

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دوفصلنامه علمی

# جستارهای ادب عربی

دوفصلنامه علمی جستارهای ادب عربی  
سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۴

به موجب ماده ۱۳ قانون مطبوعات مصوب مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۱۸، پروانه انتشار نشریه جستارهای ادب عربی در زمینه زبان و ادبیات عربی (تخصصی) به زبان فارسی و ترتیب انتشار دوفصلنامه، باگستره سراسری و نوع انتشار مجله ای به نام حوزه علمیه خراسان - مدرسه علمیه عالی نواب در تاریخ ۱۴۰۳/۱۱/۲ به شماره ثبت ۸۵۴۴۰ از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صادر گردید. «آراء نویسندگان مقالات، لزوماً دیدگاه مجله نیست.»

ISSN: 2676-7716

صاحب امتیاز: مدرسه علمیه عالی نواب (با حمایت حوزه علمیه خراسان)  
مدیر مسئول: مهدی رضایی ■ سردبیر: جواد معین  
مدیر اجرایی: علیرضا خوئینان ■ ویراستار: علی نورائی  
صفحه آرا و طراح جلد: مبین الدین مردانی ■ نشانی: مشهد، ابتدای خیابان شیرازی، جنب حرم مطهر. مدرسه علمیه عالی نواب  
کد پستی: ۱۱۴۳۶۳۳۷۱۹ ■ شماره تلفن: ۰۵۱-۳۲۲۳۰۳۷۰ | داخلی ۵۰۶

E-mail: ALR.Pajoohesh@H-Navvab.ir

ALR.JOURNALS.HOZEHKH.COM

## ❁ اعضاء هيئت تحريريه (به ترتيب حروف الفبا)

• **حجت الاسلام والمسلمين مهدى رضايى**  
مدیر گروه علمی زبان و ادبیات عرب مدرسه علمیه عالی نواب

• **دکتر حمید عباس زاده**  
استاد یار و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد

• **حجت الاسلام والمسلمين محمد عشایری منفرد**  
دانشیار و عضو گروه علمی جامعه المصطفی العالمیه، قم

• **حجت الاسلام والمسلمين حمید محمدی**  
رئیس مؤسسه علمی پژوهشی آفاق

• **حجت الاسلام والمسلمين جواد معین**  
مدیر گروه جامعه المصطفی العالمیه مشهد

• **حجت الاسلام والمسلمين سید محمد علی مقدس نیا**  
دانش آموخته دکتری دانشگاه فردوسی مشهد

• **دکتر علی نوروزی**  
استاد یار بازنشسته دانشگاه فردوسی

## ❁ داوران و مشاوران علمی این شماره (به ترتیب حروف الفبا)

- دکتر مریم اطهری نیا  
دانشجوی دکتری دانشگاه خوارزمی
- دکتر ابوالحسن امین مقدسی  
استاد و عضو هیأت علمی دانشگاه تهران
- دکتر پروین الاهی  
دبیر عالی آموزش و پرورش
- دکتر طیبه فتحی ایرانشاهی  
دانش آموخته دکتری دانشگاه لرستان
- دکتر مسعود باوان پوری  
استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه ادیان و مذاهب
- دکتر فرشته جمشیدی  
دانش آموخته دکتری ادبیات عرب دانشگاه رازی
- حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسن خرقانی  
استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد
- حجت الاسلام و المسلمین مهدی رضایی  
مدیر گروه علمی زبان و ادبیات عرب مدرسه علمیه عالی نواب
- دکتر جواد رنجبر  
استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور تهران
- حجت الاسلام عباس عبدالله پور  
عضو گروه علمی زبان و ادبیات عرب مدرسه علمیه عالی نواب
- دکتر حمید عباس زاده  
استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد
- دکتر ابراهیم فلاح  
دانشیار و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد واحد ساری
- دکتر مریم مظفری  
دانش آموخته دکتری جامعه الزهراء ع قم
- دکتر علی نوروزی  
استادیار بازنشسته دانشگاه فردوسی

## ❁ راهنمای تدوین و پذیرش مقاله

### ضوابط عمومی

۱. مقاله باید حاصل پژوهش نویسنده در زمینه «زبان و ادبیات عربی» باشد و قبلاً در جایی چاپ یا هم زمان به نشریه دیگری ارسال نشده باشد.
۲. مقاله باید در یکی از قالب‌های علمی- پژوهشی (تحلیل، تطبیق، نقد یا نقطه نظر دیدگاه مستدل و تحلیلی نویسنده پیرامون یک مسئله خاص) و با قلم روان و رسای فارسی نگارش شده باشد.
۳. نکته مهم: مجله از پذیرش مقالات مروری صرف، گردآوری و گزارشی و ترجمه معذور است.
۴. مقالات باید در قالب word با پسوند docx از طریق سامانه نشریه ارسال شود.
۵. ترتیب مقالات هر شماره، براساس نظر سردبیر نشریه مشخص می‌گردد.
۶. مسئولیت صحت و سقم مطالب مقاله از جهت علمی و حقوقی به عهده نویسنده است.
۷. حق رد یا قبول و نیز ویراستاری مقاله‌ها برای دوفصلنامه محفوظ است.
۸. مقاله‌هایی که در مرحله بررسی توسط اعضاء هیئت تحریریه قرار گرفته اند، بازگردانده نخواهند شد.
۹. تأیید نهایی مقالات برای چاپ در دوفصلنامه، پس از داوری، منوط به موافقت هیئت تحریریه است. همچنین گواهی پذیرش و چاپ مقاله، پس از پذیرش نهایی توسط اعضای محترم هیئت تحریریه صادر می‌گردد.

### ساختار مقاله

ساختار مقاله باید شامل قسمت‌های زیر باشد:

- عنوان مقاله: عنوان اثر پژوهشی، مهم‌ترین عبارت یک اثر پژوهشی است و باید این ویژگی‌ها را داشته باشد: واضح و متمایز باشد، جذاب باشد، کوتاه باشد و دقیق و مسئله محور باشد.
- چکیده فارسی: چکیده مقاله حداقل ۱۵۰ و حداکثر ۲۵۰ کلمه باشد و به اختصار، شامل مقدمه یا زمینه (بیان اهمیت و ضرورت مسأله پژوهشی)، هدف، روش، یافته‌ها و نتیجه‌گیری است و گاهی برخی بخش‌ها همانند هدف یا محدودیت نیز به آن افزوده می‌شود. در چکیده از طرح فهرست مباحث یا مرور بر آن‌ها، ذکر ادلة، ارجاع به مأخذ و بیان شعاری خودداری گردد.
- واژگان کلیدی: حداکثر ۷ واژه کلیدی مرتبط با محتوا که ایفاکننده نقش نمایه موضوعی مقاله باشد.

• تبیین مسئله (درآمد، مدخل، مقدمه): در تبیین مسئله لازم است که مسأله تحقیق تبیین شود و ضرورت و اهمیت پژوهش، جنبه نوآوری بحث، سؤالات اصلی و فرعی، ساختار کلی مقاله و تعریف مفاهیم و اصلاحات اساسی مقاله، مطرح شود.

• پیشینه تحقیق: در این بخش لازم است کتب، مقالات یا پایان نامه های مرتبط و نزدیک به عنوان مقاله شما، بیان شود و وجه نوآوری مقاله شما نسبت به سایر آثار ذکر شده تبیین گردد.

• بدنه اصلی: لازم است در بدنه اصلی مقاله، نوآوری باشد، بنابراین یک مقاله لازم است که به یکی از صورت های زیر باشد:

الف. ارائه کننده نظریه و یافته جدید علمی.

ب. ارائه کننده تقریر و تبیین جدید از یک نظریه.

ج. ارائه کننده استدلال جدید برای یک نظریه.

د. ارائه نقد جامع علمی یک نظریه.

علاوه بر این در بدنه اصلی مقاله لازم است:

الف. ماهیت، ابعاد و زوایای مسأله خوب توصیف و تحلیل شود.

ب. آراء و دیدگاهها به همراه ادله به طور مستند بیان، تجزیه و تحلیل گردد.

د. نظریات رقیب، به طور مستدل نقد و ارزیابی شود.

ه. نظریه مقبول ابداع یا اختیار و سپس تبیین و توجیه کافی از آن به عمل آید.

و. نتایج و کاربردهای پژوهش مشخص شود.

• نتیجه گیری: نتیجه بیانگر یافته های تفصیلی تحقیق است که به صورت گزاره های خبری موجز بیان میگردد. از ذکر بیان مسأله، جمع بندی، مباحث مقدماتی، بیان ساختار مباحث، ادله، مستندات، ذکر مثال یا مطالب استطرادی در این قسمت خودداری شود.

• پی نوشت

• فهرست منابع

• عنوان انگلیسی

• چکیده به انگلیسی

• واژگان کلیدی به انگلیسی

## نحوه درج مشخصات فردی نویسندگان

۱. اسامی و مشخصات نویسندگان ثبت شده در سامانه نشریه، مبنای درج در مقاله قرار خواهد گرفت؛ بنابراین هنگام درج اسامی نویسندگان، به ترتیب درج نویسندگان توجه داشته باشید.
۲. در صورتی که در سامانه نشریه، نویسنده مسئول مقاله مشخص شده باشد، همان شخص نویسنده مسئول تلقی می شود. در غیر این صورت، فرستنده مقاله به عنوان نویسنده مسئول در نظر گرفته می شود.
۳. تمام مکاتبات و اطلاع رسانی های نشریه با فرستنده مقاله صورت می گیرد.
۴. اطلاعات و مشخصات درج شده از نویسنده/ نویسندگان در سامانه نشریه، به عنوان اطلاعات اصلی در نظر گرفته شده و منتشر می گردد؛ از این رو لازم است اطلاعات شخصی و وابستگی سازمانی مندرج در سامانه دقیق و به روز باشد.
۵. شیوه درج وابستگی سازمانی نویسنده / نویسندگان باید دقیق و براساس یکی از الگوی های ذیل باشد:
  - اعضای هیئت علمی: رتبه علمی (مربی، استادیار، دانشیار، استاد)، گروه، دانشگاه، شهر.
  - اساتید حوزوی: سطح علمی (مدرس سطح، استاد سطوح عالی، استاد خارج)، رشته تخصصی حوزه علمیه، محل تدریس، شهر.
  - طلاب: سطح تحصیلی (سطح سه، سطح چهار) رشته تحصیلی، حوزه علمیه محل تحصیل، شهر.
  - دانشجویان: مقطع تحصیلی (کارشناسی، ارشد، دکتری)، رشته تحصیلی، دانشگاه، شهر.
  - افراد و محققان آزاد: مقطع تحصیلی (کارشناسی، ارشد، دکتری)، رشته تحصیلی، شهر.
۶. از اشاره مستقیم یا غیر مستقیم به نام نویسنده/ نویسندگان مقاله در متن، پی نوشت یا اسم فایل مقاله خودداری شود.
۷. به هنگام ارسال مقاله، لازم است فرم تعهدنامه که به امضای نویسنده / نویسندگان رسیده است در قالب فایل word یا JPG در سامانه ثبت گردد.

## شیوه نامه نگارشی

۱. «دستور خط فارسی» مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، مبنای آیین خط فارسی و معیار وصل و فصل کلمات است.
۲. چکیده مقاله باید یک پاراگراف باشد.
۳. در مورد کلماتی مانند مسأله، جرأت، هیأت، مسؤل، شؤن، رؤوس و همانند آن‌ها، بر اساس قانون فرهنگستان زبان و ادب فارسی برای تطبیق این کلمات با ساختار زبان فارسی، لازم است همزه‌ای که بر روی «الف» قرار گرفته، به همزه‌ای با پایه «ی» تبدیل شود. بنابراین، به صورت مسئله، شئون، هیئت، مسؤل و... نوشته می‌شود.
۴. از به کار بردن کلمات غیردقیقی که در زبان محاوره‌ای مرسوم است، پرهیز شود و مقاله با زبان علمی نوشته شود. همانند: چیز، در واقع، ... یا عبارتهای خالی از معنی: «نگفته پیدا است».
۵. نشانه های ، ، : ...؟! با کلمه قبل بی فاصله و با کلمه بعد با فاصله کامل می‌آیند.
۶. نشانه های دربرگیر مانند پرانتز و گیومه «( )» با درون بی فاصله و با بیرون با فاصله کامل می‌آیند.
۷. برای درج نشانه های احترام، پرانتز اول بدون فاصله با نام آن شخص می‌آید: حضرت محمد(ص).
۸. پیشوندهایی نظیر «می» و «نمی»، مجموعه «ام، ای، ایم، اید و اند»، ترکیب اسم و حرف به صورت نیم فاصله می‌آیند: می‌روم، خسته‌ام، کتاب‌ها.
۹. برای ایجاد نیم فاصله باید منحصراً از کلیدهای Ctrl+Shift+2 استفاده کرد.
۱۰. استفاده از گیومه غیر فارسی نظیر " ممنوع است (گیومه فارسی به این صورت « » است).
۱۱. نویسنده باید تا جایی که ممکن است از عبارات عربی استفاده نکند و مفاد آن را به زبان فارسی بیان کند (مگر مواردی که استفاده از عبارت عربی ضرورت دارد). همچنین متن مقاله باید به زبان فارسی باشد. از این رو از کلمات عربی مانند لذا، ثانیاً، فحوی و... نباید استفاده شود.
۱۲. اگر توضیحات درون پرانتز، دوباره نیاز به توضیح (در داخل همان پرانتز) داشته باشند، از قلاب [...] استفاده شود.
۱۳. اعداد به کار رفته در متن مقاله باید فارسی باشند.
۱۴. تمامی تیترها (غیر از چکیده، واژگان کلیدی و مقدمه یا طرح مسئله) باید شماره گذاری شوند.
۱۵. حجم مقاله حداقل ۵۰۰۰ تا حداکثر ۸۰۰۰ واژه باشد.
۱۶. چکیده فارسی و انگلیسی مقاله حداقل ۱۵۰ و حداکثر ۲۵۰ واژه و واژگان کلیدی بین ۳ تا ۷ کلمه باشد.
۱۷. بین «ج» یا «ص» و مانند آن و عدد بعد از آن‌ها، در ارجاعات و فهرست منابع فاصله وجود ندارد.

۱۸. برای شماره گذاری در اولین لایه تیتراز نقطه استفاده شود. برای دومین لایه از خط تیره استفاده شود. تعداد لایه ها نباید از ۴ مورد بیشتر شود. نمونه:

۱. لایه اول

۱-۱. لایه دوم

۱-۲. لایه دوم

۱-۲-۱. لایه سوم

۱-۲-۲. لایه سوم

۱-۲-۲-۱. لایه چهارم

### شیوه ارجاع دهی

۱. ارجاع به فهرست منابع در داخل متن، بلافاصله بعد از نقل قول یا اشاره بدان، در داخل دو کمان و با ذکر نام خانوادگی نویسنده، تاریخ انتشار اثر، جلد و شماره صفحه صورت گیرد. مانند: (حسینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۸۳) (Gaut, ۱, ۲۰۰۵/۳۴۵) (آل عمران/۲۳). اگر دو یا چند اثر از یک نویسنده تاریخ انتشار یکسانی داشته باشد، این آثار با ذکر حروف الف، ب و... در منابع فارسی و a و b... در منابع انگلیسی پس از سال انتشار از هم متمایز شوند. مانند: طباطبائی، الف، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۰).

۲. در صورت تکرار منبع در ارجاعات درون متنی، اگر نویسنده و منبع قبلی، یکسان باشند از «همان» یا «Ibid» استفاده می شود و سپس جلد یا صفحه مدنظر بیان می شود. اما اگر نویسنده یکسان و کتاب مختلف باشد، از «همو» یا «Idem» استفاده می شود و سپس سال نشر، جلد و صفحه مدنظر ذکر می شود.

۳. اگر چند نویسنده برای کتاب یا مقاله وجود دارد، قبل از نام آخرین نویسنده فقط «و» آورده می شود و نشانه ویرگول حذف می شود.

۴. در ارجاع درون متنی برای کتاب یا مقاله دارای سه پدیدآورنده و بیشتر، فقط نام نویسنده اول و برای بقیه قید «همکاران» ذکر می شود؛ مثال: (محمدی و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۱۲).

۵. در ارجاع دهی درون متنی برای مقاله های با حداکثر دو پدیدآورنده، تکرار نام همه پدیدآورندگان در ارجاع دهی های بعدی الزامی است.



۶. زمانی که لازم است یک مطلب را به بیش از یک منبع ارجاع درون متنی دهید، از «» برای فاصله گذاشتن میان دو منبع استفاده کنید. برای نمونه: (طباطبایی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۷۸؛ مطهری، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۲).

۷. در ارجاع های درون متنی الزاماً درج نقطه باید بعد از پرانتز قرار گیرد. همانند: .... است (طباطبایی، ۱۴۱۴ق، ص ۸).

۸. در نقل قول های مستقیم، نقطه پایان جمله و پس از پرانتز می آید. برای نمونه: یکی از اندیشمندان معاصر در مورد ماهیت حشر در روز قیامت معتقد است: «آنچه در مسئله قیامت مطرح است...» (مطهری، ۱۳۸۶، ص ۲۱۳).

۹. در ارجاعات درون متنی اگر از دو صفحه پشت سر هم استفاده شده، شماره صفحات با حرف واو عطف می شوند و اگر از چند صفحه استفاده شده بین صفحات اول و آخر «تا» نگاشته می شود.

۱۰. تنظیم فهرست منابع بایستی به تفکیک و ترتیب ذیل اقدام شود:

• منابع فارسی: کتاب، مقاله، پایان نامه.

• منابع عربی: کتاب، مقاله، پایان نامه.

• منابع انگلیسی: کتاب، مقاله، پایان نامه.

۱۱. در فهرست پایانی، منابع به صورت زیر معرفی شوند:

• کتاب: نام خانوادگی، نام نویسنده/ نویسندگان، (سال انتشار)، عنوان کتاب با حروف ایرانیک (مورب خوابیده به چپ) و برجسته یا بولد، نام مصحح یا مترجم، شماره چاپ، محل نشر: نام ناشر.

• مقاله: نام خانوادگی، نام نویسنده/ نویسندگان، (سال انتشار)، «عنوان مقاله» (داخل گیومه)، نام مجله یا مجموعه با حروف ایرانیک (مورب خوابیده به چپ) و برجسته یا بولد، شماره مجله و مجموعه، شماره صفحات مربوط به مقاله.

• منابع اینترنتی: نام خانوادگی، نام نویسنده، تاریخ انتشار، «عنوان مقاله» (داخل گیومه)، نام وب سایت (یا عنوان نشریه الکترونیکی همراه با مشخصات نشریه) با حروف ایرانیک (مورب خوابیده به چپ) و برجسته یا بولد، صفحه/پاراگراف، نشانی اینترنتی،

## تاریخ دسترسی.

۱۲. در مورد تقریرات درس بایستی نام صاحب درس (صاحب نظر) به عنوان پدیدآورنده ذکر شود؛ مثال: صدر، محمدباقر، (۱۴۱۷ق)، *مبحث فی علم الاصول*، مقرر: سید محمود هاشمی شاهرودی، چاپ ۳، قم: موسسه دائره معارف الفقه الاسلامی.

۱۳. در فهرست منابع فقط برای نویسنده اول نام خانوادگی پیش از نام کوچک می آید. در کتب و مقالات با دو و سه نویسنده، نویسنده دوم و سوم به ترتیب با نام کوچک و نام خانوادگی و برای بیش از سه نویسنده، «نام نفر اصلی + دیگران» درج شود.  
به عنوان نمونه:

قربانی، عباس، مسلم احمدی، سیدمجتبی میردامادی، (۱۴۰۱)، «واکاوی دلالت فراز یا من دل علی ذاته بذاته دعای صباح بر برهان صدیقین»، دوفصلنامه آموزه‌های حکمت اسلامی، ش ۱، ص ۹۳ تا ۱۱۴.

سلحشور سفیدسنگی، زهره و دیگران، (۱۴۰۱)، «بررسی مسئله تجرد ابصار از دیدگاه حکمت متعالیه و عصب شناسی»، دوفصلنامه آموزه‌های حکمت اسلامی، ش ۱، ص ۱۱۵ تا ۱۳۴.

۱۴. چنانچه کتابی فاقد ناشر، محل یا تاریخ نشر باشد، در فهرست منابع اینگونه نوشته می شود: «(بی نا)» (یعنی فاقد ناشر) - «(بی جا)» (یعنی فاقد محل انتشار) - «(بی تا)» (یعنی فاقد تاریخ انتشار).

۱۵. نظم منابع باید بر اساس الفبای نام خانوادگی نویسندگان باشد.

۱۶. قرآن و نهج البلاغه به ترتیب در ابتدای بخش منابع درج شده و در ردیف الفبایی قرار نمی گیرند.

۱۷. تمامی منابع به جز قرآن و نهج البلاغه شماره گذاری گردد.

۱۸. اگر چند اثر از یک نویسنده در یک ردیف الفبایی پشت سر هم قرار گرفتند، حتما باید نام نویسنده درج شود، استفاده از خط تیره برای عدم تکرار نام نویسنده نادرست است.

۱۹. تمام منابعی که در فهرست منابع درج می شوند، باید در متن استفاده شده باشند (منابعی که صرفاً برای مطالعه و آگاهی بیشتر مخاطب در متن معرفی شده اند، و در متن به آن‌ها ارجاع داده نشده، نباید در بخش کتاب نامه درج گردند).

۲۰. تاریخ‌های ذکرشده در مقاله، اگر هجری شمسی باشند، بدون هیچ نشانه‌ای بیابند، در غیر این

صورت برای تاریخ هجری قمری، علامت اختصاری «ق» و برای میلادی، علامت اختصاری «م» بیاید.

۲۱. اگر مقاله یا کتاب مورد ارجاع به زبان انگلیسی انتشار یافته است، پژوهشگر باید در نخستین باری که نام این پدیدآورنده را ذکر می‌کند، در پانویس معادل بیگانه آن را بیاورد.

۲۲. عناوین افراد مانند دکتر، مهندس، آیت الله و امثال آن‌ها به استثنای «سید» که بخشی از نام فرد است در ارجاع درون متنی و فهرست منابع حذف می‌شوند. تنها عناوین امامان و کتبه آن‌ها آورده می‌شود. مانند امام علی علیه السلام یا امیرالمومنین علیه السلام.

۲۳. در صورت نیاز می‌توانید از عنوان محقق در ابتدای نام اشخاص استفاده کنید.

۲۴. تنها استثنائات مجاز در استفاده از عنوان، مختص به علامه حلی، شیخ طوسی و امام خمینی (ره) است.

۲۵. منابع و محتوای مربوط ارجاعات توضیحی مانند صورت لاتین کلمات، شرح اصطلاحات و مانند آن در بخش پی نوشت ها آورده شود.

۲۶. تمام پی نوشت‌ها در پایان مقاله و قبل از فهرست منابع به ترتیب و با شماره مسلسل آورده شود.

۲۷. دو فصلنامه «جستارهای ادب عربی» با احترام به قوانین اخلاق در نشریات تابع قوانین کمیته اخلاق در انتشار (COPE) بوده و از آیین نامه اجرایی قانون پیشگیری و مقابله با تقلب در آثار علمی پیروی می‌نماید. از این رو تمامی مقالات قبل از ارزیابی در سامانه مشابهت یاب «سمیم نور» بررسی می‌شوند و در صورت احراز تقلب یا کپی بودن از مرحله ارزیابی خارج می‌گردند. ملاک و میزان تقلب اعم از معیار کمی (مشابهت بیش از ۲۰٪ عبارات) و معیار کیفی (مشابهت بیش از ۳۰٪ محتوا و مدل ارائه، نوآوری) است.



## فهرست مقالات


- کارکرد اسم احسن "رحیم" در فواصل سوره بقره بر اساس نظریه شکل وزمینه ..... ۱۵  
علی پیرانی شال، سلمان آزمون علی آباد
- نقد تعریف فعل بر اساس روایت امیر مؤمنان علیه السلام ..... ۴۱  
عبدالمجید علی محمدی، محمد شمع سوزان
- بازخوانی تحلیلی - انتقادی ترجمه اسلوب قصر در دعای (۴۴) و (۴۵) صحیفه سجّادیه  
(مطالعه موردی: ترجمه موسوی گرمارودی و استادولی) ..... ۶۱  
سعید فخرآرا، علیرضا خوئینان، مهدی رضایی
- تحلیل معنایی اسم فاعل، صیغه مبالغه، صفت مشبّهه ..... ۸۹  
محسن قانع، حمید عباس زاده
- تحلیل مؤلفه‌های گفتمان مدار در رمان (الطنطورية) بر اساس سطح توصیف نظریه نورمن فرکلاف ..... ۱۱۷  
اعظم شمس الدینی فرد، سید مرتضی صباغ جعفری، ساجده قائمی
- تحلیل گفتمان انتقادی خطبه‌ی حجّاج بن یوسف بر اساس الگوی فرکلاف ..... ۱۴۵  
ابراهیم فلاح، جواد معین



## کارکرد اسم احسن «رحیم» در فواصل سورۀ بقره بر اساس نظریه شکل و زمینه



علی پیرانی شال<sup>۱</sup>

سلمان آزمون علی آباد<sup>۲</sup> 

### چکیده

نظریه شکل و زمینه از اصول روان‌شناسی گشتالت است که توسط تالمی در تبیین پدیده‌های زبان شناختی استفاده شد. این نظریه ارتباط پس‌زمینه‌ای و پیش‌زمینه‌ای در ادراک بصری اشیاء را نشان می‌دهد. چنین رابطه‌ای در عبارات و جملات نیز وجود دارد و عبارات در پرتو آن تبیین پذیر می‌شود. فواصل قرآنی متضمن اسم احسن به دلیل برخورداری از سازوکار شکل و زمینه‌ای، از جمله مواردی است که بر اساس نظریه مذکور تبیین می‌شود؛ زیرا ارتباط بین اسماء حسنی در فواصل با آیات مانند همان ارتباط شکل و زمینه در ادراک بصری است. از همین رو مقاله حاضر با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از نظریه شناختی شکل و زمینه با نگاهی مقایسه‌ای بین رویکرد مذکور و بلاغت قدیم، در پی تبیین کارکرد اسم احسن «رحیم» و دامنه ارتباطی اش با آیه متضمن آن در سورۀ بقره می‌باشد. نتایج بیان می‌دارد که بلاغت قدیم، ارتباط فواصل را تنها با بخشی از آیه می‌داند و کارکرد آن را محدود نموده است و نمی‌تواند معیار جامعی برای کشف تناسب اسم احسن با آیه باشد؛ اما در پرتو نظریه مذکور، دامنه ارتباطی اسماء، آیه و سیاق آن را نیز در بر می‌گیرد و معنای آن را تحت تأثیر قرار داده، معانی جدیدی به آیه می‌افزاید. مهم‌ترین کارکرد اسم رحیم در سورۀ بقره، با توجه به سیاق آیات، امیدبخشی به بندگان و تشویق برای بازگشت به مسیر الهی است. همچنین بیانگر وجود لطف خدا و مصلحت مسلمین در تشریح احکام و فرامین از جانب خدا می‌باشد.

واژگان کلیدی: فواصل قرآنی، اسم احسن رحیم، معناشناسی شناختی، شکل و زمینه، بلاغت قدیم.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۸/۵

pirani@khu.ac.ir

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی، تهران.

salman@khu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی، تهران. (نویسنده مسؤل).

امروزه مطالعات قرآنی به حوزه‌های نوینی وارد شده است که هر یک می‌تواند در مسائل مهم، راهگشا باشد. مطالعات معناشناختی یکی از این حوزه‌های پرکاربرد در پژوهش‌های قرآنی است که افق‌های جدیدی در مطالعات قرآنی می‌گشاید و معانی را فراتر از ظاهر و بر اساس شناخت انسانی بررسی می‌کند. از نظریات مهم در این حوزه، نظریهٔ «شکل و زمینه» است که از مبانی روان‌شناسی گشتالت به حساب می‌آید. این نظریه توسط تالمی در مباحث زبان‌شناسی و تعابیر زبانی به کار گرفته شد. این نظریه بیان می‌کند که در حوزهٔ بصری و دیگر حوزه‌های ادراکی، آنچه که به درک ما می‌رسد، از دو سطح شکل به صورت برجسته‌تر، و نمایان و زمینه به صورت پس‌زمینه‌ای و مبهم‌تر برخوردار است. در همین راستا قائمی‌نیا در نظریهٔ «اصالت تعبیرهای قرآنی» اظهار می‌کند که ارتباط اسماء حسناى الهی در فواصل قرآن با آیات متضمن آن‌ها، از قاعدهٔ ردیف شکل و زمینه پیروی می‌کند و می‌توان ارتباط آن‌ها را در پرتو این قاعده، بررسی شناختی کرد تا به دلالت و مفهوم‌سازی دقیق آن‌ها دست یافت. این مسئله‌ای است که گاهی در تفاسیر از آن غفلت شده است (قائمی‌نیا، ۱۴۰۰، ص ۱۴۵ تا ۱۵۰)؛ بنابراین ضرورت دارد مفهوم‌سازی‌های قرآنی در فواصل آیات به واسطهٔ اسماء حسنی با این نگاه جدید بررسی شود تا بسیاری از معانی موجود که از این دید قابل تبیین است، تحلیل و بررسی گردد.

بررسی اسماء حسناى الهی به‌ویژه در فواصل آیات، یکی از مسائل مهم قرآنی است که همواره علمای اسلامی را در حوزهٔ بلاغت به خود مشغول کرده است. اینکه فواصل قرآن چه ارتباطی با آیهٔ متضمن آن‌ها یا کل سوره دارد یا چه ظرافت‌های بلاغی در این فواصل نهفته است، سؤالاتی بوده است که علمای اسلامی دربارهٔ آن‌ها مطالعه کرده‌اند و پاسخ‌هایی به آن داده‌اند. آنچه علمای قدیم در خصوص بلاغت اسماء حسناى الهی در فواصل قرآنی بدان توجه داشته‌اند، ائتلاف فواصل با آیات متضمن آن‌هاست که اغلب می‌توان آن را در علم بدیع در مباحثی چون ارساد و تصدیر و یا در مبحث اطناب در موضوعاتی چون ایغال، تدبیل و احتراس یافت.

بر همین اساس پژوهش حاضر باتکیه بر روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از یافته‌های معناشناسی شناختی در پرتو نظریهٔ شکل و زمینه به بررسی کارکرد اسم احسن «رحیم» در فواصل سورهٔ بقره و ارتباطش با آیات متضمن آن می‌پردازد تا اولاً به مفهوم‌سازی و معنای عمیق آن دست یابد؛ ثانیاً تأثیرش را بر آیه نشان



دهد و ثالثاً معنای نهفته‌ای را که به واسطه آن در آیه شکل می‌گیرد، توضیح دهد. همچنین رویکرد بلاغت قدیم به کارکرد فواصل نیز بیان می‌شود تا با مقایسه بین بلاغت قدیم و نظریه شکل و زمینه، دامنه ارتباطی اسماء حسنی در فواصل با آیات مشخص شود. مقایسه این دو رویکرد سبب می‌شود تا ظرفیت آن‌ها در تبیین معانی آیات و روابط اسماء حسنی با آیات متضمن آن سنجیده و درک بهتری از کارکرد اسماء در فواصل حاصل شود. سؤالاتی که این پژوهش در صدد پاسخ‌گویی به آن‌ها است، از این قرار است:

- بر اساس نظریه شکل و زمینه، اسم احسن رحیم و اسماء مرتبط به آن، چه کارکردی در فواصل آیات سوره بقره دارند؟ چه تأثیری بر معنادهی آیه دارند؟ معانی برداشت شده از طریق آن‌ها چیست؟

- نظریه شکل و زمینه و بلاغت قدیم، هر کدام چگونه اسم احسن رحیم را به آیه متضمن آن ارتباط می‌دهد؟

### پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌های متعددی به بررسی اسماء حسنی در فواصل آیات پرداخته‌اند که به بارزترین آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. منبعی که فواصل قرآنی را از نگاه شناختی بحث کرده است و مقاله حاضر بر آراء آن تکیه کرده است، کتاب «معناشناسی شناختی قرآن» اثر علی‌رضا قائمی‌نیا (۱۴۰۰) است. نویسنده در این کتاب در ذیل مبحث تحویل‌گرایی معنایی، نظریه شکل و زمینه را در راستای تبیین آیات برای نشان دادن مفهوم و موقعیت درست در آن‌ها به کار برده است و برای نشان دادن اهمیت ترتیب اسماء حسنی در فواصل از نظریه مذکور بهره برده است. وی در همین راستا، قواعدی را در خصوص ارتباط شکل و زمینه‌ای بین اسم احسن الهی و آیه متضمن آن مطرح کرده است.

۲. کتاب «أسماء الله الحسنى في خواتم آيات سورة الفاتحة والبقرة» نوشته علی بن سلیمان العبید (۱۴۱۸ق)، پژوهشی دیگر در مورد اسماء حسنی در فواصل سوره فاتحه و بقره است. نویسنده در این کتاب به معنای اسماء وارد شده و دلالت ساختاری و نظر قدما درباره آن‌ها پرداخته و برخی تناسب‌ها و هماهنگی‌ها را بین اسماء و آیات از نگاه مفسران بررسی کرده است.

۳. مقاله‌ای تحت عنوان «ترتیب اسامی عزیز و حکیم خداوند بر مبنای نظریه شناختی شکل و زمینه»



نوشته زهره قربانی مادوانی است که در پژوهش نامه معارف قرآنی، سال ۹، شماره ۳۵، زمستان ۱۳۹۷ به چاپ رسیده است. نویسندگان از نظریه مذکور برای نشان دادن علت ترتیب دو اسم «عزیز» و «حکیم» استفاده کرده است و بیان می‌کند که اسم عزیز بنا بر تقدیم از اهمیت بیشتری برخوردار است و اسم دیگر تحت الشعاع آن است.

۴. مقاله «التناسب المعنوي بين صفت "غفور" و «رحيم» في سورة التوبة» نوشته زهرا خالد العبيدي، السيد سالم محمد العوضي و محمد أحمد طميش (۲۰۱۵م) در مجله قرآنیکا، دانشگاه ملایا مالزی، شماره ۷-ب منتشر شده است. نویسندگان دو اسم مذکور و ارتباط آن‌ها با هم را بررسی کردند و در تبیین ارتباط و تناسب بین آن‌ها اظهار می‌کنند که دو اسم مذکور در سیاق‌های مربوط به عفو، توبه و گذشت آمده‌اند و تقدیم «غفور» بر «رحیم» نیز بر این مبنا است که مغفرت، شروع بخشش و آماده‌کننده رحمت الهی است.

۵. مقاله «ارتباط معنایی اسمای حسناى خداوند در فواصل آیات با محتوای آن‌ها» نوشته سید عبدالرسول حسینی زاده (۱۳۹۵)، پژوهشی دیگر در حوزه اسماء حسنی است که در فصلنامه مشکوة، شماره ۱۳۰ منتشر شده است. نویسندگان به تبیین برخی روابط فواصل با آیات بر اساس نظر قدما پرداخته و بیان کرده است که برخی از فواصل به لحاظ بلاغی تزییل و احتراست هستند؛ از طرف دیگر تقدیم و تأخیر اسماء نسبت به هم نیز دارای نکات بلاغی است.

مقاله حاضر با نگاه شناختی بر اساس نظریه شکل و زمینه به موضوع مذکور می‌پردازد و اسم احسن «رحیم» را به طور اخص در سوره مبارکه بقره بررسی کرده است که در پژوهش‌های پیشین چنین مطالعه‌ای صورت نگرفته است. پژوهش‌های مذکور باتکیه بر نظریه شکل و زمینه تنها درصدد تبیین ترتیب اسماء بوده است؛ اما مقاله حاضر، بر کارکرد اسماء حسنی در جهت تبیین دلالت‌ها و مناسبت‌هایی که از ارتباط شکل و زمینه‌ای اسماء و آیات متضمن آن‌ها به دست می‌آید، تمرکز دارد. همچنین پژوهش حاضر با ایجاد مقایسه بین نگاه شناختی و نظر بلاغت قدیم به اسماء حسنی، به بحث و بررسی می‌پردازد.

## ۱- چهارچوب نظری

### ۱-۱. نگاه بلاغت قدیم به کارکرد فواصل قرآن

بدون شک فواصل قرآن، مسئله‌ای جدا و گسسته از آیات نیست و ارتباط تنگاتنگی با آیه یا آیات

نزدیک دارد. در گذشته بلاغیون روابط اجزای آیه را تحت علم «مناسبات» بررسی می‌کردند که به طور جامع، «وجوه روابط جملات در یک آیه، روابط آیات با هم و سوره‌ها با یکدیگر را مورد بررسی قرار می‌داد» (القطان، ۱۹۹۵، ص ۹۲). فواصل قرآنی یکی از مسائلی است که برخی از علمای بلاغت در گذشته به عنوان گوشه‌ای از اعجاز قرآن به آن پرداخته‌اند؛ از آن جمله رمانی است که فاصله‌ها را موجب حسن فهم معنا و در حقیقت تابع معنای آیه معرفی می‌کند و آن را طریقی برای اظهار معنا می‌داند (الترمانی، ۱۹۳۴، ص ۱۹ و ۲۰). باقلانی (قرن پنجم) هم در کتاب اعجاز القرآن بر همین عقیده است و فواصل را دارای بلاغت عالی می‌داند و آن را بلیغ‌تر از قافیه و سجع می‌شمارد (الباقلانی، ۱۹۷۱، ص ۲۷۰). به طور کلی در بلاغت قدیم فواصل قرآنی، کامل‌کننده معنای آیات هستند و کارکرد آن‌ها منحصر به چهار مورد است: تمکین، توشیح، تصدیر و ایغال (ابن ابی الاصبیح، بی تا، ص ۸۹؛ الزرکشی، ۲۰۰۶، ص ۶۵).

منظور از تمکین یا اتلاف القافیه آن است که در کلام عبارتی باشد که کلمه فاصله یا قافیه با آن تناسب و هماهنگی معنایی داشته باشد؛ طوری که اگر آن لفظ نیاید، معنا مضطرب و مبهم شود (السیوطی، بی تا، ج ۳، ص ۳۰۲)؛ مثلاً در آیه ۱۰۳ انعام «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» اسم لطیف با آن چه که با چشم درک نمی‌شود و اسم خبیر با آن چه که با چشم درک می‌شود، مناسبت دارد.

آرایه تصدیر یا رد العجز علی الصدر آن است که در ابتدا یا میانه یا انتهای کلام، واژه‌ای باشد که با کلمه فاصله ارتباط لفظی داشته باشد (ابن ابی الاصبیح، ۲۰۰۸، ص ۳۶)؛ مانند آیه ۸ آل عمران «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» که کلمه فاصله «الوهاب» با کلمه «هب» توافق لفظی دارد.

آرایه توشیح یا ارساد نیز آن است که در کلام معنایی باشد که با مشخص شدنش، لفظ فاصله یا قافیه از آن دانسته شود (همان، ص ۹۰)؛ مانند آیه ۳۳ آل عمران «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» که لفظ «العالمین» بنا بر روند کلام و کلمه «اصْطَفَىٰ» حدس زنی است؛ چراکه افراد مذکور جزئی از انواع عالمیان هستند. نمونه دیگر توشیح برای تبیین بیشتر، آیه ۳۹ سوره مائده است «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» که سیر کلام خصوصاً عبارت «فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ» بر آمدن عبارت «إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» دلالت می‌کند (الباقلانی، ۱۹۷۱، ص ۹۲).



مورد آخر آریه ایغال است که در بخش اطناب جا دارد. ایغال به این معناست که صاحب کلام قبل از اتمام سخن معنای اضافه‌ای را نسبت به معنای آن کلام بیاورد که نکته‌ای را افاده کند (همان، ص ۹۱)؛ مانند آیه ۲۱ سوره یاسین «اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلْكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهِتَدُونَ» عبارت «وَهُمْ مُّهِتَدُونَ» برای بیان نکته‌ای در جهت افاده نکته‌ای اضافه آمده است که معنا بدون آن نیز کامل است.

همان طور که از موارد چهارگانه مذکور بر می‌آید، بلاغت قدیم فواصل را متمم معنای آیه یا مؤکد آن و به عنوان جزئی از آیه به حساب می‌آورد و به عبارتی آن را به عنوان مکمل لفظی یا معنوی آیه، بررسی می‌کند. آنچه علمای قدیم در خصوص کارکرد اسماء حسنی در فواصل قرآن بدان پرداخته‌اند، ائتلاف این اسماء با آیات متضمن آن هاست و به هماهنگی این اسماء با بخشی از لفظ آیه یا معنای آن محدود می‌شود. اکنون برای مقایسه بین این منظر و نگاه شناختی در مورد کارکرد اسماء حسنی در فواصل، ابتدا به نظریه شناختی شکل و زمینه اشاره می‌شود.

### ۲-۱. نظریه شکل و زمینه

قاعده شکل و زمینه یکی از اصول روان‌شناسی گشتالت در حوزه ادراک است. روان‌شناسی گشتالت که فرایندهای ادراکی مغز را مطالعه می‌کند، بیان می‌کند که ذهن در نحوه کارکرد خود، کل نگر است و به تمایلات فطری گرایش دارد؛ طوری که در ادراک یک مجموعه یا ساختار، کل ساختار است که درک می‌شود، نه تک تک اجزای آن (حکیم زاده، ۱۳۹۷، ص ۵). بنا بر نظریه گشتالت یکی از اصولی که ذهن توسط آن اطلاعات را ساده و درک پذیر می‌کند، اصل شکل و زمینه است. این اصل بیان می‌کند که فضای حیاتی که انسان با آن ارتباط برقرار می‌کند، یکدست و همسان نیست؛ بلکه از دو قسمت تشکیل شده است: اول، قسمتی که مشخص تر و برجسته است و خصوصیت شیء بودن را دارد که «شکل یا نما» نامیده می‌شود. دوم اشیاء و پدیده‌هایی هستند که به صورت پس زمینه‌ای درک می‌شوند و در پس شکل قرار می‌گیرند که «زمینه» نامیده می‌شوند. قانون شکل و زمینه حاکی از یک ارتباط است؛ یک اصل بنیادین در ادراک بصری است که فرد را در درک یک ساختار تصویری پردازش شده یاری می‌کند؛ به این نحو که بخشی از آن را به شکل و بخشی دیگر را به زمینه تقسیم می‌کند. ادراک مفاهیم نیز در زمینه یک مفهوم دیگر درک می‌شود. این نظریه ابتدا در سطح امور بصری مطرح شد. ادگار روپین اولین کسی بود که ارتباط شکل و زمینه را به صورت عملی بررسی کرد و در ادامه، این اصل مهم از پایه‌های روان‌شناسی گشتالت قرار گرفت (همان،

ص ۱۱؛ شاپوریان، ۱۳۸۶، ص ۳۵).

تالمی<sup>۲</sup>، زبان‌شناس آمریکایی، رابطه شکل و زمینه را در زبان‌شناسی به کارگرفت و نشان داد که بسیاری از پدیده‌های زبان‌شناختی از طریق این رابطه تبیین می‌شوند. تالمی این ارتباط را برای عبارتهایی که روابط مکانی را نشان می‌دهند، استفاده کرد و بیان نمود که همه روابط مکانی با تعیین موقعیت یک شیء نسبت به چیز دیگر بیان می‌شود؛ به عنوان مثال در جمله «کتاب (شکل) روی میز (زمینه) است»، موقعیت کتاب نسبت به میز تبیین شده است و با آن پیوند دارد (قائم‌نیا، ۱۴۰۰، ص ۹۸). معنای واژه جزیره که به یک قطعه خشکی (شکل) که با آب احاطه شده (زمینه) و یا معنای کلمه میچ که به واسطه ارتباطش با دست درک می‌شود، از نمونه‌های ارتباط شکل و زمینه است (راسخ‌مهند، ۱۳۸۳، ص ۸۳). در فهم این ارتباط لازم است به تفاوت‌های شکل و زمینه توجه شود:

الف. شکل موقعیت نامعلوم و زمینه موقعیت معلوم دارد؛

ب. شکل کوچک‌تر و زمینه بزرگ‌تر درک می‌شود؛

ج. شکل تغییرپذیرتر و زمینه ثابت‌تر است؛

د. شکل از لحاظ ساختاری ساده‌تر و زمینه پیچیده‌تر است؛

ه. شکل برجسته‌تر و زمینه پس‌زمینه‌ای‌تر است؛

و. شکل در آگاهی متأخرتر ولی زمینه متقدم‌تر است (محمی‌الدین بناب، ۱۳۸۱، ص ۲۱۳).

### ۳-۱. رابطه شکل و زمینه در اسما حسنی در فواصل قرآن

قائم‌نیا در کتاب معناشناسی شناختی قرآن نشان می‌دهد که موقعیت موجود در آیات را می‌توان به کمک رابطه شکل و زمینه تبیین کرد و درک صحیحی از آیه به دست آورد؛ زیرا بسیاری از تعابیر قرآنی از این رابطه پیروی می‌کنند و درک صحیح تعابیر در گرو فهم درست از تناسب بین اجزای آن‌هاست. از طرف دیگر نیز شکی نیست که تعابیر قرآنی به همان شکلی که آمده‌اند، دارای معنا و مقصود ویژه‌ای هستند و هر محقق نباید از اصل تعبیر غافل شود. برای مثال مفسران به خاطر عدم درک درست ارتباط اجزای آیه ۲۰ سوره احقاف «وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ...» که درباره عرضه کافران بر آتش صحبت می‌کند، آن را چنین تفسیر کرده‌اند که چون آتش عقل ندارد، پس آتش را بر کافران عرضه کرده‌اند؛ حال آن‌که به کمک رابطه شکل و زمینه و با توجه به اصول آن، «النَّار» زمینه و «الَّذِينَ كَفَرُوا»، شکل است؛ بنابراین، از آیه برداشت



می شود که قرارگرفتن «التَّار» به عنوان زمینه، نشان می دهد که جهنم یک اصل قطعی در روز قیامت است و از اصالت و قطعیت وجود جهنم خبر می دهد. در نهایت اگر ارتباط موجود درست درک نشود، مفهوم اصلی تعبیر نیز درک نخواهد شد (قائم‌نیا، ۱۴۰۰، ص ۱۳۸ تا ۱۳۹).

رابطه شکل و زمینه در مورد اسماء حسنی در فواصل نیز، مصداق دارد: «وقتی یکی از اسامی الهی در یک بافت مطرح می شود، علاوه بر اینکه آن اسم با بافت آیه تناسب دارد، نوعی رابطه شناختی نیز میان آن اسم، سیاق و بافت در کار است. اگر اطلاعاتی را که در بافت و سیاق وجود دارد با خود اسم بسنجیم، به نوعی رابطه شکل و زمینه می رسم. اطلاعات مذکور به موقعیتی مربوط می شوند که با آن اسم ارتباط دارند. در واقع در بافت مذکور، اسم خداوند اهمیت بیشتری دارد و موقعیت مذکور در بافت و سیاق برای انتقال به آن اسم بیان شده است. در نتیجه اسم به زمینه و آن موقعیت به شکل تبدیل می شود» (همان، ۱۴۷). به عنوان یک اصل معنایی کلی، اسامی الهی، بافت و سیاقی در محدوده خود را تحت تأثیر قرار می دهند؛ براین اساس، اسامی الهی در واقع پشت صحنه حوادث مذکور در بافت و سیاق هستند و نسبت به آن‌ها زمینه و آن حوادث هم نسبت به این اسامی شکل به شمار می آیند؛ در نتیجه، اسماء حسنی الهی که در خاتمه آیات آمده‌اند، نقش اصلی در آیات را بر عهده دارند و نسبت به دیگر اجزای آن آیات، اهمیت ویژه‌ای دارند؛ به گونه‌ای که می توان منظور اصلی و مفهوم آیات را با توجه به کارکرد این اسماء تبیین کرد (همان، ص ۱۴۷ تا ۱۵۲).

بنابراین، با نگاه شناختی به اسماء حسنی در فواصل آیات، نباید این اسماء را صرفاً مؤید یا مکمل معنای آیه دانست؛ بلکه کارکرد این اسماء فراتر از این حد است؛ طوری که بر اساس نظریه مذکور، اسماء باید پایه فهم آیه باشند؛ برخلاف آنچه که علمای قدیم بدان پرداخته‌اند. حال وقتی اسم احسن پایه و اساس درک آیه قرار گیرد، در واقع کل معنا، محتوای آیه و مقصود آن، در محدوده‌ای که آن اسم الهی مشخص می کند، قرار می گیرد؛ برای مثال اگر اسم «غفور» در آیه باشد، باید آیه در محدوده مغفرت الهی معنای می شود، نه عدل یا عزت و...

شایان ذکر است که در مطالعات معناشناسی تفاوت خاصی بین بافت و سیاق وجود ندارد و هر دو کلمه در مطالعات مختلف به جای هم به کار رفته‌اند؛ اما در توضیحات قائمی نیا، این دو لفظ با دو مفهوم متفاوت به کار رفته‌اند که منظور از بافت، همان ساختار و ترکیب آیه است که اسم احسن در آن قرار می گیرد و سیاق، اطلاعات مربوط به آیه و آیات پیشین است. با عنایت به رابطه شکل و زمینه در مورد اسماء حسنی، مؤلفه‌هایی که برای بررسی آیات لازم است، بافت یا سیاق آیه و شناخت تناسب موجود

بین اسماء و آیه خواهد بود. منظور از بافت همه عواملی است که شکل‌گیری آیه به آن ارتباط دارد و غالباً از روابط درونی یک آیه به دست می‌آید (الهیان، ۱۳۹۱، ص ۴۲). موقعیت یک آیه می‌تواند به کلمات، معنایی غیر معنای صریح خودشان بدهد. در مطالعات معناشناسی، موقعیت بر دو نوع تقسیم بندی می‌شود: درونی یا زبانی که به اطلاعات متن در برگیرنده یک کلمه یا تعبیر مورد بررسی اطلاق می‌شود و دیگری خارجی یا مقامی که به اطلاعات خارج از متن در زمان تشکیل متن اشاره دارد (صفوی، ۱۴۰۱، ص ۱۶۶ و ۱۷۱؛ حیدر، ۲۰۰۵، ص ۱۲۲).

در مطالعات اسلامی منظور از سیاق در قرآن، آیات قبل از آیه مورد نظر است. دامنه سیاق متغیر است و از یک آیه تا چند آیه کوتاه و بلند می‌شود. به طور اصطلاحی به پیوند کلی قبل و بعد سخن که همه ارکان جمله را در جهت واحد و یک مسیر قرار می‌دهد، سیاق آن کلام می‌گویند. سیاق همان هندسه سخن است که تمامی ارکان جمله در چهارچوب آن شکل می‌گیرد تا مراد گوینده را به مخاطب برساند (ترابی، ۱۳۹۸، ص ۷۳). با اطلاعات برآمده از سیاق می‌توان پی برد که اسم احسن علاوه بر حفظ معنای صریح خود، معنایی را در ارتباط با سیاق کسب می‌کند و به آیه می‌افزاید. این مسئله در نشانه‌شناسی تحت عنوان معنای غیر مستقیم واژه یاد می‌شود؛ یعنی معنایی که یک واژه با توجه به سیاق از همنشینی با دیگر واحدهای زبانی به دست می‌آورد (سعیدی روشن، ۱۳۹۱، ص ۲۵).

اکنون لازم است قبل از ورود به تحلیل، اسم احسن رحیم در سوره مبارکه بقره، احصاء و تبیین معنایی شود.

#### ۱-۴. اسم احسن «رحیم» در سوره مبارکه بقره

اسم احسن «رحیم» در سوره بقره، دوازده بار آمده است که از این تعداد، ۴ بار با اسم «توّاب»، ۶ بار با اسم «غفور»، یک بار با اسم «رئوف» و یک بار هم با اسم «رحمن» همراه شده است و در همه موارد، بعد از اسماء مذکور قرار گرفته است. شایان ذکر است در مواردی که اسماء حسنی در آیات تکرار شده‌اند، نباید از دلالت ویژه آن‌ها غافل شد؛ زیرا بدیهی است که ساختار، ترکیب آیه و یا سیاق آن، منجر به دلالت ویژه اسماء علی‌رغم تکرارشان خواهد شد. همچنین بنا بر اقتضای رابطه شکل و زمینه (اصول مذکور در قبل)، چهار اسم مذکور نیز علاوه بر اسم رحیم بررسی خواهند شد. در همین راستا معنا و مفهوم اسماء حسنی ذکر شده به اختصار بیان می‌شود:



رحیم: رحمت به معنای نرمی و ابراز لطف است و رحمت خاص خداوند را گویند که شامل خواص (مؤمنان) می‌شود (ابن منظور، بی‌تا، ص ۱۶۱۲)؛ مشتق از رحمة است و معنای مبالغه‌ای دارد. اسم رحیم بر رحمت و مهربانی پایدار و ثابت الهی دلالت می‌کند و به معنای روی آورنده به بنده با روزی‌ها و نعمت‌هایی است که پی‌درپی باشد (الطبرسی، ۲۰۰۵، ج ۱، ص ۲۳؛ ماضی، ۲۰۱۲، ص ۱۲۵).

تَوَاب: صیغه مبالغه از توبه است. توبه به معنی بازگشت از گناه به سوی خداست و تَوَاب همان کسی است که از روی لطف به بنده روی می‌آورد و با وجود تکرار توبه، او نیز قبول آن را تکرار می‌کند (ابن منظور، بی‌تا، ص ۴۵۴؛ رمضانی، ۲۰۱۷، ص ۳۹) و «گناه هر چه هم بزرگ باشد، باز هم توبه بنده را می‌پذیرد و از عقوبت آن درمی‌گذرد» (الطبرسی، ۲۰۰۵، ج ۱، ص ۱۱۹).

غفور: اصل واژه غفر به معنی پوشاندن و سرپوش نهادن است و درباره خداوند، غفور کسی است که گناهان بندگان را می‌پوشاند و از آن‌ها درمی‌گذرد (ابن منظور، ص ۳۲۷۳). غفور برای مبالغه است؛ یعنی کسی که بسیار دارای مغفرت است و عفویش بر مؤاخذه‌اش غلبه دارد (العبيد، ۱۴۱۸، ص ۴۳).

رؤف: صیغه مبالغه از رَأْفَة به معنای رحمت بسیار است. رَأْفَة بالاترین حد لطف و عنایت و لطیف‌تر از رحمة است؛ طوری که هرگز به کراهت نزدیک نمی‌شود؛ برخلاف رحمت که امکان دارد بنا بر مصلحتی با کراهت همراه شود (ابن منظور، بی‌تا، ص ۱۵۳۵؛ الطبرسی، ۲۰۰۵، ج ۱، ص ۳۱۳). رؤف را می‌توان بسیار رحمت‌کننده و رعایت‌کننده جانب بنده دانست (ماضی، ۲۰۱۲، ص ۱۲۲).

رحمن: صیغه مبالغه از رحمت به معنای نرمی و عطوفت است. رحمن به معنی بسیار مهربان به بندگان است؛ کسی که لطف و مهربانی او شامل همه مخلوقات است. این لفظ فقط برای خدا به کار می‌رود (ابن منظور، بی‌تا، ص ۱۶۱۲).

اکنون بر اساس نظریه شکل و زمینه و بانگهای مقایسه‌ای با بلاغت قدیم، به بررسی اسم احسن «رحیم» در فواصل سوره بقره، پرداخته می‌شود.



## ۲. بررسی اسم «رحیم» بر اساس نظریه شکل و زمینه و بلاغت قدیم

### ۲-۱. اسم احسن «رحیم» همراه اسم احسن «توآب»

در آیه ۳۷ سوره مبارکه بقره، اسم احسن «رحیم» به همراه اسم «توآب» آمده است: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». از نگاه بلاغت قدیم آرایه تصدیر در این آیه دیده می‌شود؛ کلمه توآب با ذکر کلمه «تَاب» دارای این آرایه است؛ اما از نگاه شناختی وقتی دو اسم احسن در آیه قرار بگیرند، هر یک از آن‌ها زمینه‌ای مستقل برای آیه خواهند بود و از طرفی نیز آن دو اسم در رابطه با هم، شکل و زمینه هستند؛ اسم مقدم زمینه و اسم مؤخر شکل (قائمی‌نیا، ۱۴۰۰، ص ۱۹۳). بر این اساس، دو اسم توآب و رحیم، دو زمینه جداگانه هستند و آیه مورد نظر برای هر یک از دو اسم، شکل است. با نظر به اطلاعات موجود، آیه از این امر حکایت می‌کند که آدم کلماتی را از خداوند دریافت کرد و سپس خداوند به ایشان روی آورد و توبه وی را پذیرفت. سیاق آیه نیز ماجرای بخشش آدم پس از عصیان را نشان می‌دهد؛ با استفاده از این اطلاعات و بر اساس اصول شکل و زمینه، آیه مذکور به روش‌های مختلفی تبیین می‌شود:

۱. اسم توآب زمینه و محتوای آیه، شکل باشد: یعنی دریافت کردن کلمات توسط آدم و روی آوردن خداوند به او بر زمینه اسم توآب ملاحظه می‌شود. در این صورت اگر محتوای آیه با مرکزیت اسم توآب معنا شود، توآب بودن خداوند علت لطف به آدم و القای کلمات به او برای بازگشت به مسیر خواهد بود؛ یعنی خداوند با وجود سرپیچی آدم از فرمان الهی او را رها نکرده و به خاطر ویژگی مذکور دوباره به ایشان رو آورده است.

۲. اسم رحیم، زمینه و آیه، شکل باشد: این ارتباط به صورت ضمنی است. حال اگر محتوای آیه در پرتو اسم «رحیم» معنا شود، چنین به دست می‌آید که آدم از باب رحمت و لطف خاص خداوند کلماتی را برای توبه دریافت کرده است و روی آوردن خدا به او و پذیرش توبه‌اش به این دلیل بوده است؛ یعنی مهربانی خداوند ایجاد کرده است که او را رها نکند؛ بنابراین به صورت ضمنی از آیه دریافت می‌شود که اگر رحمت خداوند در کار نبود، بخشش عصیان آدم صورت نمی‌گرفت. از همین رو، با توجه به رابطه شکل و زمینه، محتوای آیه در چهارچوب دو اسم مذکور فهم شد و با عنایت به سیاق، چنین به نظر می‌رسد که جریان بخشش آدم از روی توآب و «رحیم» بودن خداوند بوده است و هرگز خداوند با عدل یا عزت خویش با این موضوع برخورد نکرده است.

۳. اسم توآب زمینه و اسم «رحیم» شکل باشد: با ملاحظه اسم «رحیم» بر زمینه توآب دریافت می‌شود که در این موقعیت، رحمت خداوند در راستای توبه‌پذیری واقع شده و این رحمت در حد بخشش عصیان آدم و در



راستای بازگشت ایشان به مسیر درست است، نه رحمتی که به عنوان پاداش نصیب شده باشد؛ زیرا بین این دو رحمت فاصله بسیار است. ترتیب دو اسم نیز بنا بر ویژگی‌های شکل و زمینه بیانگر ترتیب تحقق فعل توبه‌پذیری و سپس رحمت است.

در آیه ۵۴ سوره بقره، باز هم دو اسم تَوَاب و «رحیم» در خاتمه آیه قرار گرفته‌اند: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». با وجود اینکه دو اسم تَوَاب و «رحیم» تکرار شده است، باید توجه داشت که بنا بر اطلاعات آیه و اطلاعات سیاق، دلالت و کاربرد اسماء نیز ویژه خواهد بود که بدان پرداخته می‌شود.

از نظر بلاغی اسم «تَوَاب» با توجه به آمدن کلمه «تُوبُوا»، آریه تصدیق دارد و در نگاهی دیگر می‌توان هر دو اسم را دارای آریه تمکین دانست؛ با این توضیح که «التَّوَّاب» با عبارت «فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ» و «الرحیم» با عبارت «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» دارای هماهنگی و مناسبت است؛ یعنی در پاسخ عبارت «به درگاه خالقتان توبه کنید» اسم «تواب» و در پاسخ عبارت «خود را بکشید» اسم «رحیم» آمده است که لطف خدا و عدم رضایت الهی به خودکشی بنی اسرائیل را نشان می‌دهد.

اطلاعات آیه از مؤاخذه بنی اسرائیل توسط موسی عليه السلام و قبول توبه ایشان خبر می‌دهد و سیاق آیه نیز از نعمت‌ها و لطف‌های مکرر خداوند به بنی اسرائیل حکایت دارد؛ اکنون بنا بر نظریه شکل و زمینه، دو اسم تَوَاب و رحیم، دو زمینه و محتوای آیه، شکل برای هر یک از اسماء می‌باشد. در همین راستا برداشت‌های مختلفی به وجود می‌آید:

۱. اسم تَوَاب، زمینه و آیه، شکل قرار گیرد: پس مؤاخذه بنی اسرائیل و قبول توبه ایشان در محدوده و بر زمینه اسم تَوَاب درک خواهد شد. در این صورت چنین به دست می‌آید که مؤاخذه بنی اسرائیل و سوق دادن آن‌ها به توبه، از روی عنایت و اشتیاق الهی به توبه بندگان است. توجه به اسم تَوَاب در فهم آیه مذکور، همان‌طور که در داستان حضرت آدم عليه السلام نیز ذکر شد، باز چنین به نظر می‌رسد که با وجود نافرمانی‌های مکرر بنی اسرائیل، خداوند آن‌ها را رها نکرده است و به بازگشت ایشان اشتیاق دارد. این بیان از سیاق آیه که لطف‌های مکرر خداوند به بنی اسرائیل را نشان می‌دهد نیز فهمیده می‌شود. با وجود بهانه‌های بنی اسرائیل (مفهوم از سیاق و آیات بعد) و قابل اعتماد نبودن توبه بنی اسرائیل در این موقعیت، باز هم خداوند از پذیرش



توبه ایشان صحبت می‌کند و این مگر از روی توبه‌پذیری بی‌حد الهی نیست؛ گویا خداوند با تکیه بر تواب بودنش در این موقعیت، اراده نکرده است که بنی اسرائیل به هیچ وجه رها شوند.

۲. اسم «رحیم» به صورت ضمنی، زمینه‌ها باشد و آیه به عنوان شکل لحاظ شده، از دریچه اسم «رحیم» معنا شود: در این صورت، این طور به نظر می‌رسد که رحمت خاص الهی باعث شده است حضرت موسی، با وجود الطاف مکرر الهی نسبت به بنی اسرائیل و انحراف آن‌ها، این بار نیز آن‌ها را برای بازگرداندن به راه صحیح مؤاخذه کند؛ نه این که درخواست عذاب داشته باشد یا از آن‌ها ناامید شود. اگر رحمت الهی نبود، آنگاه جریان درباره بنی اسرائیل طور دیگری پیش می‌رفت. قبول توبه آن‌ها نیز به رحمت و لطف خدا بر می‌گردد و از نوع همان رحمتی است که در مورد آدم علیه السلام بیان شد.

از دیگر مواردی که اسم «رحیم» با اسم تواب همراه شده است، آیه ۱۲۸ می‌باشد: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». اسم تواب بنا بر ذکر کلمه «تُب» سبب ایجاد آریه تصدیق شده است. اطلاعات موجود در آیه نشانگر این است که حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند می‌خواهد خودش و امتی از نسلش را کاملاً تسلیم خویش قرار دهد، حقیقت عبادت را به آن‌ها بفهماند و به آن‌ها رو کند (الطباطبایی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۸۸). سیاق آیه نیز دعاهای حضرت ابراهیم علیه السلام و خواسته‌های ایشان است. حال از لحاظ شناختی دو اسم احسن به عنوان دوزیمینه و آیه، به عنوان شکل، برداشت‌های ذیل را در پی خواهد داشت:

۱. دعاهای مذکور در آیه با محوریت اسم «تواب» معنا شود؛ در همین راستا ابتدا ارتباط اسم مذکور با این دعاها باید شناخته شود. همچنین باید توجه داشت که واژه تواب صرفاً برای بخشش گناه نیست؛ زیرا حضرت ابراهیم علیه السلام هرگز گناهکار نبوده است که خصوصاً در این موقعیت توبه کند؛ بلکه به نظر می‌رسد حضرت ابراهیم علیه السلام با این دعا می‌خواهد که هیچ‌گاه خداوند از او رو برنگرداند و همیشه به او عنایت داشته باشد؛ بنابراین، آیه این‌گونه ترجمه می‌شود که «خداوند، چون تو بسیار روی آورنده هستی و از بنده رو بر نمی‌گردانی، ما و نسل ما را مسلمان قرار بده و حقیقت عباداتمان را به ما نشان بده»؛ یعنی این دعا می‌خواهد روی آوردن بسیار تو به بنده است و چون ما به تواب بودن تو امید داریم، از تو چنین طلبی می‌کنیم. این دعا در پرتو اسم تواب الهی، اوج خشوع و درک بالای حضرت ابراهیم علیه السلام را می‌رساند؛ زیرا درخواست او مبتنی بر لیاقت بنده یا وظیفه خدا در دادگری و یاری پیامبر نیست؛ بلکه مبتنی بر لطف خداست. از همین رو

است که اسم تَوَاب در آیه وارد شده است.

۲. اسم رحیم، زمینه و آیه شکل قرار بگیرد؛ به صورت ضمنی فهمیده می‌شود که طلب چنین چیزهایی از جانب حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام با امید به رحمت خدا در ارتباط است؛ یعنی خدایا ما چشم به مهربانی تو داریم که چنین خواسته‌هایی را مطرح می‌کنیم.

۳. ارتباط دو اسم «تواب» و «رحیم» به عنوان شکل و زمینه در نظر گرفته شود؛ در این صورت با توجه به این‌که:

الف. اسم تَوَاب فقط ناظر به بخشش گناه نیست؛

ب. اطلاعات آیه و سیاق بر دعا دلالت دارد؛

ج. فضا عاطفی است؛

اگر رحمت با زمینه تَوَاب به معنی روی آوردن مستمر معنا شود، آنگاه چنین به دست می‌آید که این رحمت، مهربانی و محبتی است که با روی آوردن دائم همراه است؛ چراکه لازمه آن روی آوردن دائمی است و در نتیجه خود مهربانی هم مستمر خواهد بود. این رحمت با رحمتی که از باب بخشش گناه است، فاصله بسیار دارد و گرمی‌تر است.

## ۲-۲. اسم احسن «رحیم» همراه اسم احسن رُؤُف

اسم احسن «رُؤُف» از دیگر اسماء حسنی است که اسم رحیم در آیه ۱۴۳ سوره بقره با آن همراه شده است:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ». از لحاظ بلاغی می‌توان دو اسم مذکور را در قالب تزییل دانست که در تأکید معنای جمله پیشین آمده است؛ «جایی که در تایید عبارت "وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ" بیان داشته که "إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ"؛ یعنی خداوندی که به مردم بسیار مهربان است، هرگز ایمانشان را تباہ نمی‌سازد» (الطبرسی، ۲۰۰۵، ص ۳۱۳)؛

اما با نگاهی دیگر، آیه از امت میانه و شاهد بودن مسلمانان بر جهانیان و شاهد بودن پیامبر بر ایشان،

علت تغییر قبله و بزرگ بودن این امر و پایداری نشدن ایمان مردم از جانب خداوند صحبت می‌کند و سیاق نیز سخن از تغییر قبله و واکنش‌ها به آن، صحبت می‌کند.

اکنون از نگاه شناختی، یکبار اسم رثوف به صورت صریح و یکبار اسم رحیم به صورت ضمنی، زمینه هستند و آیه مذکور شکل است. اکنون با نظر به این ارتباط و اطلاعات آیه باید دانست که چه ارتباطی بین اسم احسن و آیه از لحاظ شناختی وجود دارد:

۱. آیه در سایه اسم رثوف (بسیار رحم‌کننده و مراعات‌کننده جانب بنده) معنا شود: بنابراین امت میانه بودن و شاهد قرار گرفتن مسلمانان و همچنین شهادت رسول ﷺ بر ایشان و تغییر قبله، همگی از باب لطف و رحمت بسیار خداوند فهم می‌شود. هرچند که در آیات بعد، جلب رضایت پیامبر سبب شده است که لطف این کار نیز شامل حال همه بندگان شود؛ چرا که پیامبر رحمة للعالمین است؛ پس در رضایت او نیز برای همه عالم خیر است.

در مورد ارتباط سیاق با این اسم احسن نیز می‌توان گفت که واکنش‌های منفی به تغییر قبله هرگز صحیح نیست؛ زیرا خداوند این کار را «به گواه رثوف و رحیم بودنش در جهت انعام و لطف بر مردم انجام داده است» (همان، ص ۳۱۳)، پس چگونه می‌تواند به ضرر بندگان باشد؟ مشخص شد که اگر اطلاعات برآمده از آیه در محدوده اسم رثوف تفسیر شود، تمام این امور لطف و از باب رعایت حال مسلمانان معنا می‌شود؛ بنابراین، همه واکنش‌های منفی باطل است.

۲. آیه تحت پوشش اسم رحیم ملاحظه شود: آن‌گاه چنین مفهوم می‌شود که تمام این امور از روی رحمت و یژه الهی صادر شده است و خیر مطلق است. به بیانی دیگر، با توجه به ارتباط شکل و زمینه در این موقعیت، آیه مورد نظر این طور ادراک می‌شود که خداوند به جهت رأفت و رحمتی که دارد، شما را امت میانه و شاهد بر امت‌های دیگر قرار داد و رسول اکرم ﷺ را بر شما شاهد نمود. قبله را نیز تغییر داد تا هدایت یافتگان را معلوم کند و او ایمان کسی را تباه نمی‌کند.

۳. بین دو اسم مذکور نیز ارتباط وجود دارد؛ اسم رثوف زمینه و اسم رحیم شکل است: از این رابطه نیز این طور استنباط می‌شود که رثوف خود به معنای رحمت بسیار است. حال اگر اسم رحیم در محدوده آن فهم شود، منظور همان رحمت خاص خداوند می‌شود که بنا بر اطلاعات درون آیه، شامل مسلمانان هدایت یافته



می شود که عنایت و ویژه‌ای است؛ یعنی در رحمت بسیار او باز رحمت و ویژه‌ای وجود دارد که در این موقعیت نصیب هدایت یافتگان خواهد شد.

### ۲-۳. اسم احسن رحیم همراه اسم احسن رحمن

در آیه ۱۶۳ اسم رحیم این بار با اسم رحمن همراه شده است: «وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ». از نگاه بلاغی کارکرد دو اسم مذکور در هیچ یک از چهار آیه تصدیق، توشیح، ایغال و تمکین و یا تدبیل نمی‌گنجد. با نظر به اطلاعات بافت، ملاحظه می‌شود که صحبت از یگانگی خداوند است و سیاق نیز از کفر کافران و لعن و عذابشان با وجود بخشندگی و مهربانی خدا خبر می‌دهد.

از نگاه شناختی به آیه، می‌توان سه حالت در رابطه شکل و زمینه متصور شد:

۱. اسم رحمن زمینه و آیه شکل باشد: اگر اطلاعات برآمده از آیه در محدوده اسم رحمن تحلیل شود؛ در این صورت با عنایت به اطلاعات سیاق می‌توان گفت که آیه، مؤاخذه دلسوزانه کافران است که با وجود یگانگی خدا و رحمت فراگیرش، باز او را درک نکرده، بر کفر خود مرده‌اند و مستوجب لعن و عذاب دائم شده‌اند.

۲. آیه و سیاق بر زمینه اسم رحیم ملاحظه شوند: در ارتباط آیه با اسم احسن رحیم، این گونه به نظر می‌رسد که آیه، طعنه و مؤاخذه کفار است؛ زیرا از رحمت و ویژه الهی خاص مؤمنان به خاطر ایمان نیاوردنشان محروم شده‌اند. از طرفی کسی که از خدای رحیم روی گردانده است، اکنون مستحق لعن و عذاب دائم است و از همین رو حتی مهلت عذرخواهی هم ندارد؛ زیرا به چنین خدای رحمن و رحیمی ایمان نیاورده است. به عبارت دیگر ارتباط سیاق و دو اسم مذکور را می‌توان در مؤاخذه کفار و علت لعن آن‌ها و عذاب دائمشان دانست؛ یعنی اولاً به خاطر این که به خدای یکتا و رحمن و رحیم ایمان نیاورده‌اند، به نوعی مورد مؤاخذه هستند؛ ثانیاً به خاطر کفرشان به چنین خدایی مستوجب لعن همیشگی خدا و فرشته‌ها و مردم می‌شوند؛ عذابشان همواره شدید است و فرصت عذرخواهی هم ندارند. بنابر مطالبی که بیان شد، دو اسم احسن الهی سیاق و اطلاعات درون آیه را کاملاً تحت تأثیر خود داده‌اند و معنایی فراتر از ظاهر عبارات به آیه بخشیده‌اند.

۳. رابطه دو اسم احسن با یکدیگر در زمینه بودن اسم رحمن و شکل بودن رحیم نمود یابد: یعنی رحیم بودن خداوند در این موقعیت در دایره رحمانیت ادراک می‌شود و چنین می‌رساند که خداوند با اینکه رحمت خود را شامل حال همگان می‌کند، در دل همین رحمت، عده‌ای را مشمول رحمت و ویژه می‌گرداند که مؤمنان هستند.

به عبارت دیگر خداوند علاوه بر رحمت عام، رحمت خاص نیز دارد و این رحمتش نیز از رحمت عام مانع نمی شود و همگان از رحمت او بهره مند می شوند. شایان ذکر است که در این آیه اسم رحمن و رحیم در توضیح «هو»، که مقصور علیه است، آمده اند؛ یعنی موصوف «اله» بر «هو» قصر می شود که با ویژگی رحمانیت و رحیمیت مشخص شده است. معنای عبارت چنین می شود که «فقط خداست که رحمن و رحیم است»؛ یعنی در معرفی خداوند از جانب پیامبر که به درخواست کفار قریش بوده، از این دو اسم برای توصیف خدا استفاده شده است (الطبرسی، ۲۰۰۵، ج ۱، ص ۳۳۸). از این تعبیر زیبا برمی آید که اسم رحمن و رحیم خداوند در تمام اسماء و افعال الهی جریان دارد و تمام اسماء الهی با رحمن و رحیم بودن خداوند در ارتباط هستند. این خود تناسب بسیار بالایی با حضور این دو اسم در عبارت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در ابتدای سوره ها دارد.

## ۲-۴. اسم احسن رحیم همراه اسم احسن غفور

در ادامه آیات سوره بقره تا انتها اسم رحیم فقط به همراه اسم غفور آمده است که به ذکر نمونه هایی از آن پرداخته می شود:

از جمله این موارد آیه ۱۷۳ است: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَالْحَخْمَ وَالْخِنْزِيرَ وَمَا أَهْلٌ بِهِ لَعَبْرَ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» از نگاه بلاغی به نظر می رسد که عبارت «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» در تأکید معنای عبارت «فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» آمده و تزییل است. همچنین می تواند این معنا را برساند که آنچه را پیش از این بوده است، خداوند می آمرزد و یا این که اگر گناهی را آمرزید، دیگر در مسائل کوچک مربوط به آن، بنده را مؤاخذه نمی کند (الطبرسی، ۲۰۰۵، ج ۱، ص ۳۵۸)؛ اما دامنه ارتباطی این دو اسم با آیه فراتر از این حد است؛ زیرا کسی که گناهی بر او نباشد، دیگر ذکر مغفرت برای وی نیاز نیست. این حدود ارتباطی پس از بیان اطلاعات درون آیه و سیاق آن خواهد آمد. آیه از خوردنی های حرام و اضطرار در خوردن آن ها حکایت می کند و سیاق نیز حدود خوردنی ها برای مؤمنین را بیان می کند.

حالات مختلف شکل و زمینه ای در آیه به این صورت شمرده می شود:

۱. اسم احسن غفور (بسیار پوشاننده گناه) به صورت صریح، زمینه و آیه شکل است: با توجه به این که خداوند غفور است، اگر کسی به هر نحوی این موارد حرام را بخورد، امکان بخشش برایش خواهد بود. اگر به آیه در محدوده مغفرت الهی توجه شود، نوعی دفع ناامیدی از آن برداشت می شود؛ یعنی اگر کسی این



حرام‌ها را زیر پا گذاشت، از مغفرت خداوند ناامید نشود و مبادا از روی ناامیدی در این وادی غرق شود؛ زیرا خداوند بیش از آن که مؤاخذه کند، می‌بخشد. همچنین با توجه به بیان اضطرار در آیه، اگر کسی هم در هنگام اضطرار، از این حرام‌ها برای لذت و بیش از حد لازم بخورد، باز هم خداوند با مغفرت با او برخورد می‌کند. باید توجه شود که امید به بخشش موجب تباه شدن اصل حکم نشود؛ زیرا اصل همان است که بیان شد. همچنین باید توجه داشت که امید به مغفرت، بعد از حدوث گناه است و نه قبل از آن.

۲. آیه تحت پوشش اسم رحیم قرار گیرد: آنگاه رحمت خداوند دلیل تجاوز از حدودی است که آن را برای تخفیف مجاز کرده است (الطباطبائی، ۱۴۴۴ق، ج ۱، ص ۴۳۴). همچنین اگر خداوند در پرتو رحمت خود، این موارد را حرام کرده و استثنا نیز قائل شده است، چنین استنباط می‌شود که حرام شدن این موارد، لطف و محبتی است که خداوند رحیم به طور ویژه به مؤمنان داشته است و باز با رحمت خاص خود برخورد نموده که برایشان در هنگام اضطرار استثنا نیز قائل شده است. بنابراین مؤمنان نباید منع شدنشان در خوردن این موارد را محدودیت به حساب آورند؛ چراکه خداوند این حکم را بنا بر رحمت خود داده پس خیر مطلق است.

۳. اسم غفور زمینه و اسم رحیم شکل باشد: از ارتباط بین این دو دریافت می‌شود که خداوند با وجود چشم‌پوشی از خطا، رحمت خود را نیز ارزانی داشته است. همچنین می‌توان گفت که رحمت الهی بعد از مغفرتش در حق بنده جاری می‌شود و این ترتیبی عادلانه و منطقی در دو فعل بخشش و رحمت است؛ چراکه این دو اسم ۷۱ بار در قرآن با همین ترتیب و فقط یک بار عکس این ترتیب آمده است که آن هم دلالت خاصی دارد.

در آیه ۱۸۲ نیز اسم رحیم همراه اسم غفور آمده است: «فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». از لحاظ بلاغی به نظر می‌رسد که مانند مثال قبل عبارت «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» در تأکید معنای عبارت «فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» آمده و تزییل است؛ اما مانند مثال قبل دامنه ارتباط اسم احسن با آیه فراتر از این حد است که پس از بیان اطلاعات آیه و سیاق از منظر شناختی بررسی خواهد شد.

آیه از ترس انحراف و گناه وصیت کننده، تغییر وصیت در جهت اصلاح بین ورثه و گناه نبودن چنین کاری صحبت می‌کند و سیاق نیز از لزوم وصیت کردن و وجوه تغییراتی که بعد از وصیت کننده ممکن است در وصیت ایجاد شود خبر می‌دهد. حال از نگاه شناختی چند حالت نسبت به آیه مطرح می‌شود:





۱. آیه مذکور شکل و اسم غفور زمینه است؛ یعنی مفهوم «کسی که از انحراف و گناه وصیت کننده بترسد و در جهت اصلاح بین ورثه آن را تغییر دهد، گناهی بر او نیست» در محدوده اسم غفور ملاحظه خواهد شد. ارتباط این اسم با آیه این طور بیان می شود که اگر کسی با نیت اصلاح بین ورثه وصیت را تغییر دهد و در آن دچار اشتباه شود، باز خداوند با مغفرت خویش برخورد خواهد کرد و این تشویق برای دخالت افراد در چنین اموری با قصد خیر است. البته موقعیت ترسیم شده در آیه ترس از انحراف یا گناه است، نه اطمینان از گناه و انحراف.

۲. آیه در محدوده اسم رحیم معنا شود؛ در این حالت چنین به نظر می رسد که فردی که چنین کاری انجام دهد، مشمول رحمت خاص الهی خواهد بود و صحبت از رحمت نیز تشویق بر این کار صالح است. از نگاهی دیگر، چنین اجازه و حکمی که آیه می رساند از باب رحمت الهی است که منتج به صلاح بندگان می شود.

۳. اسم غفور شکل و اسم رحیم زمینه باشد. ارتباط دو اسم غفور و رحیم در مثال قبل بیان شد؛ اما در این مورد به دلیل تفاوت سیاق، کارکرد معنایی متفاوتی به وجود می آید؛ زیرا طبق قاعده ای که از سیاق به دست می آید، اختلاف سیاق، تنوع و اختلاف در معنا را پدید می آورد (المشاع، ۲۰۱۳م، ص ۸۶). در این موقعیت نیز با توجه به سیاق، رحمت صرف بخشش نیست؛ زیرا در مورد گناه یا خطای قطعی به کار نرفته است؛ از همین رو، این رحمت را می توان به عنوان پاداش نیز در نظر گرفت. تفاوت این آیه با مثال قبل با وجود شباهت عبارت این است که در آن حرام خداوند مطرح است و قصد خیری نیز در آن وجود ندارد؛ اما در این مثال عبارت «فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ» نشان دهنده نتیجه خیر در کار است.

از دیگر مواردی که اسم رحیم به همراه اسم غفور آمده، آیه ۱۹۲ است: «فَإِنْ أَنْتَهُوَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». از لحاظ بلاغی، ظاهراً، کارکرد دو اسم مذکور را نمی توان در دایره تصدیر، توشیح، تمکین و ایغال و یا تنذیل قرار داد. اطلاعات آیه و سیاق آن از پایان دادن کفار به جنگ در کنار مسجد الحرام حکایت می کند.

صور مختلف آیه از نگاه شناختی عبارت است از:

۱. اسم غفور، زمینه و آیه شکل باشد: از این ارتباط چنین بر می آید که اگر کافران به جنگ در حریم مسجد الحرام پایان دادند، آن گاه شما مسلمانان نیز بنا بر این که خداوند خطاپوش است، با آنها برخورد

کنید؛ یعنی شما نیز به جنگ پایان دهید؛ نه این که به صرف این که با شما در جنگ هستند به پیکار ادامه دهید و در این حریم مقدس بد رفتاری کنید. همچنین از اطلاعات آیه بر می آید که مغفرت خداوند تنها در صورتی است که آن ها در ابتدا به جنگ پایان دهند؛ پس مبادا شما مسلمانان، قبل از پایان دادن آن ها، با آن ها با عنایت به مغفرت و رحمت الهی برخورد کنید! پس بر پیکارتان مصمم باشید؛ مغفرت در صورت پایان دادن آن ها خواهد بود.

۲. اسم رحیم زمینه و آیه شکل باشد: از این ارتباط همان موارد فوق نیز مترتب می شود. با توجه به اینکه در آیه به جای دستور به پایان جنگ، عبارت «فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ» آمده است، به نظر می رسد چون حریم مقدس مسجد الحرام است، بر مسلمانان لازم است که با عنایت به مغفرت و رحمت الهی با کفار برخورد کنند تا حرمت این مکان مقدس حفظ شود. به عبارت دیگر، چون پیکار در حریم مسجد الحرام است، هرگاه کفار به جنگ پایان دادند، شما هم آن ها را نکشید تا حرمت این حرم مقدس حفظ شود و از طرف دیگر چون پای این حریم در میان است، امکان مغفرت و رحمت الهی نیز برای کفاری که دست از جنگ کشیده اند، وجود دارد.

شایان ذکر است که در تفسیر این آیه در المیزان، عبارت «فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ» ذکر سبب به جای مسبب گرفته شده است؛ یعنی به جای دستور به پایان جنگ، این چنین ذکر گردیده است (طباطبایی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۶۲).

## نتیجه‌گیری

نتایج به دست آمده نشان می‌دهد:

• اسم احسن رحیم و اسماء همراه آن ارتباط عمیق معنایی با آیه و سیاق آن دارند. وقتی به معنای آیه در بستر اسم رحیم توجه می‌شود، معانی نهفته جدیدی از آیه استنباط خواهد شد که از صرف ظاهر آیه بر نمی‌آید. در سوره بقره وقتی رحمت الهی به عنوان بستری قرار می‌گیرد که آیه بر روی آن تحقق یافته است، به مثابه فیلتری عمل می‌کند که تمامی احکام یا فرامین و مسائل مذکور در آیه باید از گذر آن دریافت شود. این کارکرد به تناسب آیه و سیاق آن با اسم رحیم، گاهی بیانگر این نکته است که رحمت الهی سبب می‌شود شدتی که از یک حکم بر می‌آید تعدیل شود و گاهی بیانگر خیر و صلاح مسلمین در تشریح احکام است؛ اما مهم‌ترین کارکرد اسم رحیم در این سوره مبارکه، امیدبخشی به بندگان است؛ به این معنا که در هر شرایطی رحمت خداوند جاری خواهد بود؛ چه آن که از حکمی عدول شود، خطایی اتفاق بیفتد و چه آن که درخواستی در میان باشد. این مسئله با توجه با سیاق نه از باب امتیازی است که بندگان داشته باشند؛ بلکه تنها از باب رحمتی است که خداوند بر خود لازم کرده است.

• از مقایسه دو رویکرد بررسی شده، چنین به دست آمد که دامنه ارتباطی اسماء حسنی از نگاه شناختی با آیه متضمن آن بسیار وسیع‌تر از نگاه بلاغت قدیم به آن است؛ طوری که نگاه شناختی، به سیاق نیز می‌پردازد. از طرف دیگرگاه در برخی از آیات، اسماء الهی در هیچ یک از موارد احصایی بلاغت قدیم نمی‌گنجد؛ بنابراین نظر بلاغت قدیم برای بررسی کارکرد اسماء حسنی، جامع و شامل نیست و به عنوان یک معیار گاهی کارکرد اسم احسن را محدود می‌کند. در مقابل در پرتو نظریه مذکور، می‌توان به بسیاری از تناسب‌های ممکن بین اسماء و آیه دست یافت و کارکرد آن را در دایره وسیع‌تری بررسی کرد.

• بنابراین ارتباط شکل و زمینه‌ای بین اسم رحیم و اسم مجاور آن و مؤخر شدن اسم رحیم بر می‌آید که رحمت خاص خداوند همواره بعد از توبه‌پذیری، رأفت، رحمت عام و مغفرت الهی تحقق یافته است. همچنین ذکر رحمت بعد از اسمائی چون تواب و غفور در جهت تشویق بندگان برای بازگشت به سوی پروردگار است؛ به این امید که خداوند پس از بخشش، با رحمت ویژه خود برخورد خواهد کرد. پس پذیرش توبه و پوشش خطا با مهربانی همراه است، نه با اکراه یا غضب.

به‌طور کلی اسم رحیم در سیاق‌های مربوط به بخشش و بازگشت بندگان معنای امیدبخشی و تشویق به

بازگشت دارد، در سیاق‌های مربوط به احکام بیانگر لطف الهی در تشریح آن‌هاست و نه سخت‌گیری و در سیاق‌های مربوط به مواجهه با کفار بیانگر محرومیت آن‌ها از رحمت الهی و افسوس‌ناکی است که باید بابت این محرومیت در دل داشته باشند.

## پی‌نوشت

1. figure/ground.
2. Leonard talmy.

## فهرست منابع

### قرآن کریم.

۱. ابن ابی الإصبع، عبد العظیم بن عبد الواحد، (۲۰۰۸م)، *بديع القرآن المجيد*، بتحقيق حفني محمد شرف، القاهرة: نهضة مصر.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم جمال الدين، (بی تا)، *لسان العرب*، بتحقيق عبد الله على الكبير، د.ط، القاهرة: دار المعارف.
۳. الباقلائي، أبو بكر محمد بن الطيب، (۱۹۷۱م)، *إعجاز القرآن*، د.ط، القاهرة: دار المعارف.
۴. حکيم زاده، پدram، (۱۳۹۷)، *صورت های گشتالتی*، چاپ اول، تهران: شهر پدram.
۵. حيدر، فريد عوض، (۲۰۰۵م)، *فصول في علم الدلالة*، د.ط، القاهرة: مكتبة الأداب.
۶. راسخ مهند، محمد، (۱۳۸۳)، *درآمدی بر زبان شناسی شناختی: نظریه ها و مفاهیم*، چاپ چهارم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها.
۷. الرماني، أبو الحسن على بن عيسى، (۱۹۳۴م)، *النكت في إعجاز القرآن*، د.ط، دهلي: مكتبة الجامعة المليية الإسلامية.
۸. رمضانى، رحمة، (۲۰۱۷م)، *مناسبة ختم الآية بأسماء الله الحسنى سورة النساء أنموذجاً*، جامعة الشهيد حمه لخضر الوادي، معهد العلوم الإسلامية، قسم أصول الدين.
۹. الزركشي، بدر الدين محمد بن عبد الله، (۲۰۰۶م)، *البرهان في علوم القرآن*، الطبعة الأولى، القاهرة: دار الحديث.
۱۰. سعیدی روشن، محمد باقر، (۱۳۹۱)، *زبان قرآن و مسائل آن*، چاپ دوم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۱. السيوطي، ابو الفضل جلال الدين، (بی تا)، *الاتقان في علوم القرآن*، الجزء الثالث، د.ط، المدينة: وزارة الشؤون الإسلامية.
۱۲. شاپوریان، رضا، (۱۳۸۶)، *اصول کلی روان شناسی گشتالت*، چاپ اول، تهران: رشد.
۱۳. صفوی، کورش، (۱۴۰۱)، *درآمدی بر معنی شناسی*، چاپ اول، تهران: سوره مهر.
۱۴. الطباطبایى، السيد محمد حسين، (۱۴۴۴ق)، *الميزان في تفسير القرآن*؛ الجزء الأول والثاني، الطبعة الأولى، طهران: دار الكتب الإسلامية.
۱۵. الطبرسي، ابوعلی فضل بن حسن، (۲۰۰۵م)، *مجمع البيان في تفسير القرآن*؛ الجزء الأول، الطبعة الأولى، بيروت: دار العلوم.
۱۶. العبيد، على بن سليمان، (۱۴۱۸ق)، *أسماء الله الحسنى في خواتم آيات سورة الفاتحة والبقرة*، الطبعة الأولى، الرياض: دار العاصمة.

۱۷. قائمی نیا، علیرضا، (۱۴۰۰)، *معناشناسی شناختی قرآن*، چاپ سوم، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی.
۱۸. القطن، متاع، (۱۹۹۵م)، *مباحث فی علوم القرآن*، د.ط، القاهرة: مكتبة وهبة.
۱۹. ماضی، صبرینه، (۲۰۱۲م)، *بلاغة أسماء الله الحسنى بين الدلالة المعجمية والاستخدام القرآني*، جامعة فرحات عباس بسطیف، الجزائر، قسم اللغة والأدب العربی.
۲۰. محی الدین بناب، مهدی، (۱۳۸۱)، *روانشناسی احساس و ادراک*، چاپ سوم، تهران: نشر دانا.
۲۱. المتاع، عفات فیصل، (۲۰۱۳م)، *السياق والمعنى؛ دراسة في أساليب النحو العربي، الطبعة الأولى*، لندن: مؤسسة السیاب.
۲۲. الهیان، لیلا، (۱۳۹۱)، «بررسی اهمیت در پژوهش های ادبی»، فصل نامه پژوهش های ادبی، سال ۹، شماره ۳۶ و ۳۷، ص ۳۵-۴۹.
۲۳. ترابی، فرهاد، (۱۳۹۸)، «نقش و قرینه در هویت یابی نهایی واژگان قرآن»، دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی، سال ۱۴، شماره ۴۹، ص ۷۱-۱۰۰.
۲۴. حسینی زاده، سید عبدالرسول، (۱۳۹۵)، «ارتباط معنایی اسمای حسناى خداوند در فواصل آیات با محتوای آن‌ها»، فصلنامه مشکوة، شماره ۱۳۰، بهار ۱۳۹۵، ص ۴۲-۶۰.
۲۵. العبیدي، زهرا خالد؛ العوضی، السید سالم محمد؛ طمیش، محمد أحمد، (۲۰۱۵م)، «التناسب المعنوي بين صفتي "غفور" و "رحيم" في سورة التوبة»، مجلة قرآنيكا، جامعة ملايا ماليزي، عدد (۷-ب)، ص ۱۷-۳۲.
۲۶. قربانی مادوانی، زهره، (۱۳۹۷)، «ترتیب اسمای عزیز و حکیم خداوند بر مبنای نظریه شناختی شکل و زمینه» پژوهش نامه معارف قرآنی، سال ۹، شماره ۳۵، ص ۹۹-۱۲۳.








دوفصلنامه علمی جستارهای ادب عربی

سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۴

ISSN: 2676-7716

مقاله پژوهشی

## نقد تعریف فعل بر اساس روایت امیرمؤمنان علی علیه السلام

عبدالمجید علی محمدی<sup>۱</sup> 

محمد شمع سوزان<sup>۲</sup>

 چکیده



از دیرباز غالب علمای علم ادبیات عربی فعل را با دو قید معنای مستقل و اقتران به زمان‌های سه گانه از دیگر قسم‌هایش یعنی حرف و اسم متمایز می‌کردند، لکن با بررسی‌های بیشتر، ادله‌ای بر خلاف این تعاریف به ذهن می‌رسد. از جمله این ادله افتقار فعل به زوایدی مانند: تاء تانیث، فاعل، مفعول، حروف مضارعه، ضمیر و... است که علاوه بر اینکه باعث مرکب شدن فعل می‌شود، نشان می‌دهد. برای تصور افعال، دیگر نیازی به تصور کلمه دیگری نیست. برخی مصادیق حرف و اسم نیز مقترن به زمان هستند و از طرفی دیگر گاه انجام گرفتن فعل بدون صرف کوچک‌ترین زمانی اتفاق می‌افتد، مانند: «فَهُمُ اللَّهُ» یا «مَضَى الزَّمانُ» و ثابت است که نفس زمان یا مجردات محدود به قید زمان نیستند و نمی‌توان این بحث عمده را شاذ تلقی کرد. از سوی دیگر امام علی علیه السلام به عنوان مؤسس علم نحو، در تعریف فعل به زمان داری و معنای مستقل آن اشاره‌ای نکرده و فعل را «مَا أَثْبَأُ عَنْ حَرَكَةِ الْمُسَمَّى» می‌داند که تطابق با تعریف نحوی‌ها ندارد. نوشتار پیش رو به دنبال ارائه تعریف صحیحی از فعل و نقد ادله و مبانی نحات در اقتران و زمان داری فعل است. مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و گردآوری اطلاعات با شیوه کتابخانه‌ای در پی اثبات بهترین تعریف از فعل یعنی تعریف امام علی علیه السلام است.

واژگان کلیدی: فعل، معنای مستقل و غیرمستقل، اقتران به زمان، امام علی علیه السلام.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۶

tqmajid@yahoo.com

۱. دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم استاد حوزه و دانشگاه (نویسنده مسئول).

mohammad313sabz@gmail.com

۲. دانش آموخته سطح ۱ حوزه علمیه تبریز طلبه پایه ۵ حوزه علمیه سالار شهیدان علیه السلام تبریز.

فعل یکی از کلمات سه‌گانه در کلام عرب است که چه بسا پیچیده‌ترین ساختار بین کلمات را داشته باشد. منطق دانان معتقدند ارتباط و علاقه فراوانی بین الفاظ (عالم زبان) و عالم ذهن وجود دارد. ابن سینا می‌نویسد: «بین لفظ و معنا علاقه‌ای عمیق وجود دارد و گاهی حتی انتقالات ذهنی انسان نیز به وسیله الفاظی که در ذهن وجود دارد، انجام می‌پذیرد و دلیل آن، وجود علاقه مذکور است؛ از این رو چه بسا بتوان احوال خاصی را به وسیله الفاظ بیان نمود و یا با تغییر الفاظ معانی را تغییر داد» (ر.ک: طوسی، ۱۳۸۶، ص ۲۲). کاربرد الفاظ بیشتر در علوم حدیث و روایات به چشم می‌خورد و حتی هر ذکر، حذف، تقدیم یا تأخیر موجب تفاوتی عمیق در معنای مقصود خواهد شد. هدف این مقاله ارائه تعریف صحیح از معنای فعل است که آیا فعل بر معنای مستقلی دلالت می‌کند یا نه؟ حروف زائد یا اصلی که در ترکیب فعل است چه حقیقتی دارد؟ آیا فعل دلالت بر زمان می‌کند یا خیر؟ اگر دلالت می‌کند آیا التزامی است یا تضمینی؟ آیا این دلالت بر زمان، منحصر در فعل است یا این‌گونه نیست؟

باتوجه به تناقضات نحویان در تعریف فعل، بهترین تعریف، تعریفی است که امام علی علیه السلام فرموده است: «الْفِعْلُ مَا أَنْبَأَ عَنْ حَرَكَةِ الْمُسَمَّى»؛ چرا که اشکال معنای غیر استقلالی در فعل، بر این تعریف وارد نیست. به عبارت دیگر فعل یعنی حرکت حدوثی که ملتزم یک فاعل و بنا بر قانون علیت، ملتزم زمان در عالم ماده است؛ برخلاف «علم الله» که به سبب نداشتن دلالت تضمینی بر زمان و قرینه بر زمانی نبودن، فاقد زمان است. اگر فعل دلالت تضمینی بر زمان داشته باشد، لازمه اسناد آن به نفس زمان و مجردات، مجاز است؛ حال این که وجدان خلاف این را حکم می‌کند و اصالت نیز با حقیقت است نه مجاز.

باتوجه به جستجوهای انجام یافته، پیشینه مستقلی اعم از مقاله و پایان نامه، برای مقاله حاضر یافت نشد.

## ۱. دیدگاه نحویان در مورد کلمه

«کلمه» در لغت دو معنا دارد: «جراحت» و «نطق مُفهِم». در گذر زمان معنای آن را توسعه داده و نامش را لفظ واحد مفهم گذاشته‌اند (احمد ابن فارسی، ۱۳۹۹، ج ۵، ص ۱۳۱). «کَلِمٌ» اسم جنس است و مفردش کلمه است، البته بعضی معتقدند «کَلِمٌ» مانند «قَرِيٌّ» (مفرد: قریه) جمع مکسر است، ولی ابن هشام دو جواب دارد:

۱. جمع مکسر اوزان معینی دارد؛ در حالی که اسم جمعی جنس، اوزان معینی ندارد و همچنین کلماتی مانند

شجر، بقر، ثمر و... بر اوزان جمع مکسر نیستند؛ پس بهتر است کلم، اسم جنس در نظر گرفته شود.

۲. در کلام عرب، جنس ضمیر برای جمع مکسر، مؤنث و برای اسم جنس، مذکر است: همانند آیه شریفه: «إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا» (بقره/ ۷۰) و آیه شریفه: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» (فاطر/ ۱۰). روشن است که صفت «الْكَلِمُ» مذکر است و از آنجا که صفت و موصوف باید در تذکیر و تأنیث تطابق داشته باشند، پس الکلّم مذکر است. از این رو کلم جمع مکسر نیست؛ بلکه اسم جنس است.

ابن هشام می نویسد: «کلمه قول مفردی است که در لغت بر جمله‌های مفید اطلاق می‌شود؛ مانند آیه شریفه: «كَلِمَاتٌ هُتِفَتْ لَهَا» (مؤمنون/ ۱۰۰) که منظور از کلمه، کلام پیشین است یعنی «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِعَلِّي أَعْمَلًا صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» (مؤمنون/ ۱۰۰-۹۹) (مکودی، ۱۴۲۵ ق، ص ۸؛ انصاری، ۱۴۲۹ ق، ص ۱۸).

کلمه در اصطلاح به قول مفرد اطلاق می‌شود و مراد از قول، لفظی است که بر معنایی دلالت کند. معنای لفظ، صوتی است که مشتمل بر بعضی از حروف باشد؛ خواه معنایی داشته باشد یا خیر. مفرد نیز به این معناست که جزئش بر جزء معنایش دلالت نکند؛ به عبارت دیگر همه اجزاء کلمه با هم بر یک معنا دلالت کنند؛ نه همچون لفظ مرکب، مانند کتاب زید که کتاب بر معنایی و زید بر معنای دیگری دلالت می‌کند و فقدان هر کدام باعث فقدان معنای دیگری نمی‌شود.

ابن هشام استفاده از جنس لفظ را برای تعریف کلمه قبیح می‌داند؛ چون لفظ می‌تواند مهمل یا موضوع باشد؛ اما بنا بر بررسی‌های انجام شده قول فقط موضوع است؛ بنابراین، قول جنس قریب است و استفاده از جنس قریب در تعریف بهتر از جنس بعید است (ابن هشام انصاری، بی تا، ب، ص ۱۱؛ همو، بی تا، الف، ص ۳۱).

### ۱-۱. نقد تعریف نحویان

بی تردید فعل بدون فاعل، تصور نمی‌شود و واضح است که فاعل همیشه اسم است. نحویان نیز نسبت به اینکه فعل و اسم هر کدام معنای مستقلی دارند، هیچ اختلافی ندارند؛ بنابراین فعل چگونه می‌تواند کلمه باشد، با وجود اینکه مرکب از فاعل است؟ پس فعل، کلمه نیست؛ زیرا مفرد نیست و همچنین فعل مضارع که مرکب از حروف مضارعه است نیز نمی‌تواند مفرد باشد. این مطلب در رابطه با فعل امر به لام واضح تر است.

مؤید این نظریه آن است که ابن هشام در کتاب «مغنی اللیب عن کتب الاعراب» می‌نویسد: «نزد



اکثر نحویان، کأن حرف مرکب است و اکثر ایشان می‌گویند که «کاف» و «آن» تبدیل به یک کلمه واحد شده و نزد من اشکالی ندارد که بگویند کان بسیط است» (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۵۳). ابن هشام قول جمهور را تأیید نمی‌کند؛ زیرا اعتقاد دارد که کان، حرف مشبّهة بالفعل است و مرکب بودن آن، خالی از ایراد نیست. همچنین در بحث «مهما» نیز مرکب بودن آن را از «مه» و «ما» طرح و درعین حال کلمه بودنش را نفی می‌کند (همان، ج ۱، ص ۴۳۷). امتناع ابن هشام از اینکه این گونه کلمات را مرکب بدانند، به دلیل این است که در صورت مرکب شدن کلمه، به تعریف خود نحویان اخلال وارد می‌شود؛ به عبارت دیگر اگر «کأن» یا «مهما» را کلمه و درعین حال مرکب بشماریم، به وضوح دچار تناقض در تعریف و مصداق کلمه شده‌ایم! در تعریف نحویان، اتفاق ایشان بر قید مفرد بودن کلمه، به وضوح مشخص بود.

زمخشری جنس لفظ را برای حد کلمه برمی‌گزیند و می‌نویسد: «کلمه لفظ دالّ بر معنای مفرد بالوضع است» (ابن یعیش النحوی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۴۵).

ابن حاجب تعریفی شبیه زمخشری ارائه می‌دهد: «کلمه لفظ موضوع بر معنای مفرد است» (استرآبادی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۹؛ ابن عقیل، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۶).

سیوطی نیز جنس قول را به علت قریب بودن بهتر می‌داند (سیوطی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰).

علما درباره جنس تعریف کلمه اختلافات زیادی کردند که در مجال این مقاله نمی‌گنجد؛ لکن سؤال در فصل این حد باقی است. اینکه کلمه از جنس قول است یا لفظ، از نظر نگارنده تفاوت چندانی ندارد؛ اما اینکه برخی کلمات، به خصوص فعل، دارای ترکیب باشد، با قید «مفرد» بودن کلمه در تضاد آشکاری قرار دارد.

آیا حرف «یاء» در مثال یضرب، مفهوم (مستقل یا غیرمستقل) دارد؟ در صورتی که فاقد مفهوم است، حد کلمه اشتباه خواهد شد و اگر مفهوم داشته باشد، افعال کلمه نخواهند بود؛ زیرا، همان طور که پیش‌تر اشاره شد، اجزای کلام اگر بر معانی مختلف دلالت کنند، مرکب خواهند شد؛ در «یضرب» نیز یاء بر معنایی و ضرب بر معنای دیگری دلالت دارد که در این صورت مفرد و کلمه نخواهد بود. به همین دلیل است که علمای صرف در فعل بودن صیغه‌های امر به لام اختلاف کرده‌اند که فعل امر شش صیغه مخاطب است یا تمام چهارده صیغه، فعل هستند (سیبویه، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۱۹۵؛ ابن اثیر، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۶۲۱؛ ابن سراج، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۱۷؛ جرجانی، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۳۰۶؛ علی‌خان بن احمد مدنی، بی‌تا، ج ۱، ص ۹۸). از نظر نگارنده دلیل این که

برخی از نحویان فعل امر را منحصر در شش صیغه می‌دانند، مرکب بودن صیغه‌های امر به لام است.

برای حل این تناقض آشکار یا باید در تعریف کلمه یا در تعریف فعل تغییری ایجاد شود؛ بدیهی است امکان تغییر تعریف کلمه وجود ندارد؛ چون اگر قید مفهوم بودن حذف شود، کلمات مهمل و حروف مبانی نیز اضافه می‌شوند؛ باید کلمات را از هرچه موجب مرکب بودنشان می‌شود جدا کرد؛ از این رو استعمال این الفاظ هیچ کاربردی ندارد و قطعاً مقصود از کلمه چنین الفاظی نیستند. همچنین اگر قید مفرد بودن حذف شود، کلمات مرکب و ترکیبات اضافی و اسنادی و مزجی نیز در مصادیق کلمه داخل می‌شوند و کلمه فرقی با جمله نخواهد داشت؛ از این رو تعریف کلمه باید خالی از موجبات ترکیب (عوامل ترکیب) باشد تا جامع افراد و مانع اغیار شود؛ به این تقریر که فاعل جدا از فعل است و دلالت فعل بر صرف ارتباط فاعلی است.

لکن اگر گفته شود «ا» در یضربان چیست، باید گفت یضربان جمله است و اصل آن یضرب است؛ به عبارت دیگر یضربان جمله فعلیه است و علامت رفع نیز چون در فاعل (ا) نمی‌تواند تجلی یابد، به وسیله نون بیان شده است.

شاید این همه تغییر در مرزهای ادبیات عربی که سال‌ها علمای نحوی بزرگی آن‌ها را تأیید کرده‌اند، عجیب، بی‌معنی، غیر ضروری و بی‌فایده به نظر برسد؛ اما از نظر نگارنده عجیب‌ترین مسئله، چندین قرن بی‌تفاوتی علمای نحو به تحریف تعریف کلمه و اسم و فعل و حرف از منظر امام علی علیه السلام است! چگونگی کنار گذاشته شدن تعریف حضرت علی علیه السلام جای بررسی و تحقیق دارد؛ اینکه چرا سعی شده است از نام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در علم نحو کمتر استفاده بشود و آغاز این انحراف چه زمان و چگونه بوده است، پیشنهاد موضوع برای مقالات پژوهشی است.

## ۲. دیدگاه مرحوم مظفر در المنطق

مفرد بر سه قسم است:

کلمه: در اصطلاح اهل ادب به فعل تعبیر می‌شود؛ مانند: «کَتَبَ، يَكْتُبُ، اُكْتُبُ». این افعال در ماده با یکدیگر مشترک هستند؛ ولی در هیئت با هم متفاوت‌اند. معنای ماده (نوشتن) یک مفهوم مستقل است؛ ولی هیئت آن تنها نسبت به یکی از زمان‌های خاص دلالت می‌کند؛ یعنی غیرمستقل است؛ بنابراین معنای کلمه (فعل)، نسبت معنای مستقل (ماده) به یک فاعل غیرمعین در یک زمان معین است.

اسم: «لفظ مفردی است که بر یک معنای مستقل دلالت دارد و فاقد هیئتی است که حاکی از یک نسبت تامّ زمانی باشد (تقریباً نزدیک به تعریف نحوین) هرچند در بعضی مشتقات مانند: اسم فاعل و اسم مفعول، هیئت این کلمات دلالت بر نسبت ناقص زمانی دارد.»

ادات: «همان حرف در اصطلاح نحویان است و دلالت بر نسبت بین طرفین دارد و غیرمستقل ذاتی است» (نک: مظفر، بی تا، ص ۶۳ تا ۶۴).

نکته: «افعال ناقصه مانند «کان» و ملحقات آن در گروه ادات جای می‌گیرند؛ چون آن ماده دالّ بر معنای مشترک را ندارد و تنها بر نسبت زمانی دلالت می‌کنند و معنای حدث را نمی‌رسانند؛ به این علت که در مقام استعمال نیازمند لفظی است که بر حدث دلالت کند، مانند کانّ زید قائماً» (همان، ص ۶۵).

در نتیجه تنها تفاوت تعریف منطق با نحوی این است که منطق کمی دقیق‌تر می‌بیند و معنای غیرمستقل هیئت فعل را درک می‌کند؛ وی بر این باور است که معنای مادّه فعل، مستقل است و همین امر کمبود معنوی هیئت فعل را جبران می‌کند. در افعال ناقصه که این ماده لحاظ نمی‌شود، معنای غیرمستقل پیدای می‌کند.

## ۱-۲. نقد تعریف اهل منطق

بر تعریف منطقیان می‌توان چند اشکال بیان کرد:

الف. جامع و مانع نبودن تعریف اسم: معانی ادات همگی مفاهیم جزئی هستند، افعال نیز با هیئت بر معنای جزئی و با مادّه خود بر معنای کلی دلالت می‌کنند؛ اما معانی اسماء گاهی جزئی است؛ مانند نام‌های خاص، اسماء اشاره، ضمائر و... و گاه کلی است؛ مانند اسماء جنس (همان، ص ۶۹-۷۰). بنابراین تمامی اسماء معنای مستقل ندارند؛ بلکه بسیاری از اسماء که شباهت لفظی و معنوی به ادات دارند، دارای معنای غیرمستقل هستند؛ زیرا ماده‌ای ندارند که بر معنای مشترک بین هیئت‌های مختلف دلالت کند. مفهوم مستقل از دیدگاه منطقی این است که کلمه ماده و حروف اصلی داشته باشد؛ ولی همه اسماء و به قول خود اهل منطق افعال ناقصه دارای معنای مستقل ماده نیستند.

ب. حروف مضارعه: بحث بعدی حروف مضارعه است که باعث مرکب شدن فعل می‌شود. به تبع بحث

قبل می‌توان گفت بایستی حروف مضارعه را نیز جدا از ترکیب فعل و همچنین ترکیب «ان» را نیز جمله دانست؛ بنابراین فعل مضارع را باید مشتق از صیغه یکم فعل ماضی فرض نمود. (مدرس افغانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۴).

اگر اصل فعل مضارع، فعل ماضی است؛ چرا فعل مضارع معرب و فعل ماضی مبنی است؟

در جواب باید گفت فعل ماضی نیز معرب است؛ زیرا علت معرب بودن مضارع اعتوار معانی مختلف بر آن است و این اعتوار معانی در افعال ماضی نیز جاری است؛ چرا که ادات جازمه و ناصبه بر سر افعال ماضی نیز داخل می‌شوند و دخول این ادات نشان از اعتوار یک معنا بر آن فعل است؛ مانند «کَتَبْتُ ضَرَبْتِي» و «کَتَبْتُ ان ضَرَبْتِي». در مثال نخست معنا این گونه است «نوشتم و تو مرا زدی» و در مثال دوم چنین است «نوشتم که تو مرا زدی».

این مطلب با مثال‌های متفاوت از جمله «لَوْ تَأْتَيْتَنِي فَأَكْرَمُهُ» در کتب بسیاری از جمله «معانی النحو» و «معنی اللیب» بحث شده است. حتی فعل امر را هم نمی‌توان مبنی دانست؛ زیرا فعل امر همان مضارعی است که بر آن معنای طلب اعتوار شده است. در حقیقت فعل امر جزئی از فعل مضارع است. با توجه به مطالب ذکر شده، تنها فعل در زبان عربی، صیغه یک ماضی است؛ زیرا با جزء دیگری (حتی فاعل) ترکیب نشده است و دلالت زمانی آن التزامی است، زیرا صیغه یک ماضی، نه به فعل دیگری برمی‌گردد و نه از جزء دیگری مرکب شده است و فاعل نیز جزء فعل نیست.

### ۳. اقسام کلمه

افراد کلمه چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ امیرمؤمنان ع می‌فرمایند «الْكَلَامُ كَلْمَةٌ: اِسْمٌ وَفِعْلٌ وَحَرْفٌ، فَالْاِسْمُ مَا اَنْبَأَ عَنِ الْمُسَمَّى، وَالفِعْلُ مَا اَنْبَأَ عَنِ حَرَكَةِ الْمُسَمَّى وَالْحَرْفُ مَا اَنْبَأَ عَنِ مَعْنَى لَيْسَ بِاِسْمٍ وَلَا فِعْلٍ» (محمد بن محمد مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۹۱؛ ابن شهر آشوب، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۴۷؛ حر عاملی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۶۸۴؛ ابن صباغ، ۱۴۲۲ق، ج ۱ ص ۶۸۱؛ ری شهری، بی تا، ج ۴، ص ۳۲۶۶)؛ همان گونه که مشاهده می‌شود، تعریف حضرت اشاره‌ای به معنای مستقل یا دلالت زمانی داشتن در تعریف فعل یا اسم ندارد. سیبویه، امام نحویان، نیز معتقد است کلمه سه نوع است: اسم و فعل و حرفی که معنایی غیر اسم و فعل داشته باشد (سیبویه، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۲).

### ۱-۳. تعریف کتاب اشباه والنظائر

سیوطی در کتاب اشباه و نظائر فی النحو می نویسد ابن حاجب، بر قول سیوطی، کلمه را این گونه تقسیم می کند:

(۱) بر معنای مستقل دلالت دارد.

الف. مقترن به زمان های سه گانه است: فعل

ب. مقترن به زمان های سه گانه نیست: اسم

ج. بر معنای مستقل دلالت ندارد: حرف.

همچنین از جهت اسناد نیز به این صورت تقسیم شده است: کلمه یا صحیح است به چیزی اسناد داده شود یا خیر. اگر صحیح نباشد، حرف است و اگر صحیح باشد، یا مقترن به زمان های سه گانه است یا نه؛ اگر مقترن باشد فعل و اگر نباشد اسم است. سیوطی در ادامه می افزاید تعریف سیوییه بهترین تعریف و از تعریف ابن حاجب بهتر است؛ به دو دلیل:

۱. ادعای دلالت فعل بر معنای فی نفسه در لفظ: حال اینکه این امر در ظاهر قیام مسمیات به الفاظ دالّه را اقتضاء می کند و این امر محال است. منظور اینکه الفاظ در ظاهر خود و بنفسه بر مسمیات دلالت ندارد؛ بلکه معنا جزئی مجزا از لفظ است و دلالت لفظ بر مسمیات، ظاهری و اعتباری است و با وجود اینکه جواب این سؤال ممکن است لکن تعریف قبلی کمتر ابهام دارد.

۲. ادعای دلالت حرف بر معنای غیرمستقل: این امر بین نحویان، جز شیخ بهاء الدین ابن نحاس، مشهور است. ایشان گمان کرده است که حرف دالّ بر معنای فی نفسه است و ابوحیان نیز در شرح تسهیل از او تبعیت نموده است (سیوطی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۴).

ابن حاجب می گوید: «فعل آن است که دلالت بر اقتران حدث با زمان بکند» (ابن حاجب، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۷).

البته تعریف ابن حاجب بهتر از تعریف سایر نحویان است؛ زیرا وی دقت دارد که فعل معنای مستقلی ندارد و معنای فعل را همانند تعریف حضرت علی علیه السلام بیان می کند؛ هر چند غالب نحویان به قید معنای مستقل پایبند هستند. (مدنی، بی تا، ج ۱، ص ۵۸؛ سیوطی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۵).



نکته: دو کلیدواژه مهم نحویان در تعریف اقسام کلمه، معنای مستقل و اقتران به زمان است.

#### ۴. معنای مستقل

«استقلال» از ماده «قلل» به معنای کم و اندک است (ابن فارس، ۱۳۹۹، ج ۵، ص ۳).

#### ۴-۱. در اصطلاح نحویون

مستقل در نحو چند اصطلاح دارد:

۱. استقلال در دلالت: در تعریف اسم، فعل و حرف مقصود است.
۲. استقلال در استعمال: همچنان که در بحث ضمیر منفصل و متصل بحث می شود.
۳. استقلال در تعیین معنا: در فرق عَلم با سایر معارف بحث می شود.
۴. استقلال در مقام افاده: در کلام تام قبل از «مادام» بحث می شود (مدرس افغانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۵۸؛ سید علی حسینی، بی تا، ج ۱، ص ۳۵).

#### ۴-۲. نقد ادله نحویان

به طور خلاصه باید گفت فعل به دو دلیل وضع و واقعیت (جمالی، ۱۳۹۴، (ب)، ص ۱۷۰-۱۷۱) مفتقر به فاعل است و معنای غیرمستقل دارد. الفاظی که در کلام نیاز به ماقبل و مابعد دارند، کلمات غیرمستقل و کلماتی که در کلام برای افاده معنا نیازی به کلمه‌ای در ماقبل ندارند، غیرمستقل نامیده می شود؛ «جاء علی و علی جاء» (جمالی، ۱۳۹۴، (الف)، ص ۱۳). اگر اشکال شود که «واو» قسم گرچه بنا بر مشهور معنای غیرمستقلی دارد، لکن در ابتدای کلام ذکر شده است؛ مانند «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» (شمس ۱/)، جواب داده می شود که در ماقبل آن «أقسم» محذوف در تقدیر است.

معنا از استعمالات بیرون می آید و چون الفاظ بردو قسم است، پس معنای نیز بردو قسم است:

الف. معنای غیرمستقلی که تصور آن‌ها نیاز به تصور معنایی در قبل دارد؛ مانند فعل که نمی تواند مسندالیه قرار گیرد.

ب. معنای مستقلی که تصور آن‌ها نیاز به تصور معنای دیگری ندارد (همان، ص ۱۳).

از آنجا که استعمال فعل نیاز به فاعل دارد، معنای مستفاد از لفظ نیز غیرمستقل است. تصور معنای نوعی دارد:



۱. گاهی تصور معنا نیاز به تصور غیر دارد؛ مانند حروف. از این رو علمای ادب در تعریف حرف می‌گویند «کلمة تدلُّ علی معنی غیر مستقل».

۲. گاه معنای لفظ مستقلاً به ذهن می‌آید و نیاز به غیر ندارد؛ ولی در مرحله افاده غیرمستقل است و نیاز به غیر دارد؛ مانند موصولات. شاید گفته شود که فعل نیز از این دسته است؛ لکن به نظر می‌رسد این مطلب صحیح نیست؛ زیرا واضح، فعل را به صورت غیرمستقل وضع کرده است و معنایی برای آن در نظر گرفته است که بدون فاعل تصور نمی‌شود. دلیل بر این مطلب استعمالات فعل است که همیشه همراه فاعل ذکر می‌شود. اگر فاعل در معنای فعل نقشی نداشت، واضع می‌توانست آن را مانند مصدر بدون ذکر فاعل و به صورت مستقل استعمال کند. این سخن درباره موصولات و الفاظ دائم‌الاضافه هم مطرح است که آیا عدم استقلال آن‌ها تصویری است یا خیر که به نظر می‌رسد معنای این‌ها نیز غیرمستقل تصویری است.

گاهی عدم استقلال در استعمال، ربطی به نقص معنا ندارد؛ زیرا به شرطی رجوع دارد که واضع برای استعمال لفظ قرار داده است؛ یعنی مثلاً واضع با وجود اینکه برای فعل معنای مستقلی وضع کرده، اما شرط استعمال، همراهی همیشگی با فاعل است.

اشکال: اسم و فعل در مرحله استعمال با یکدیگر تفاوت دارند؛ فعل به صورت غیرمستقل استعمال می‌شود و معنای آن نیز غیرمستقل است. افزون بر آنکه عدم استقلال استعمالی بدون تأثیر در معنا، در مواردی است که نتوان معنا را به لفظ استناد داد و آن را در موضوع له لفظ داخل کرد. در این صورت چاره‌ای نیست و باید آن را استناد به شرط وضع داد، ولی در اینجا مانعی وجود ندارد (جمالی، ۱۳۹۴ (الف)، ص ۱۶ تا ۱۹).

### ۵. جمع بندی در معنای فعل

آنچه در معنای فعل پر واضح است، حدوث می‌باشد که با ارتباط فاعلی از مصدر متمایز می‌شود. فعل در لغت نیز به معنای احداث شیء از قبیل عمل یا غیر عمل است (ابن فارسی، ۱۳۹۹، ج ۴، ص ۵۱۱)؛ بعضی لغویان آن را صرف انجام کار می‌دانند (طریحی، ۱۳۸۵، ج ۵، ص ۴۴۴) که در این صورت باقی افعال نیز از باب تغلیب، فعل نامیده می‌شوند. بهترین تعریف فعل، تعریف حضرت علی علیه السلام است: «الْفِعْلُ مَا أَنْبَأَ عَنْ حَرَكَةِ الْمُسَمَّى»؛ چرا که دیگر اشکال معنای غیرمستقل فعل به وجود نمی‌آید؛ به عبارت دیگر، فعل یعنی حرکت حدوثی که بنا بر قانون علیت ملتزم یک فاعل است و در عالم ماده ملتزم یک زمان است؛ در

نتیجه در مثال «عَلِمَ اللهُ» دیگر مفهوم زمان مطرح نیست؛ چون فعل دلالت تضمینی بر این معنا ندارد و از قرینه استفاده می‌شود.

تفاوت معنای غیرمستقل و مستقل فعل، تنها موقعی در معنا نمود پیدا می‌کند که فاعل حذف شود؛ زیرا تنها در این صورت است که جای خالی فاعل در معنای فعل احساس می‌شود. برای مثال در آیه: «نُفِخَ فِي الصُّورِ» (کهف/ ۹۹؛ مومنون/ ۱۰۱؛ یس/ ۵۱؛ زمر/ ۶۸؛ ق/ ۲۰؛ حاقه/ ۱۳) اگر فعل را مستقل بدانیم، بنا بر قاعده اصالت ظهور نمی‌توان فاعلی در تقدیر بگیریم؛ چرا که بنا بر قول نحویان «فِي الصُّورِ» محلاً مرفوع است و فاعل کاملاً ترک شده است؛ در این صورت قاعده عَلِيٌّ مَعْلُولِيَّ نَقْضٌ می‌شود. ولی اگر معنای فعل را غیرمستقل بدانیم باید فاعلی در تقدیر گرفت که به علت غرض متکلم (عدم علم متکلم به فاعل)، وجود علم مخاطب به فاعل، تحقیر فاعل، تعظیم فاعل، صرف بیان وقوع فعل با قطع نظر از فاعل و... حذف شده است. دلیل بر اینکه در معنای مستقل فعل نمی‌توانیم فاعلی در نظر بگیریم، این است که فاعل، اسم و فعل قسم آن است؛ در نتیجه نمی‌توان فاعل را در ضمن لفظ فعل در نظر گرفت؛ چرا که حتی خود نحویان نیز این کلام را نمی‌پسندند و برای فاعل نه خود لفظ فعل، بلکه ضمیر یا اسم ظاهر را فاعل قرار می‌دهند و اگر امکان بروز هیچ کدام نبود، ضمیری در درون فعل مستتر می‌دانند

«و بعد فعل فاعل فان ظهر فهو والا فضمير استتر»

(عبدالله بن مالک، ص ۲۲)؛

بنابراین معلوم می‌شود که در این آیه، فاعل به طور کلی ترک شده است.

همچنین در جملاتی مانند: «ضاع اللبن» که فاعل حقیقی فعل، «لبن» نیست، ثمره بحث آشکار می‌شود؛ زیرا به دلیل رفع لبن و ناسازگاری فعل ضاع با لبن (به عنوان فاعل)، فاعلی را نمی‌توان در تقدیر گرفت. دلیل ناسازگاری فعل و فاعل این است که ضایع شدن لبن، علت دیگری دارد. (باکتری‌های گرمای هوا). حال اگر معنای فعل، مستقل از فاعل و صرفاً یک شرط استعمالی دانسته شود، در این مثال، اشتباهی رخ می‌دهد؛ زیرا بر اساس قانون علیت، علت ضایع شدن شیر، چیز دیگری است. برای این موضوع، مثال‌های بسیاری وجود دارد؛ مانند «مَاتَ زَيْدٌ»، «بَلَغَ الْوَلَدُ أَشُدَّهُ» و به طور کلی به این نوع از فاعل‌ها، فاعل وقوعی گفته می‌شود.

## ۶. اقتران به زمان های سه گانه

فعل دلالت بر زمان دارد؛ اسم هایی مانند اسم فاعل و مفعول که مشتق از فعل هستند و مصدرها (که بنا بر مشهور مشتق منه فعل هستند) نیز دلالت بر زمان می کنند؛ مانند «آتیکَ مُضْرِبِ الشُّوْلِ»، «خُفُوْقَ النَّجْمِ»، «أَنَا قَاتِلُ آيِيكَ»، «أَنَا قَاتِلُ أَبَاكَ» و «مَقْدَمَ الْحَاجِّ» (سیوطی، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص ۱۸۳).

سیوطی می نویسد: «همچنین اسم فعل ها مانند: «صه»، «ایه»، «رُؤید»، «بله»، «اف»، «همیات» و برخی حروف که بر زمان دلالت می کنند، نمی توانند به دلالت زمانی فعل داخل شود؛ زیرا فعل به صورت وضعی دلالت بر زمان دارد.» (همان، ص ۱۸۴) این توجیه بسیار ضعیف است؛ زیرا تمام کلمات بر معنا دلالت وضعی دارند. این که گفته می شود فعل دلالت بر حدث، نسبت فاعلی و زمان دارد (نسبت فاعلی یعنی نسبت حکمیه که ملحوظ باشد؛ به طوری که گویا حالتی بین طرفین حدث و فاعل است)، مورد قبول بسیاری از علمای نحو است (مدنی، بی تا، ج ۱، ص ۷۳).

بلکه شاید بتوان این گونه جواب داد که دلالت فعل به زمان های سه گانه دلالت ذاتی است و دلالت اسماء فاعل، مفعول، مصدر و... دلالت عارضی است که در حالت های خاص کلام به وجود می آید. صَبَّان معتقد است فاعل ذاتاً دلالت بر زمان حال دارد و اشتقاق آن از فعل مضارع را مؤید این نظریه می داند (صبان، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۲۷).

علمای ادبیات به جهات مختلفی، اسم را با ارزش تراز فعل می دانند:

الف. ثقلت فعل به سبب کثرت مقتضیاتش (فاعل، مفعول، اسناد، دلالت بر زمان و...) که موجب می شود مرکب شود (ابو محمد نظام الدین نیشابوری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۴۲).

ب. کثرت مصادیق اسم به سبب اینکه هر فعلی دارای اسمی است؛ ولی هیچ اسمی دارای فعلی نیست؛ زیرا کثرت دلیل بر خفت است و خفت برخلاف ثقلت موجب ارزشمند شدن کلمه می شود (همان).

ج. فعل مشتق از مصدر است و این نشانه فرع بودن آن است (انباری نحوی، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۶۴).

د. فعل، برخلاف اسم، برای ترکیب نیاز به اسم دارد و نمی تواند مسند الیه شود.

ابن یعیش نیز بر به همین نظر معتقد است و ابن نحاس مواردی را اضافه می کند و می نویسد:

«از جمله کثرت زواید فعل (تاء تأنیث، حروف مضارعه، ضمائر، نون توكید و...) و زیاد بودن اوزان اسم نسبت به فعل است؛ چراکه بناء اسم حاوی خماسی نیز می‌شود و همچنین بناء فعل به سی عدد نمی‌رسد؛ درحالی‌که بناء اسماء از سه هزار عدد تجاوز می‌کند» (نظام‌الدین نیشابوری، ۱۴۲۸ق، ص ۴۳ تا ۴۴). اینکه اسم با ارزش تر از فعل است، با وجود این‌که مؤید این است که فعل معنای غیرمستقل ندارد، نمی‌تواند ارزش فعل را در حد حرف پایین بیاورد؛ زیرا «حرف که در لغت به معنای طرف یا جانب است» (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۹، ص ۴۱؛ طریحی، ۱۹۸۵، ج ۱، ص ۴۰۹) و «هم معنای غیرمستقلی دارد» (نهاوندی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۰)، نمی‌تواند در لفظ یا در مفهوم در ابتدا یا انتهای کلام بیاید و یا به صورت غیرمستقل استعمال شود. بی‌تردید حرف به سبب دائم‌المبنی بودن، مفهوم اندک و ناچیز قیدی (نک: مکودی، ۱۴۲۵ق، ص ۹) و قبول نکردن علامات فعل و اسم، ارزش کمتری از فعل دارد و نشان از عدم اعتوار معانی مختلف بر آن است. در نتیجه نمی‌توان گفت مرتبه غیرمستقل بودن فعل، کمتر از حد حرف است، هرچند که قطعاً معنای فعل نیز غیرمستقل است.

#### ۶-۱. دیدگاه نحویان در مورد اقتران فعل به زمان

غالب نحویان با توجه به تعاریفی که ارائه داده‌اند، معتقد به اقتران فعل به زمان‌های سه‌گانه هستند؛ از جمله ابن مالک و ابن هشام که معتقدند در فعل برای اقتران به زمان‌های سه‌گانه دلالت تضمینی وجود دارد (عبدالله بن عقیل، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۵۷).

#### ۶-۲. اشکال آخوند خراسانی

ایشان معتقد است: «افعال نهی و امر از افعالی هستند که دلالتی بر زمان ندارند؛ زیرا هرچند در مثال «اضرب» انشاء این فعل در زمان حال واقع شده است؛ ولی دلالتی ندارد که این فعل، دارای زمان باشد. همچنین اخبار در جمله خبریه در زمان حال اتفاق می‌افتد؛ لکن دلالتی ندارد که آن جمله، مقترن به زمان حال است. در فعل امر و نهی نیز که منظور طلب شیء است، هیچ‌گونه اقتران به زمان وجود ندارد. آیا هیچ اصولی آمده بگوید که این افعال دلالت بر زمان دارند؟» (حسینی شیرازی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۲۷ تا ۲۲۸). شاید این‌گونه فرض شود که اقتران فعل امر و نهی به زمان آینده است؛ زیرا این افعال اگر تحقق یابند، در آینده تحقق خواهند یافت؛ ولی کلام آخوند، منطقی‌تر به نظر می‌رسد، «اینکه فعل امر و نهی طلبی، اقرتانی به زمان ندارد و صرف طلب‌النشیء است جدا از اقتران زمانی است.» (آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۶۳).

### ۳-۶. انواع اسناد در فعل ماضی و مضارع

از دیدگاه آخوند فعل ماضی و مضارع سه صورت دارد:

۱. یا اسناد به زمانی داده شده است (زمانی یعنی آن چیزی که مظهر زمان است)؛ مانند «عَلِمَ زَيْدٌ».

۲. یا اسناد به خود زمان داده می‌شود؛ مانند «مَضَى الزَّمَانُ».

۳. یا اسناد به مجردات داده می‌شود؛ مانند «عَلِمَ اللَّهُ».

اگر فعل دلالت تضمینی بر زمان داشته باشد، لازمه اسناد آن به نفس زمان و مجردات، مجاز است. حال این که وجدان خلاف این حکم می‌کند و اصالت نیز با حقیقت است نه مجاز؛ زیرا زمان در زمان واقع نمی‌شود؛ چراکه این صورت مستلزم تسلسل یا دور است و نمی‌توان زمان را به ما فوق زمان (مجردات) اسناد داد؛ زیرا افعال آن‌ها در زمانی محدود نمی‌شود (همان، ص ۲۲۹ تا ۲۳۰؛ حسینی شیرازی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۱).

### ۴-۶. اشکال دیگری از آخوند

فعل از دو جزء ماده و هیئت تشکیل شده است و زمان در هیچ یک از این دو وجود ندارد؛ در نتیجه زمان از مفاد فعل خارج است (همان، ص ۱۱۱). از نظر نگارنده این کلام آخوند صحیح نیست؛ زیرا هیئت فعل یضرب دلالت بر زمان حال می‌کند و با ماده‌های سین و سوف دلالت بر زمان آینده می‌کند. فعل ماضی نیز با هیئت خود، دلالت بر زمان گذشته می‌کند؛ زیرا معنای ماضی نیز خود به زمان گذشته دلالت دارد و نمی‌توان این امر بدیهی که فعل ماضی دلالت بر زمان گذشته دارد را انکار کرد؛ کما اینکه متبادر به ذهن است.

آخوند در ادامه مباحث می‌نویسد: «معنای فعل ماضی و مضارع با خصوصیتی همراه است که اولاً موجب وقوع مبدأ در گذشته در فعل ماضی و وقوع مبدأ در آینده یا حال در فعل مضارع است؛ ثانیاً موجب امتیاز این دو فعل از یکدیگر می‌شود؛ به طوری که نتوانند به جای یکدیگر استعمال شود (ولو بالمجاز)؛ ثالثاً منشأ برای توهم نخیان شده است (که فعل مقترن به زمان است). آن خصوصیت در فعل ماضی تحقق است؛ تحقق یعنی خروج مبدأ از عدم و قوه به وجود و فعل و لازمه این تحقق ایجاد مبدأ توسط فاعل قبل از تکلم است. آن خصوصیت در فعل مضارع ترقب است؛ ترقب یعنی عدم تحقق، بلکه ترقب یک انتظار تقارنی و یا لحوقی خروج است که لازمه آن این است که فاعل مبدأ را در حال تکلم یا در آینده



انجام دهد. پس زمان جزئی از معنای فعل نیست؛ بلکه لازمه خصوصیتی است که با معنای فعل وجود دارد که بنا بر اصح داخل در مفاد هیئت فعل است.

مؤید این که دلالت فعل بر زمان تضمینی نیست و التزامی است، اشتراک فعل مضارع بین حال و آینده است، با این که بین حال و آینده تنافی وجود دارد. علت این تنافی این است که قدر جامعی بین مصداق زمان حال و آینده وجود ندارد؛ بنابراین باید بگوییم فعل دال بر زمان نیست؛ بلکه دارای خصوصیت ترقب است که می‌تواند بر یکی از دو زمان حال یا آینده منطبق باشد. مؤید دیگر این است که اگر فعل متضمن زمان باشد، استعمال ماضی حقیقی در ماضی اضافی (آینده حقیقی که نسبت به امر دیگری گذشته است؛ مانند «يَجِيئُنِي زَيْدٌ بَعْدَ عَامٍ وَقَدْ صَرَبَ قَبْلَهُ بَايَامٍ») و استعمال فعل مضارع در آینده اضافی («جاء زيدٌ في شهر الشوال و هو يَضْرِبُ فيمَا بَعْدَهُ فيمَا مَضَى») مجاز است؛ در حالی که اهل محاوره آن را مجاز نمی‌دانند و اصالت نیز با حقیقت است» (حسینی شیرازی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۲ تا ۱۱۳؛ آخوند خراسانی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۲۰ تا ۱۲۲). بنابراین دلالت فعل بر زمان التزامی و اقتران آن عرضی است، گرچه غالباً این عرض محقق است.

بنابر مطالعات انجام یافته در موضوع زمان داری فعل و معنای مستقل آن نتایج زیر به دست آمد:

۱. فعل، حرکت مسمی است؛ درحالی که در سیر تطوّر علم نحو به تدریج به عنوان حرکت و مسمی در نظر گرفته شده است. به عبارت دیگر استعمال همیشگی فعل (حرکت) با فاعل (مسمی) باعث شده است که فاعل خلأ معنایی فعل را بپوشاند و موجب توهم استقلال معنایی آن شود.
۲. باتوجه به این که خود نحویان مفرد بودن رارکن کلمه می دانند، نمی توان فاعل را جزئی از فعل در نظر گرفت؛ زیرا فاعل، اسم است و اسم، قسیم فعل است و از لحاظ منطقی دو قسیم نمی توانند جزء یکدیگر باشند؛ بنابراین اگر فاعل را جزئی از فعل بدانیم، فعل مفرد نبوده، مرکب خواهد بود.
۳. فعل، دلالت بر زمان دارد؛ ولی این دلالت، التزامی است. به عبارت دیگر چون هر فعلی بی تردید در زمانی تحقق خواهد یافت، افعال به طور عمده همراه زمان معنای می شوند و در برخی افعال مانند افعال امر و نهی که هنوز فعل مورد نظر تحقق نیافته، این خلأ نمایان می شود که فعل اقتران به زمان ندارد.
۴. یکی از مهم ترین دلایلی که بر عدم اقتران فعل به زمان دلالت دارد، استعمال افعال با حروف مضارعه و سین و سوف است. اگر فعل در ماده یا هیئت خود دلالت بر زمان داشته باشد، دیگر نیازی به ضمیمه حروف معانی به آن وجود نخواهد داشت. همچنین نمی توان ادعا کرد این حروف جزئی از فعل هستند؛ چراکه حرف نیز قسیم فعل است و ترکیب این دو موجب مرکب شدن و به تبع آن عدم صحّت اطلاق کلمه به آن است.
۵. هیچ اجماعی بر استقلال معنایی فعل وجود ندارد؛ چراکه دست کم منطقیون در بحث الفاظ افعال ناقصه را دارای معنای غیرمستقل می دانند.
۶. ارزش و برتری اسم نسبت به فعل در نزد نحویان مورد اجماع است. یکی از دلایل کم ارزشی فعل نسبت به اسم، کثرت افتقارات فعل به اسماء و حروف دیگر است که خود مؤیدی بر عدم استقلال معنایی فعل است.
۷. در نتیجه تعریف امام علی علیه السلام بر تعاریف نحویان اولویت دارد؛ چراکه نه تنها هیچ یک از اشکالات فوق به تعریف حضرت وارد نمی شود، بلکه اشکالات فوق، تعریف حضرت را تأیید می کنند.



## ❁ فهرست منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. ابن اثیر، مبارک ابن محمد، (۱۴۲۰ق)، **البديع في علم العربي**، چاپ اول، مکه مکرمه-عربستان: جامعة أم القرى معهد البحوث العلمية وإحياء التراث الإسلامي.
۲. ابن حاجب، عثمان بن عمر، (۱۴۲۵ق)، **الايضاح في شرح المفصل**، چاپ اول، دمشق: دار سعد الدين.
۳. ابن سراج، محمد بن سري، (۱۴۳۰)، **الاصول في النحو**، چاپ اول، قاهره-مصر: انتشارات مكتبة الثقافة الدينية.
۴. ابن شهر آشوب، محمد بن علي، (۱۴۱۲ق)، **مناقب آل ابي طالب**، چاپ اول، بيروت-لبنان: انتشارات دار الاضواء.
۵. ابن صباغ، علي بن محمد، (۱۴۲۲ق)، **الفصول المهمة**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات موسسه علمی فرهنگي دار الحديث.
۶. ابن فارس، ابو الحسن احمد ابن فارسي القزويني الرازي، (۱۳۹۹ق)، **معجم مقاييس اللغة**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات دار الفکر.
۷. ابن مالک، محمد بن عبدالله، (بی تا)، **الفیه بن مالک فی النحو**، چاپ اول، ریاض-عربستان: انتشارات مكتبة دار المنهاج للنشر والتوزيع.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۰۸ق)، **لسان العرب**، چاپ اول، بيروت-لبنان: انتشارات دار احياء التراث العربی.
۹. ابن هشام انصاری، عبدالله بن يوسف، (بی تا)، **شرح شذور الذهب فی معرفه کلام العرب**، چاپ اول، تهران-ایران: انتشارات دارالکوخ (الف).
۱۰. \_\_\_\_\_ (بی تا)، **شرح قطر الندی وبل الصدی**، محقق علامه الامام آلوسی، چاپ اول، بی جا: انتشارات مكتبة نور الصباح (ب).
۱۱. \_\_\_\_\_ (بی تا)، **معنی الیبیب عن کتب الاعاریب**، چاپ اول، قاهره-مصر: انتشارات مطبعه المدنی (ج).
۱۲. ابن يعیش النحوی، موفق الدين بن علی بن يعیش، (۱۴۲۲ق)، **شرح المفصل**، چاپ اول، بی جا: انتشارات دارالکتب العلمیه.
۱۳. ابو محمد نظام الدين، حسن بن محمد بن حسين معروف به اديب نيشابوري، (۱۴۲۸ق)، **شرح النظام علی الشافیه**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات دار الحججه للثقافه.
۱۴. الأنباری النحوی، کمال الدين، أبو البرکات، عبد الرحمن بن محمد بن أبی سعید، (۱۴۲۴ق)، **الانصاف فی**

- مباحث الخلاف بين النحو البصريين والكوفيين، چاپ اول، بی جا: انتشارات مکتبه العصریه.
۱۵. انصاری، ابی محمد عبدالله جمال الدین بن یوسف بن احمد بن عبدالله بن هشام، (۱۴۲۹ق)، **اوضح المسالك الى الالفیه بن مالک**، چاپ اول، بیروت-لبنان: انتشارات المکتبه العصریه.
۱۶. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، (۱۳۸۷) **حاشیه علی الکفایه الاصول**، محقق آیت الله حیدری فسایی، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات فقاقت.
۱۷. جرجانی، عبد القاهر، (۱۴۳۲ق)، **شرح الجمل**، قاهره-مصر: انتشارات مکتبه الثقافه الدینیّه.
۱۸. جمالی، مصطفی، (۱۳۹۴)، **معنی الفقیه علم صرف با مبانی فقهایی شیعه**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات دارالفکر (الف).
۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴)، **معنی الفقیه علم نحو با مبانی فقهایی شیعه**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات دارالفکر (ب).
۲۰. حجت هاشمی خراسانی، علی، (۱۳۸۰)، **فرائد حجتیه شرح فوائد الصمدیه**، چاپ هفتم، قم-ایران: انتشارات حاذق.
۲۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۱۸ق)، **الفصول المهمه فی أصول الأئمة (تکملة الوسائل)**، محمد بن محمد الحسین القائینی، چاپ اول، قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام.
۲۲. حسینی شیرازی، محمد، (بی تا)، **الوصول الى کفایه الاصول**، چاپ سوم، قم-ایران: انتشارات دارالحکمه.
۲۳. حسینی، سید علی، (بی تا)، **شرح و ترجمه شرح ابن عقیل علی الالفیه بن مالک**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات دارالعلم.
۲۴. سیبویه، ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر، (۱۴۰۸ق)، **الکتاب**، قاهره-مصر: انتشارات مکتبه الخانجی.
۲۵. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، (بی تا)، **شرح سیوطی علی الالفیه بن مالک**، لبنان-بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۶. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۸ق)، **همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع**، محقق شمس الدین احمد، چاپ اول، لبنان-بیروت: انتشارات دار الکتب العلمیه.
۲۷. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۸ق)، **الاشباه و النظائر**، چاپ دوم، بیروت-لبنان: انتشارات دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۲۸. سیرافی، حسن بن عبدالله، (بی تا)، **شرح الکتاب**، علی، علی سید، مهدلی، احمد حسن، چاپ اول، بیروت-لبنان: دار الکتب العلمیه.
۲۹. شیخ رضی، رضی الدین محمد بن حسن استرآبادی، (۱۳۷۹)، **شرح الرضی علی الشافیه**، چاپ دوم، بیروت-لبنان: دارالکتب العلمیه.
۳۰. \_\_\_\_\_ (بی تا)، **شرح الرضی علی الکافیه**، محقق شیخ حسینی دشتی، مصطفی، چاپ نوزدهم، ایران-قم: انتشارات اسماعیلیان.
۳۱. صبان، محمد بن علی، (۱۴۱۷ق)، **حاشیه الصبان فی شرح الأشمونی علی الالفیه**، چاپ دوم، بیروت-لبنان:

دارالکتب العلمیه.

۳۲. طریحی، فخر الدین بن محمد، (۱۹۸۵م)، **مجمع البحرین و مطلع النیرین**، چاپ اول، بیروت-لبنان: انتشارات دارمکتبه الهلال.

۳۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ق)، **معجم العین**، ایران: انتشارات دارالهجره.

۳۴. قاضی القضاة بهاء الدین، **عبدالله بن عقیل العقیلبی الهمدانی المصری**، (بی تا)، شرح بن عقیل علی الالفیه بن مالک، چاپ اول، بی جا: انتشارات ناصر خسرو.

۳۵. مکی، عبد الرحمن بن علی، (۱۴۲۵ق)، **شرح المکودی علی الالفیه بن مالک فی علمی الصرف و النحو**، چاپ اول، بیروت-لبنان: انتشارات المکتبه العصریه.

۳۶. محب الدین، محمد بن یوسف بن احمد، (بی تا)، **تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد**، چاپ اول، قاهره-مصر: انتشارات دار السلام.

۳۷. محمدی ری شهری، شیخ محمد، (بی تا)، **میزان الحکمه**، چاپ اول، بی جا: انتشارات دار الحدیث العلمیه و الثقافیه.

۳۸. مدرس افغانی، شیخ محمد علی، (۱۳۹۴)، **المکررات شرح سیوطی**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات ذوی القربی.

۳۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲)، **جامع المقدمات مدرس افغانی**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات هجرت.

۴۰. مدنی، علیخان بن احمد (شیخ بهائی)، (۱۳۸۷)، **فوائد الصمدیه**، چاپ نهم، قم-ایران، چاپ نهم: انتشارات نهاوندی.

۴۱. \_\_\_\_\_ (بی تا)، **حدائق الندیة فی شرح فوائد الصمدیه**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات ذوی القربی.

۴۲. مظفر، محمد رضا، (بی تا)، **المنطق**، چاپ اول، بی جا: انتشارات موسسه النشر اسلامی.

۴۳. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ق)، **الفصول المختاره**، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات کنگره.

۴۴. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، (۱۳۸۶)، **شرح الاشارات و التنبیهاة**، محقق شیخ طوسی، چاپ اول، قم-ایران: انتشارات بوستان کتاب.

۴۵. نهاوندی نجفی، علی، (بی تا)، **تشریح الاصول**، بی جا: انتشارات مهر.





دوفصلنامه علمی جستارهای ادب عربی


سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۴


ISSN: 2676-7716

مقاله پژوهشی

## بازخوانی تحلیلی انتقادی ترجمه اسلوب قصر در دعای (۴۴) و (۴۵) صحیفه سجّادیه

(مطالعه موردی: ترجمه موسوی گرمارودی و استادولی)

سعید فخرآرا<sup>۱</sup> 

علیرضا خوئینان<sup>۲</sup> 

مهدی رضایی<sup>۳</sup>



### چکیده

ابزار قصر پرکاربردترین و مهم‌ترین ابزار برای برجسته‌سازی و تأکید محتوای کلام است. مفاهیمی که در نظر گوینده از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند به وسیله این اسلوب نمایش داده می‌شوند؛ بنابراین در ترجمه این شگرد بلاغی باید دقت بیشتری کرد. دعای ورود و دعای وداع با ماه رمضان که در بردارنده گونه‌های مختلف قصر است؛ علاوه بر برجسته‌کردن فضیلت ماه رمضان، برخی از آداب اسلامی را نیز آموزش می‌دهد. این جستار با روش تحلیلی-انتقادی و رویکرد بلاغی به بررسی اسالیب مشهور و غیرمشهور قصر در این دو دعا پرداخته و دو ترجمه حسین استادولی و سعید علی موسوی گرمارودی را نیز مورد ارزیابی دقیق قرار داده است. با بررسی‌های انجام شده در مجموع عملکرد هر دو مترجم، در برگردان اسلوب «نفی+استثنا»، «ماده اختصاص»، «نفس»، «صیغه تعجب» و «نعت تخصیصی» صد در صد، در برگردان اسلوب «اضافه به ضمیر»، «تکرار»، «اسناد مرتبین» و «مفعول مطلق نوعی» بیش از (۵۰٪)، در برگردان اسلوب «باب اشتغال»، «تعلیل» و «قد» کمتر از (۴۰٪)، و در برگردان سایر اسلوب‌ها (۰٪) بوده است.

واژگان کلیدی: اسلوب قصر، صحیفه سجّادیه، ترجمه موسوی گرمارودی، ترجمه استادولی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۲/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۳/۲۵

۱. طلبه سطح ۴ رشته تخصصی ادبیات عرب باگرایش ترجمه بلاغی مدرسه علمیه عالی نواب مشهد-ایران. (نویسنده مسئول).

fakhrarasaeed40961@gmail.com

۲. طلبه سطح ۴ رشته تخصصی ادبیات عرب باگرایش ترجمه بلاغی مدرسه علمیه عالی نواب مشهد-ایران.

alireza39229@gmail.com

rezaemahdi59@gmail.com

۳. مدیر گروه زبان و ادبیات عرب مدرسه علمیه عالی نواب.

بلاغت یکی از ستون‌های اصلی زبان و ادبیات عربی است که به واسطه آن، مفاهیم و معانی به شیواترین و عمیق‌ترین شکل ممکن بیان می‌شوند. اسلوب قصر یکی از ابزارهای مهم بلاغت در زبان عربی است که برای بیان انحصار و تأکید به کار می‌رود. این اسلوب در متون دینی، به ویژه در قرآن و صحیفه سجّادیه، نقش بسزایی در انتقال مفاهیم دینی و معنوی ایفا می‌کند. در صحیفه سجّادیه، این اسلوب به عنوان یکی از ابزارهای هنری و معنایی بسیار تأثیرگذار شناخته می‌شود که در هر عبارت آن نکات ظریف معنوی و بلاغی نهفته است. دعاهای ورود و وداع با ماه رمضان، دو نمونه شاخص از این مجموعه است که گونه‌های مختلف قصر در آن دو به کار رفته است. امام سجّاد علیه السلام بالغ بر (۵۴۰) مرتبه و بیش از (۲۳) گونه قصر، در دو دعای مذکور به کار برده‌اند. امام علیه السلام در دعای (۴۴) بیش از (۱۸۸) مرتبه و در دعای (۴۵) بیش از (۳۵۲) مرتبه از اسلوب قصر استفاده کرده‌اند. موضوعاتی که با اسلوب قصر بیان شده‌اند عبارت‌اند از: حمد و سپاس خداوند، شناخت فضائل ماه رمضان، حاجات و توبه. دلالت‌یابی دقیق این موارد و برگردان متناسب با غرض امام زین‌العابدین علیه السلام به درک مفاهیم عمیق توحیدی و عبادی موجود در این دعاها کمک شایانی می‌کند. ترجمه دقیق اسلوب قصر و هماهنگی با غرض متکلم در زبان مقصد، نیازمند دانش بلاغت است تا پیام اصلی متن بدون از دست دادن ظرایف بلاغی به درستی منتقل شود.

در این پژوهش، ترجمه‌های حسین استادولی و سید علی موسوی گرمارودی از صحیفه سجّادیه، مورد بررسی تطبیقی قرار گرفته‌اند. این دو مترجم تلاش کرده‌اند تا ضمن وفاداری به متن مبدأ، زیبایی‌های ادبی و مفهومی این اثر را به زبان فارسی منتقل کنند. هدف این پژوهش، تحلیل و ارزیابی نحوه انعکاس اسلوب قصر در برگردان این دو مترجم است، تا نقاط قوت و ضعف هر یک در بازتاب دقیق و هنری این اسلوب روشن گردد. به رغم شهرت ترجمه‌های حسین استادولی و سید علی موسوی گرمارودی از صحیفه سجّادیه و تأکید بر رعایت نکات ادبی، از منظر وفاداری به متن مبدأ، مورد بررسی جامع و مستقلاً قرار نگرفته‌اند. این پژوهش قصد دارد به این خلأ علمی پاسخ دهد و به تحلیل تطبیقی این ترجمه‌ها در انتقال اسلوب قصر بپردازد. در نهایت، با تحلیل دقیق و تطبیقی این ترجمه‌ها با یکدیگر، میزان موفقیت این دو مترجم در شناسایی زیبایی‌های بلاغی متن اصلی و بازآفرینی آن در متن مقصد ارزیابی و الگویی برای ترجمه بهتر اسلوب قصر در برگردان فارسی، ارائه شده است.

بنابراین کوشش شده با تمرکز بر یک جنبه بلاغی خاص (اسلوب قصر) و مقایسه تطبیق دو ترجمه معتبر، به دانش موجود در زمینه ترجمه متون دینی افزوده و پیشنهادهایی برای بهبود ترجمه‌های آینده ارائه کند.

پرسش‌های این تحقیق عبارت‌اند از:

۱. چه اسالیب قصری با چه تفاوتی‌های دلالتی در دعای (۴۴) و (۴۵) صحیفه سجّادیه به کار رفته است؟

۲. آقایان موسوی گرمارودی و استادولی در برگردان این اسالیب چه میزان موفق بوده‌اند؟

هر دو مترجم در برگردان برخی از اسالیب قصر به ویژه اسلوب‌های مشهور عملکرد خوبی داشته؛ اما بسیاری از اسالیب غیرمشهور را ترجمه نکرده‌اند.

نگارندگان ابتدا به مبانی نظری اسلوب قصر پرداخته و در نهایت الگوی پیشنهادی برای ترجمه این اسلوب را ارائه کرده‌اند. در گام بعدی ضمن تحلیل گونه‌های قصر در دو دعای (۴۴) و (۴۵) با الگوی پیشنهادی در ترجمه اسلوب قصر به تفکیک عملکرد مترجمان را ارزیابی کرده‌اند.

### پیشینه تحقیق

با بررسی‌های صورت گرفته دو پایان‌نامه به موضوع اسلوب قصر در صحیفه سجّادیه پرداخته‌اند. در ادامه به بیان ویژگی‌های این دو اثر و تفاوت جستار حاضر و نوآوری آن نسبت به دو پژوهش مذکور اشاره می‌شود.

۱. محمودی، فاطمه؛ شریف عسکری، محمد صالح؛ ناظمیان، هومن؛ «بررسی اسلوب قصر در صحیفه سجّادیه»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه خوارزمی، دانشکده ادبیات و زبان‌ها، سال ۱۳۹۵ ش. نگارندگان در این اثر به بررسی گونه‌های مشهور قصر در تمام صحیفه سجّادیه و در برخی از فرازهای ادعیه پرداخته و موضوعاتی که در آن از اسلوب قصر استفاده شده است را نامبرده و اغراض بلاغی آن را بیان کرده‌اند. ایشان بیشترین نوع قصر در صحیفه را، قصر حقیقی می‌دانند و قصر صفت در موصوف را بیشتر از قصر موصوف در صفت بیان می‌کنند. به نظر ایشان اسالیب قصر نسبت به یکدیگر برتری ندارند؛ بلکه هر اسلوبی برای غرض خاصی به کار برده می‌شود.

۲. غیاثوند، نازنین؛ ملازاده، ریحانه؛ مطهری، وحیده؛ «بررسی ترجمه اسلوب قصر در صحیفه سجّادیه: مطالعه موردی ترجمه‌های انصاریان، اصفهانی، شاهین»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهراء ع.ا.س.،



دانشکده ادبیات، سال ۱۴۰۰ش. نگارندگان در این اثر به بررسی اسالیب مشهور قصر در پاره‌ای از فرازها پرداخته و بر این اساس سه ترجمه را مورد ارزیابی قرار داده‌اند. ایشان باور دارند که مترجمین در برگردان اسالیب قصر دقت کمی داشته و در ترجمه از معادل‌های متنوعی استفاده نکرده‌اند.

جستار حاضر گونه‌های مشهور و غیرمشهور قصر در دو دعای ورود به ماه رمضان و وداع با آن ماه را، به صورت گسترده (در تمام فرازها) و جزئی (همه اسالیب به کار رفته) مورد بررسی قرار داده است. هدف در این پژوهش ارائه الگویی مناسب برای ترجمه گونه‌های مختلف قصر به زبان فارسی است که مطابق با اغراض قصر باشد. در این میان با بهره‌گیری از معادل‌های متنوع زبان فارسی، با رویکرد انتقادی دو ترجمه موسوی گرمارودی و استادولی را ارزیابی کرده است.

### ۱. معرفی دعای (۴۴) و (۴۵) صحیفه سجّادیه و موضوعات آن

ماه رمضان، فرصتی ارزشمند برای تعمیق پیوند معنوی با خداوند متعال است و یکی از مهم‌ترین اعمال عبادی این ماه، دعا و مناجات با پروردگار است. دعاها (۴۴) و (۴۵) صحیفه سجّادیه، با عناوین «دعا به هنگام فرارسیدن ماه رمضان» و «دعای وداع با ماه رمضان»، حاوی نکات اخلاقی و تربیتی هستند که تحلیل محتوای آن‌ها، نمایانگر عمق و گستردگی معارف در زمینه دعا و نیایش در ماه مبارک رمضان از زبان امام سجّاد علیه السلام است. دعای (۴۴) شامل (۱۹) فراز با مضامین معنوی و عبادی متنوعی آغاز این ماه شریف راگرایی می‌دارد و دعای (۴۵) نیز در (۵۶) فراز در بردارنده احساسات معنوی امام سجّاد علیه السلام در فراق این ماه پربرکت است (علایی رحمانی، ۱۴۰۱، ص ۱۴۹ تا ۱۵۱).

### ۲. مبانی نظری اسلوب قصر

در این بخش، در ابتدا به تبیین معنای لغوی و اصطلاحی قصر پرداخته می‌شود. سپس، تمایز میان قصر، حصر، اختصاص و تأکید مورد بررسی قرار می‌گیرد و بعد از بررسی ارکان و اقسام قصر، هدف از کاربرد اسلوب قصر و انواع آن به تفصیل شرح داده می‌شود.

#### ۱-۲. معنای لغوی و اصطلاحی «قصر» و «حصر»

واژه «قصر» در زبان عربی و قرآن کریم دارای طیف وسیعی از معانی است که از جمله آن‌ها می‌توان به کف نفس و محدود کردن (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۵۷)، حبس و بازداشت (فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۵۰۵)،



کوتاهی (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۹۶)، خانه و عمارت (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۹) و ریشه درخت ضخیم (راغب، ۱۴۱۲، ص ۶۷۳) اشاره کرد. قصر در اصطلاح علم بلاغت نیز به معنای تخصیص چیزی به چیز دیگری از طریق روشی مشخص و معهود است (تفتازانی، بی تا، ص ۲۰۴).

به نظر می‌رسد آنچه از این تعابیر و همچنین معنای لغوی قصر برداشت می‌شود، وجود نوعی اختصار، اختصاص و انحصار در مفهوم قصر است. این روش در بلاغت برای تأکید هرچه بیشتر بر محتوای جمله و ایجاد اهتمام ویژه به آن به کار می‌رود. به عبارت دیگر، «قصر» یا «حصر»، منحصر کردن مسندالیه در حکمی است که به آن نسبت داده می‌شود.

## ۲-۲. هدف اصلی از استعمال اسلوب قصر

از نظر پژوهشگران هدف اصلی از بکارگیری اسلوب قصر تأکید است (شمیسا، ۱۳۷۴، ص ۱۷۲؛ کاکه‌رش و آریان، ۱۳۹۷، ص ۱۳۳). به باور ادب‌پژوهان در این اسلوب نوعی تأکید و انحصار و اختصاصی وجود دارد که مفید قطعیت است (آقاحسینی و جمالی، ۱۳۹۰، ص ۳). در تأیید این مطلب می‌توان اشاره کرد که فرشیدورد نیز تأکید و اسلوب قصر را در یک عنوان بحث می‌کند (۱۳۷۳، ج ۲، ص ۳۹۷). حتی این اسلوب نه تنها پرکاربردترین (لطفی، ۱۳۹۹، ص ۲)، بلکه قوی‌ترین ابزار برای تأکید است (لطیفی حسینی، ۱۴۰۳، ص ۴۱). متکلم به وسیله این ابزار در پی اثبات یا استدلال یا تحلیل گزاره‌ای است (کاکه‌رش و آریان، ۱۳۹۷، ص ۱۳۳) و مهم‌ترین هدف آن نیز دفع شک و انکار مخاطب است (ولوی و تیزغم، ۱۳۹۱، ص ۱۴۶).

نویسندگان بر این باورند که کاربرد ساختار قصر ادعایی در گفتمان، منوط به وجود حالت شک یا انکار در مخاطب است. به عبارت دقیق‌تر، هنگامی که مخاطب نسبت به گزاره‌ای دچار تردید باشد، دو وجه محتمل وجود دارد: اگر شک وی معطوف به مسندالیه باشد، متکلم از الگوی قصر تعیین استفاده می‌کند و اگر تردید متوجه مسند باشد، قصر افراد به کار می‌رود. در مواردی که مخاطب به کلی منکر گزاره باشد، بدون توجه به اینکه انکار وی ناظر به مسند یا مسندالیه باشد، از الگوی قصر قلب بهره می‌گیرد. قصر حقیقی نیز در ادامه بررسی خواهد شد.

## ۲-۳. ابزار تأکید محتوای کلام

قصر، به عنوان یکی از فنون بلاغی، از اهمیت ویژه‌ای در ایجاد تأکید و تخصیص در کلام برخوردار

است. علمای بلاغت، راه‌های متعددی برای ایجاد قصر برشمرده‌اند که برخی از آن‌ها، به دلیل نقش و کاربرد بیشتر، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. در اینجا، به بررسی و دسته‌بندی این راه‌ها با استناد به منابع معتبر بلاغی پرداخته می‌شود.

## ۲-۴. گونه‌های قصر

چهار گونه نفی و استثنا از قبیل: «إمّا»، «تقدیم ما حقه التأخیر»، عطف به وسیله «لا»، «بل»، «لکن»، مورد اتفاق اکثر علمای بلاغت بوده و به عنوان راه‌های اصلی ایجاد قصر شناخته می‌شوند (مدرس افغانی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۳۵۶). علاوه بر گونه اصلی نامبرده، برخی دیگر از علمای بلاغت، راه‌های دیگری را نیز برای ایجاد قصر برشمرده‌اند. به عنوان نمونه ضمیر فصل، اسم نکره مقدم در جواب «إمّا»، تعریف مبتدا و خبر، کلمه «نفس»، توالی توکید، قلب برخی از حروف کلمه مانند «طاغوت»، حذف مسند و ذکر مسندالیه را از جمله راه‌های قصر نام برده شده است (سبکی، بی تا، ج ۱، ص ۴۰۶). همچنین سیوطی به یکی از موارد بالا اشاره می‌کند و آن، اسم نکره مقدم در جواب «إمّا» است؛ مانند «قائم» در جواب «زید إمّا قائمٌ أو قاعدٌ». وی در مجموع (۱۴) طریق قصر برمی‌شمارد (سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۱۳۵ تا ۱۴۰). در نتیجه اسلوب قصر محدود به همان چهار ساختار معروف نیست و ساختارهای دیگری نیز هستند که بدون هیچ مسامحه‌ای دلالت بر قصر دارند (زویعی، ۱۹۹۷، ص ۳۷۵).

باتوجه به بررسی‌های انجام شده، راه‌های ایجاد قصر فراتر از آن چیزی است که در کتب معتبر بلاغی به آن اشاره شده است. در این قسمت، به منظور دستیابی به یک دسته‌بندی جامع، تمامی راه‌هایی که به نوعی مفید قصر هستند، با رعایت اختصار برشمرده می‌شوند:

* نوع گونه	* نوع گونه	* نوع گونه
۱ نفی و استثنا	۱۷ بعض اوصاف خاص	۳۳ اسلوب «إِنَّ»+ «لَمْ» تأکید
۲ ضمیر فصل	۱۸ ضمیر فصل	۳۴ «قَائِمٌ» در جواب «زَيْدٌ قَائِمٌ أَوْ قَائِدٌ»
۳ ذکر مسندالیه	۱۹ اسم موصول	۳۵ تعبیر «لَاغِيْرٌ»
۴ «إِنَّمَا» و «أَمَّا»	۲۰ بدل	۳۶ تعبیر «وَالسَّلَامُ»
۵ «إِنَّ» و «أَنَّ»	۲۱ تغییر در اسم منسوب	۳۷ تعبیر به «كَمَا»
۶ عطف خاص بعد از عام	۲۲ دلالت عقلی	۳۸ واژه «فَقَطُّ»
۷ تکیه بر آهنگ کلام	۲۳ تعلیل	۳۹ واژه «وَوَحْدَةً»
۸ جمله اسمیه	۲۴ سکوت در مقام بیان	۴۰ واژه «نَفْسٌ»
۹ تقدیم ما حقه التأخیر	۲۵ حذف مسندالیه به دلیل	۴۱ واژه «قَدْ» واضح بودن
۱۰ تعریف مبتدا	۲۶ قلب برخی از حروف کلمه	۴۲ واژه «مِثْلٌ»
۱۱ تعریف خبر	۲۷ مقدمات حکمت	۴۳ نعت تخصیصی
۱۲ عطف به لا، بل، لکن	۲۸ حصر بانفی و اثبات حکم	۴۴ باب اختصاص
۱۳ نکره آوردن مسندالیه	۲۹ برهان سیر و تقسیم	۴۵ لام اختصاص
۱۴ قرائن حالیه	۳۰ اسلوب تقسیم	۴۶ ماده اختصاص
۱۵ لام استغاثه	۳۱ اسلوب تقابل	۴۷ تاء اختصاص
۱۶ اضافه	۳۲ اسلوب «عَلَى نَفْسِهِ»	۴۸ ماده قصر

بنابر آنچه در جدول آمده؛ راه‌های ایجاد قصر در بلاغت، بسیار متنوع و گسترده است. شناخت این راه‌ها و کاربرد صحیح آن‌ها، به بلاغت کلام و ایجاد تأکید و تخصیص مورد نظر، کمک شایانی می‌کند. بررسی این اسالیب در کتب بلاغی نیازمند تحقیق دیگر است.

همان‌گونه که گذشت هدف اصلی از قصر، تأکید محتوای کلام است. به باور این قلم (۲۳) گونه تأکید محتوای کلام در دعای (۴۴) و (۴۵) صحیفه سجّادیه به کار رفته است. هر چند برخی از موارد آن جزء اسالیب مشهور قصر بر شمرده نشده‌اند؛ اما به دلیل تأکیدی که دارند به نوعی حصر از آن‌ها برداشت می‌شود و محتوای آن مورد عنایت و ویژه امام سجّاد علیه السلام بوده است؛ بر این اساس ابتدا به صورت موردی، تحلیل ادبی این گونه‌ها از نظر خواهد گذشت و در ادامه به تطبیق تمامی موارد در دعا پرداخته خواهد شد.

### ۳. معادل‌های قصر در زبان فارسی

در نتیجه بررسی‌های گسترده و دقیق علی‌رغم تألیف آثار مختلفی در زمینه نقد ترجمه‌های اسلوب قصر در قرآن، نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه؛ برای تحلیل، ارزیابی و نقد ترجمه این اسلوب هنوز الگوی جامعی ارائه نشده است. این خلأ به دلیل نبود معیاری دقیق در ارزیابی ترجمه این اسلوب پرکاربرد است. به طور معمول پژوهش‌گران یا به این پرداخته‌اند که مترجمین کدام مصادیق از اسلوب‌های قصر را ترجمه نکرده‌اند یا در کدام موارد بیشتر لغزش داشته‌اند یا برای برگردان اسلوب قصر از چه اداتی استفاده کرده‌اند. در این میان پژوهش‌گران کمتر به تفاوت‌های استعمال اسالیب قصر پرداخته‌اند.

اصرار این پژوهش بر برابری هرچه بیشتر متن مبدأ و مقصد در ترجمه اسلوب قصر از آنجا نشأت می‌گیرد که دکتر خزاعی فرج‌بختی را درباره سبک ترجمه مطرح می‌کنند. در این باره می‌فرمایند: «در واقع ترجمه بازآفرینی متن مبدأ است و مترجم باید سبک‌های شاخص متن اصلی را کشف و سعی کند همان را در متن مقصد بازآفرینی کند (خزاعی فرج‌بختی، ۱۴۰۲، ص ۴ و ۷)».

به همین دلیل وقتی موضوعی در نظر متکلم به قدری مهم بوده است که بسیار روی آن تأکید کرده با موضوع دیگری که از تأکید کمتری برخوردار است، نباید به طور یکسان ترجمه گردد و همانندی ترجمه میان این دو بافت متفاوت را نباید بی‌اشکال دانست.

### ۴. گونه‌شناسی و تحلیل بلاغی اسلوب قصر در دعای (۴۴) و (۴۵)

در مجموع (۵۴۰) اسلوب قصر در (۲۳) گونه مختلف مشهور و غیرمشهور در این دو دعا به کار رفته است که عبارتند از: واژه «قد»، «نعت تخصیصی»، «کما»، واژه «نفس»، واژه «مثل»، «صیغه تعجب»، «نفی و استثنا»، «ماده اختصاص»، «استثناء»، «تکرار»، «اضافه به ضمیر»، «اسناد مرتین»، «مفعول مطلق نوعی»، «باب اشتغال»، «تعلیل»، «تقدیم ماحقه التأخیر»، «تعریف الجزئین»، واژگان «إِنَّ» و «أَنَّ»، «شرط و جزا»، «ضمیر فصل»، «باب تفعیل»، «جمله اسمیه» و «لام اختصاص» که در ادامه به تفصیل به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

### ۴-۱. جایگاه اسلوب قصر در دعاهای (۴۴) و (۴۵)

دعا و مناجات همانند شعر و خطابه سرشار از لطایف و ظرایف زبانی است. تفاوتشان در این است که

در خطابه، روی صحبت خطیب، مردم هستند و احتمال دارد که مستحقّ عتاب، تحقیر، وعظ یا سرزنش باشند؛ اما در دعا مخاطب، خداوند مهربانی است که بنده همیشه مشمول رحمت اوست و در درگاه او جز تضرّع شایسته نیست. همان‌گونه که خطیب باید شناخت کاملی از مخاطب داشته باشد تا بتواند مقتضای حال او را رعایت کند، بهترین مناجات‌کننده کسی نیست جز انسانی که بیشترین شناخت و معرفت را از خداوند داشته باشد؛ بنابراین پیغمبر اسلام ﷺ و اهل بیتش علیهم‌السلام برترین مناجات‌کنندگان هستند (عشایری مفرد، ۱۳۹۲، ص ۳۲ تا ۳۳). از طرفی متن صحیفه سجّادیه در عین روانی و سلاست، سرشار از آرایه‌های ادبی است. درحالی که دعا به‌طور کامل از درون جوشش می‌کند و به‌طور معمول دور از هر تکلفی است و جمع میان این دو نکته بسیاری از اهل ادب را مُعترف به ناتوانی کرده است (همان، ص ۶۷).

کاربرد اسلوب قصر در صحیفه سجّادیه، از دیرباز مورد توجّه و مذاقّه صاحب‌نظران و محققان حوزه علوم بلاغی و معارف دینی قرار داشته است. قصر، با ایجاد محدودیت و تخصیص در کلام، به انتقال پیام با دقت و تأثیرگذاری بیشتر کمک می‌کند. در این پژوهش، ضمن بررسی چرایی کاربرد اسلوب قصر در ادعیه امام سجّاد علیه‌السلام، به تحلیل اهداف و اغراض بلاغی و تربیتی این کاربرد پرداخته شده است.

#### ۴-۲. چرایی استفاده از اسلوب قصر در دعا

به‌طور کلی تشویق، ترغیب، مبالغه، تحقیر، طنز و مسخره (شمیسا، ۱۳۷۴، ص ۱۷۲)، تحذیر و تنبیه، تأکید (صالحی، ۱۳۹۵، ص ۱۲)، تقلیل، اثبات ادعا، برجسته‌سازی (کاکه‌رش و آریان، ۱۳۹۹، ص ۱۲۸؛ ۱۳۹۷، ص ۱۳۴)، دلالت بر کمال و بیان مصادیق مخفی را از اغراض قصر بر شمرده‌اند (عالم‌زاده نوری، ۱۳۹۷، ص ۸۸).

با توجه به اینکه در دو دعای مورد بررسی قصر حقیقی به‌کار رفته است؛ برخی از اغراض مذکور در دو دعای (۴۴) و (۴۵) قابل تطبیق نیست؛ بنابراین توجه به این نکته ضروری است که به‌طور معمول در مقام دعا و درخواست، سائل خواسته خود را با تأکید بیان می‌کند. به‌عنوان نمونه در آیه «إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (مریم/۴) انواع ادات تأکید مشاهده می‌شود.

علاوه بر اینکه از تقسیم‌بندی اسلوب قصر بر اساس مخاطب پدیداست؛ کاربرد اسلوب قصر، از منظر مخاطب، مستلزم وجود یکی از حالات ذیل است: فقدان پیش‌فرض ذهنی (خالی‌الذهن)، تردید و ابهام، انکار و جحود، یا تنزّل مخاطب به منزله یکی از این حالات. در مقابل، مخاطب ادعیه، ذات اقدس الهی



است که به وصف علم مطلق متّصف بوده و از هرگونه جهل و نادانی مبرا است. چنان که در قرآن کریم نیز بارها به این امر اشاره شده است؛ از جمله در آیه: «وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ» (انعام/۳).

باتوجه به این مقدمه، این پرسش مطرح می‌گردد که علت کاربرد اسلوب قصر توسط امام سجّاد علیه السلام در ادعیه چیست؟

در مقام پاسخ می‌توان اذعان نمود که امام علیه السلام از این شیوه بلاغی به منظور تأکید مضاعف و اقرار راسخ‌تر به اعتقادات دینی بهره می‌گیرند. از آنجاکه امام سجّاد علیه السلام به مراتب فصاحت و بلاغت کلام واقف بوده و برترین شیوه‌های تأکید را به خوبی می‌شناسند، از مؤثرترین روش تأکید در جهت تثبیت و تأکید بر باورهای اصیل اسلامی در ساختار دعا استفاده می‌کنند. همچنین، باتوجه به اینکه دعا، حال اقرار و اعتراف به یگانگی خداوند است، این موضوع با اسلوب قصر به بهترین شکل بیان می‌شود (محمودی، ۱۳۹۵، ص ۴۰).

#### ۳-۴. تحلیل اسلوب قصر در دعای (۴۴)

قبل از تحلیل اسالیب قصر به کار رفته در دعای (۴۴) توجه به این نکته ضروری است که بنا بر بررسی نگارندگان اگر اسلوب قصر به صورت مفرد به کار رفته باشد دلالت بر صرف تأکید دارد و اگر اسلوب قصر مرکب باشد در صورتی که شدت تأکید کمتر باشد دلالت بر تأکید مضاعف نسبت به اسلوب قصر مفرد دارد و اگر تأکید آن از شدت زیادی برخوردار باشد دلالت بر تأکید مضاعف همراه با مبالغه دارد.

اسلوب قصر در دعای (۴۴) به دو بخش کلی اقرار و اعتراف و درخواست تقسیم می‌شود. در ادامه به توضیح بیشتر این دو بخش پرداخته خواهد شد.

بخش اول، (اقرار و اعتراف): از فراز یک تا پنج دعا، حضرت سجّاد علیه السلام ضمن اقرار و اعتراف به نعمت‌های عمومی خداوند و اقرار به نعمت خاص در ماه رمضان؛ به نعمت اخص؛ یعنی شب قدر نیز توجه می‌کند و در مقام شکرگزاری و تمجید از خداوند متعال برمی‌آید.

بخش دوم، (درخواست): در این بخش بیشتر درخواست‌هایی مطرح شده که جنبه تعلیمی تربیتی دارد و هدف کلی از این درخواست‌ها، رشد و تعالی بندگان است؛ درخواست‌های حضرت به دودسته تقسیم می‌شود:



۱. از فراز (۶) تا (۱۷) درخواست‌هایی که مختص ماه رمضان است که به تفصیل توسط حضرت مطرح می‌گردد.

۲. فراز (۱۸) و (۱۹) درخواست‌هایی که جنبه عمومی دارد و مربوط به تمام ماه‌ها و زمان‌ها است.

انواع گونه‌ها و میزان تکرار آن‌ها					
* نوع گونه	تکرار	*	نوع گونه	تکرار	*
۱	اضافه به ضمیر	۹۳	۱۱	باب اشتغال	۳
۲	باب تفعیل	۲۳	۱۲	مفعول مطلق نوعی	۳
۳	تعلیل	۱۲	۱۳	لام اختصاص	۳
۴	تکرار	۷	۱۴	شرط و جزا	۳
۵	نقی و استثنا	۷	۱۵	إِنَّ	۳
۶	اسناد به مرتب	۵	۱۶	قسم	۲
۷	تقدیم	۵	۱۷	ماده اختصاص	۲
۸	بدل	۵	۱۸	مصدر مره+	۱
۹	نعت تخصیصی	۵	۱۹	جمله اسمیه	۱
۱۰	تعریف الجزئین	۴	۲۰	استثنا	۱

موضوع اصلی این دعا، آموزش بندگی و ادب درخواست از خداست؛ به عنوان نمونه امام سجّاد علیه السلام قبل از هر درخواستی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش علیهم السلام صلوات می‌فرستد.

ابتدای دعا گویا لحن و آهنگی برخاسته از شوق و رغبتی است که به خاطر ورود به ماه مبارک رمضان در امام سجّاد علیه السلام ایجاد شده است. از این رو دعا با جملات ایجابی شروع می‌شود مانند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِحَمْدِهِ... وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَبَانَا بِدِينِهِ... وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنْ تِلْكَ السُّبُلِ شَهْرَهُ شَهْرَ رَمَضَانَ...».

استفاده از اسلوب‌های متعدد و متنوع قصر در هر دو بخش دعا که جنبه تأکید مضاعف به همراه مبالغه دارند. در مجموع بیش از (۱۸۸) اسلوب قصر در قالب (۲۳) گونه در این دعا به کار رفته است.

در بخش دوم اسالیب «شرط و جزا»، «إِنَّ»، «تقدیم قید» و «قسم» استفاده شده که تنوع بیشتری

نسبت به بخش اول دارد.

در این جستار ابتدا به اسلوب‌هایی پرداخته خواهد شد که در برخی موارد دلالت بر تأکید صرف دارند و در برخی دیگر از ساختارها، تأکید مضاعف به همراه مبالغه را نیز می‌رسانند:

۱. اسلوب «اضافه» اگر در ضمن اسلوب دیگری قرار گرفته باشد مفید تأکید مضاعف به همراه مبالغه است، مانند: «وَ اِخْتَصَّنَا بِمِلَّتِهِ» «لِنَسْأَلُهَا بِمِثْلِهِ إِلَى رِضْوَانِهِ» و اگر به تنهایی به کار رفته باشد فقط تأکید را می‌رساند، مانند: «دَائِمُ الْبَرَكَةِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِمَا أَحْكَمَ مِنْ قَضَائِهِ».

۲. اسلوب «تعلیل» در این دعا (۲۶) مرتبه، در چهار گونه مختلف «لام تعلیل»، «باء سببیت»، «مفعول له» و «حقی ناصبه» به کار رفته است؛ مواردی که در قالب «مفعول له» استعمال شده فقط دلالت بر تأکید صرف دارند، مانند: «فَحَرَّمَ فِيهِ مَا أَحَلَّ فِي غَيْرِهِ إِعْظَامًا». مواردی که در قالب «باء سببیت» استعمال شده نیز اگر به تنهایی به کار رفته باشد فقط مفید تأکید است، مانند: «يُرْضَى بِهِ عَنَّا» و در صورتی که در ضمن اسلوب دیگری به کار رفته باشد، مانند: «لِنَسْأَلُهَا بِمِثْلِهِ إِلَى رِضْوَانِهِ» مفید تأکید مضاعف به همراه مبالغه است؛ اما مواردی که در قالب «لام تعلیل» یا «حقی ناصبه» استعمال شده؛ به دلیل اینکه در تمام موارد با اسلوب دیگری همراه شده است دلالت بر تأکید مضاعف به همراه مبالغه می‌کند، مانند: «حَقِّي لَا تَعْبَى بُطُونُنَا إِلَّا مَا أَخْلَلْتُ» و «لِأَنَّ نَصْلَ أَرْحَامِنَا بِالْبِرِّ وَالصَّلَةِ».

۳. اسلوب «لام اختصاص» در صورتی که در ضمن «تعریف الجزئین» آمده باشد بر تأکید مضاعف به همراه مبالغه دلالت می‌کند، مانند: «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَبَانَا بِدِينِهِ» و در سایر موارد صرف تأکید است، مانند: «أَوْجِبْ لَنَا فِيهِ مَا أَوْجَبْتَ لِأَهْلِ الْمُبَالِغَةِ فِي طَاعَتِكَ».

۴. اسلوب «شرط و جزا» چهار مرتبه استعمال شده است که فقط تأکید را می‌رساند، مانند: «وَ إِنْ مِلْنَا فِيهِ فَعَدَلْنَا، وَإِنْ رُغْنَا فِيهِ فَعَوْنَا».

۵. «نعت تخصیصی» در غالب مواردی که به کار رفته، صرف تأکید است، مانند: «مَنْ مَلَكَ قَرْنَتَهُ» جز در یک مورد که به دلیل همراهی اش با ماده «اختصاص» تأکید مضاعف به همراه مبالغه است: «أَوْ عِبْدٍ صَالِحٍ اخْتَصَّصْتَهُ».





۶. «مفعول مطلق نوعی» دو مرتبه در این دعا استعمال شده است که در یک صورت تأکید مضاعف به همراه مبالغه است: «وَلِيَجْزِينَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ» و در صورت دیگر فقط دلالت بر تأکید دارد: «حَمْدًا يَتَقَبَّلُهُ مِنَّا».

۷. «بدل» شش مرتبه در این دعا استعمال شده است که گاهی صرف تأکید است، مانند: «وَالْإِنْخِدَاعَ لِعَدُوِّكَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و گاهی مفید تأکید مضاعف به همراه مبالغه است، مانند: «بِحَقِّ هَذَا الشَّهْرِ».

۸. «إِنْ» و «أَنْ» در مجموع سه مرتبه به کار رفته اند که در دو صورت مفید تأکید مضاعف به همراه مبالغه هستند، مانند: «أَتْتُهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» و «فَإِنَّهُ الْعَدُوُّ الَّذِي لَأَنْوَالِيهِ، وَالْحِزْبُ الَّذِي لَأَنْصَافِيهِ» و در یک صورت صرف تأکید را می‌رساند: «إِنَّكَ فَعَّالٌ لِمَا تُرِيدُ».

۹. اسلوب «تقدیم قید» سه مرتبه در این دعا استعمال شده است که گاهی دلالت بر صرف تأکید دارد، مانند: «وَأَسْلَخُ عَنَّا تَبِعَاتِنَا مَعَ انْسِلَاحِ أَيَّامِهِ» و گاهی تأکید مضاعف به همراه مبالغه است، مانند: «أَتْتُهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ».

در ادامه مواردی بیان خواهد شد که دلالت بر تأکید مضاعف همراه با مبالغه دارند:

۱. اسلوب «تکرار» در بخش اقرار به کار رفته؛ درحالی که در بخش درخواست از این اسلوب استفاده نشده است. این اسلوب از آنجایی که با اسلوب مصدر مَرّه مؤکد به «واحدة» همراه گردیده است تأکید مضاعف به همراه مبالغه است، مانند: «ثُمَّ فَضَّلَ لَيْلَةً وَاحِدَةً مِنْ لَيَالِيهِ عَلَىٰ لَيَالِي أَلْفِ شَهْرٍ، وَسَمَّاها لَيْلَةَ الْقَدْرِ».

۲. اسلوب «نفي واستثنا» هشت مرتبه در بخش درخواست، استعمال شده؛ درحالی که در بخش اقرار، از این اسلوب استفاده نشده است. همچنین این اسلوب در تمام موارد دلالت بر تأکید مضاعف به همراه مبالغه دارد؛ زیرا همان طور که تحلیل اسالیب قصر گذشت این اسلوب از تأکید بیشتری برخوردار است و در دعا کاربست آن همواره با اسلوب دیگری همراه بوده است، مانند: «حَتَّىٰ لَا تَعْبَىٰ بُطُونُنَا إِلَّا مَا أَحَلَّتْ، وَلَا تَنْطِقَ إِلَّا بِسِتْنَتِنَا إِلَّا بِمَا مَثَلَتْ».

۳. اسلوب «اسناد مرتب یا تقدیم فاعل معنوی» پنج مرتبه در بخش درخواست، به کار رفته؛ درحالی که در بخش اقرار، از این اسلوب استفاده نشده است. این اسلوب به تنهایی مفید تقویت حکم و تخصیص آن

است؛ زیرا دو بار اسناد صورت می‌گیرد، یک مرتبه اسناد خبر به مبتدا و مرتبه دیگر، اسناد ضمیر به مبتدا، از این رو این اسلوب نیز، مفید تأکید مضاعف به همراه مبالغه است مانند: «وَأَنْ تُرَاجَعَ مِنْ هَاجِرِنَا، وَأَنْ تُنْصَفَ مَنْ ظَلَمْنَا».

۴. اسلوب «تعریف الجزئین» سه مرتبه در بخش اقرار به کار رفته؛ در حالی که علی‌رغم گستردگی بخش درخواست، فقط یک مرتبه از این اسلوب استفاده شده است. همچنین این اسلوب، در تمام موارد به صورت مرکب متداخل همراه گردیده است که دلالت بر تأکید مضاعف به همراه مبالغه دارد، مانند: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَبَاتَنَا بِدِينِهِ» و «فَاتَّهَ الْعَدُوُّ الَّذِي لَا نُؤَالِيهِ».

۵. «ماده اختصاص» دو مرتبه به کار رفته که در هر دو صورت مفید تأکید مضاعف به همراه مبالغه است؛ زیرا یک مرتبه با اضافه به ضمیر «الله» همراه گردیده است «وَاخْتَصَّصْنَا بِمِلَّتِهِ» و مرتبه دیگر به همراه نعت تخصیصی آمده است: «أَوْ عَبْدٍ صَالِحٍ اخْتَصَّصْتُهُ» در این فراز خود ماده «اختصاص» در قالب نعت تخصیصی آمده است.

۶. اسلوب «قسم» دو مرتبه به کار رفته که هر دو مرتبه در سیاق جملات قصری قرار گرفته است؛ از این رو مفید تأکید مضاعف به همراه مبالغه است، مانند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الشَّهْرِ، وَبِحَقِّ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ مِنْ ابْتِدَائِهِ إِلَى وَقْتِ فَنَائِهِ».

۷. اسلوب «اشتغال» یک مرتبه در این دعا به کار رفته که به دلیل همراهی اش با اسلوب دیگر مفید تأکید مضاعف به همراه مبالغه است: «أَوْ عَبْدٍ صَالِحٍ اخْتَصَّصْتُهُ».

۸. «باب تفعیل» به صورت صیغه فعل، حدود (۳۲) مرتبه در این دعا به کار رفته است که بیش از (۵۰٪) آن دلالت بر تأکید مضاعف دارد و به دلیل همراهی غالب آن‌ها با اسلوب دیگر مفید تأکید مضاعف به همراه مبالغه است، مانند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَإِنْ مِلْنَا فِيهِ فَعَدَلْنَا وَإِنْ زُغْنَا فِيهِ فَقَوْمَنَا وَإِنْ اشْتَمَل عَلَيْنَا عَدُوُّكَ الشَّيْطَانُ فَاسْتَقِفْ تَنَا مِنْهُ».

۴-۴. تحلیل اسلوب قصر در دعا (۴۵)

دعای (۴۵) صحیفه از پنج بخش تشکیل شده است. در ادامه به توضیح بیشترین بخش‌ها پرداخته خواهد شد.

بخش اول: از فراز (۱) تا (۱۹) اقرار به تفضلات و نعمت های عمومی خداوند؛

بخش دوم: فرازهای (۲۰)، (۲۱) و (۲۲) اقرار به نعمت ماه مبارک رمضان و برکات این ماه برای بندگان؛

بخش سوم: فرازهای (۲۳) تا (۴۲) وداع با ماه مبارک رمضان؛

بخش چهارم: فرازهای (۴۳) و (۴۴) بازگشت اقرار آمیز خطاب به سمت خداوند به قصد استرحام؛

بخش پنجم: فرازهای (۴۵) تا (۵۶) درخواست از خداوند؛

در این دعا (۳۴۰) اسلوب قصر، در (۲۳) گونه مختلف استعمال شده که در برخی فرازها دلالت بر تأکید صرف دارند و در برخی دیگر از آن ها تأکید مضاعف را نیز می رسانند:

۱. ماده اختصاص فقط دلالت بر صرف تأکید دارد مانند: «وَ حَصَائِصِ تِلْكَ الْفُرُوضِ شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِي اُخْتَصَّصْتَهُ مِنْ سَائِرِ الشُّهُورِ»؛

۲. اضافه که بیشترین کاربرد را در این دعا دارد؛ در غالب مواردی به خاطر همراهی اش با اسلوب دیگر دلالت بر تأکید مضاعف دارد، مانند: «فَذَكَرُوكَ بِمَنِّكَ وَ شَكَرُوكَ بِفَضْلِكَ وَ دَعَاكَ بِأَمْرِكَ» اما گاهی نیز مفید صرف تأکید است، مانند: «وَ تَسَبَّبْنَا إِلَيْهِ مِنْ مَثُوبَتِكَ».

۳. اسناد مرتین (تقدیم فاعل معنوی) در (۱۱) مورد، دلالت بر صرف تأکید دارد، مانند: «اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَا يُرْعَبُ فِي الْجَزَاءِ» و در (۱۵) مورد، مفید تأکید مضاعف مانند: «وَ يَا مَنْ لَا يَكْفِي عَبْدَهُ عَلَى السَّوَاءِ».

اسلوب تعلیل در قالب های متفاوتی استعمال شده است:

۴. باء سببیت، (۱۱) مورد که به خاطر همراهی اش با اسلوب دیگر در غالب موارد مفید تأکید مضاعف شده، مانند: «إِنْ أَعْطَيْتَ لَمْ تَشِبْ عَطَاءَكَ بِمَنِّي».

۵. لام تعلیل، (۴) مورد که گاهی مفید صرف تأکید است، مانند: «لِكَيْلَا يَهْلِكَ عَلَيْكَ هَالِكُهُمْ» و گاهی دلالت بر تأکید مضاعف می کند، مانند: «وَلَا يَشْقَى بِنِعْمَتِكَ شَقِيمُهُمْ إِلَّا عَنْ طَوْلِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِ» این جمله در ادامه «لِكَيْلَا يَهْلِكَ عَلَيْكَ هَالِكُهُمْ» آمده است؛ بنابراین در مقام بیان تعلیل دیگری است و از آنجایی که با اسلوب «نفي و استثناء» همراه شده است مبالغه بیشتری دارد.

۶. مفعول له (۴) مورد و حتی، (۱) مورد که صرف تأکید را می‌رسانند، مانند: «وَسَوْقَ ثَوَابِ الْمُؤْعُودِ حَتَّىٰ تَجِدَ لَذَّةَ مَا نَدَعُوكَ بِهِ» و «كِرْمًا مِنْ عَفْوِكَ يَا كَرِيمٌ وَ عَائِدَةً مِنْ عَظْفِكَ يَا حَلِيمٌ».

۷. اسلوب شرط و جزا در برخی موارد مفید تأکید مضاعف است، مانند: «إِنْ أَغْطَيْتَ لَمْ تَشُبْ عَطَاءَكَ بِمَنْ وَإِنْ مَنَعْتَ لَمْ يَكُنْ مَنَعُكَ تَعَدِيًّا» و در برخی موارد بر صرف تأکید دلالت دارد، مانند: «تَسْتَرِ عَلَيَّ مَنْ لَوْ شِئْتَ فَصَحَّحْتَهُ وَ تَجُودُ عَلَيَّ مَنْ لَوْ شِئْتَ مَنَعْتَهُ».

۸. تقدیم غیر فاعل که گاهی به همراه اسلوب دیگری استعمال شده است؛ بنابراین مفید تأکید مضاعف است، مانند: «فَلَاكُ الْحَمْدُ مَا وُجِدَ فِي حَمْدِكَ مَذْهَبٌ» و گاهی نیز فقط صرف تأکید را می‌رساند، مانند: «وَتَرْغِيبِكَ الَّذِي فِيهِ حَظُّهُمْ عَلَىٰ مَا لَوْ سَتَرْتَهُ عَنْهُمْ لَمْ تُدْرِكْهُ أَبْصَارُهُمْ».

۹. تعریف «الحزینین» در غالب موارد دلالت بر صرف تأکید دارد؛ زیرا مبتدا معرفه به «ال» جنس و خبر شبه جمله است، مانند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ هُوَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ». در برخی موارد به دلیل اینکه خبر، مقدم گردیده و مبتدا هم معرفه به «ال» جنس است، دلالت بر تأکید مضاعف دارد، مانند: «اللَّهُمَّ فَلَاكُ الْحَمْدُ إِفْرَارًا بِالْإِسَاءَةِ».

۱۰. نعت تخصیصی در غالب موارد مفید تأکید مضاعف به همراه مبالغه است، مانند: «أَوْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ بِقُرْبَةٍ أَوْجَبَتْ رِضَاكَ لَهُ».

۱۱. «إِنْ» گاهی با اسناد مرتین همراه شده است، مانند: «أَتَاكَ بَنِيَّتٌ أَفْعَالِكَ عَلَى التَّفْضِيلِ» و گاهی با اضافه استعمال شده است، مانند: «اللَّهُمَّ إِنَّا أَهْلُ هَذَا الشَّهْرِ الَّذِي شَرَفْتَنَا بِهِ»؛ از این رو مفید تأکید مضاعف است.

۱۲. اسلوب تکرار مفید تأکید مضاعف است، مانند: «تَشْكُرُ مَنْ شَكَرَكَ وَأَنْتَ أَهْمَتُهُ شُكْرُكَ».

۱۳. مفعول مطلق نوعی در غالب موارد تأکید مضاعف را می‌رساند، مانند: «وَقَدْ أَقَامَ فِينَا هَذَا الشَّهْرَ مَقَامَ حَمْدٍ وَ صَحِبْنَا صُحْبَةً مَبْرُورٍ».

۱۴. اسلوب نفی و استثنا دلالت بر تأکید مضاعف دارد، مانند: «وَلَا يَشْقَىٰ بِنِعْمَتِكَ شَقِيهِمْ إِلَّا عَن طَوْلِ».

الإِعْدَارِ إِلَيْهِ».

۱۵. بدل در تمام موارد مفید تأکید مضاعف است، مانند: «اللَّهُمَّ وَمَنْ رَعَى هَذَا الشَّهْرَ حَقَّ رِعَايَتِهِ».

۱۶. ضمیر فصل مفید تأکید مضاعف است، مانند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ».

۱۷. واژه «قَدْ» به دلیل همراهی اش با اسلوب دیگر تأکید مضاعف را می‌رساند، مانند: «وَقَدْ تَوَلَّيْنَا بِتَوْفِيقِكَ صِيَامَهُ وَ قِيَامَهُ عَلَى تَقْصِيرٍ».

۱۸. واژه «مِثْلُ» در تمام موارد به دلیل همراهی اش با اسلوب دیگر مفید تأکید مضاعف شده، مانند: «وَلَوْ دَلَّ مَخْلُوقٌ مَخْلُوقًا مِنْ نَفْسِهِ عَلَى مِثْلِ الَّذِي دَلَّلَتْ عَلَيْهِ عِبَادُكَ مِنْكَ كَانَ مَوْضُوعًا بِالْإِحْسَانِ».

۱۹. صیغه تعجب به دلیل همراهی اش با اسلوب دیگر دلالت بر تأکید مضاعف می‌کند، مانند: «مَا أَفْشَى فِينَا نِعْمَتَكَ، وَأَسْبَغَ عَلَيْنَا مَنَّتَكَ، وَأَخَصَّنَا بِيَرِّكَ!».

چهارگونه هم در برخی موارد دلالت بر تأکید مضاعف و در برخی دیگر از فرازها تأکید مضاعف همراه با مبالغه را می‌رسانند:

۱. واژه «نَفْسٍ» در تمام موارد علاوه بر اضافه شدنش به ضمیر، در سیاق اسلوب دیگر، نیز قرار گرفته است؛ از این رو دلالت بر تأکید مضاعف به همراه مبالغه دارد، مانند: «وَتَلَقَّيْتِ مَنْ عَصَاكَ بِالْحِلْمِ وَأَمَهَلْتِ مَنْ قَصَدَ لِنَفْسِهِ بِالظُّلْمِ».

۲. باب تفعیل در (۱۴) مورد دلالت بر تأکید مضاعف دارد و در برخی موارد، به دلیل همراهی اش با سایر اسلوب قصر تأکید مضاعف به همراه مبالغه را می‌رساند، مانند: «وَتُكَاْفِي مِنْ حَمْدِكَ وَأَنْتَ عَلَّمْتَهُ حَمْدَكَ» و «اللَّهُمَّ إِنَّا أَهْلُ هَذَا الشَّهْرِ الَّذِي شَرَّفْتَنَا بِهِ وَوَفَّقْتَنَا بِمَنَّتِكَ لَهُ حِينَ جَهَلِ الْأَشْقِيَاءُ وَقْتَهُ».

۳. واژه «كَمَا» در تمام موارد به دلیل همراهی اش با اسلوب دیگر دلالت بر تأکید مضاعف دارد و در برخی موارد مفید تأکید مضاعف به همراه مبالغه است، مانند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّنَا وَإِلَيْهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ».



۴. باب اشتغال به دلیل همراهی اش با اسلوب دیگر قصر مفید تأکید مضاعف به همراه مبالغه است، مانند: «مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ أَذْبَنَاهُ أَوْ سَوَّءَ أَسْلَفْنَاهُ أَوْ خَاطِرٍ شَرٍّ أَضْمَرْنَاهُ».

### ۵. ارزیابی عملکرد مترجمان در برگردان اسلوب قصر در هر دو دعا

در ادامه عمل کرد حسین استادولی و سید علی موسوی گرمارودی در ترجمه دو دعای ورود به ماه رمضان و وداع با آن مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت:

#### ۵-۱. ارزیابی عملکرد موفق مترجمان در هر دو دعا

استادولی و موسوی گرمارودی در برگردان گونه‌هایی مانند «ماده اختصاص»، «اضافه به ضمیر»، «نفی + استثنا»، «اسناد مرتین»، «نعت تخصیصی»، «نفس»، «کما» و «صیغه تعجب» عملکرد موفق داشته‌اند که از باب نمونه به موارد زیر اشاره می‌گردد:

۱. «ماده اختصاص» و «اضافه به ضمیر»: در فراز دوم از دعای (۴۴): «وَ اِخْتَصَّنَا بِمِلَّتِهِ»، باتوجه به اینکه دو گونه از اسالیب قصر در این دعا به کار رفته است باید در ترجمه نیز با دو واژه متفاوت این معنا نشان داده شود. استادولی از واژگان «ویژه داشت» برای «اِخْتَصَّنَا» و از واژه «خویش» برای «بِمِلَّتِهِ» استفاده کرده است. موسوی گرمارودی نیز از واژگان «ویژگی بخشید» برای «اِخْتَصَّنَا» و «خویش» برای «بِمِلَّتِهِ» استفاده کرده است. ترجمه استادولی: «و ما را به آیین خویش ویژه داشت». ترجمه موسوی گرمارودی: «و ما را به آیین خویش ویژگی بخشید».

۲. اسلوب «نفی و استثنا»: فراز هفتم از دعای (۴۴): «وَ حَتَّى لَا تَعْبَى بَطُونَنَا إِلَّا مَا أَخْلَلَتْ، وَلَا تَنْطِقَ إِلَّا سِتْنَتَنَا إِلَّا بِمَا مَثَلَتْ...»، در این فراز دو بار این اسلوب تکرار شده است که مترجمان به درستی از عبارت «جز + نفی» به عنوان ترجمه استفاده نموده‌اند؛ ترجمه استادولی: «و تا شکم‌های ما جز آنچه حلال شمرده‌ای در خود جای ندهد و زبان‌های ما جز به آنچه تو حکایت کرده‌ای گویا نشود». ترجمه موسوی گرمارودی: «و تا شکم ما جز آنچه حلال کرده‌ای در خود جای ندهد و زبانمان جز آنچه گفته‌ای نگوید».

۳. اسلوب «اسناد مرتین» و «باب اشتغال»: فراز هشتم از دعای (۴۵): «غَيْرَ أَنَّكَ بَنَيْتَ أَفْعَالَكَ عَلَى التَّفْضُلِ»، ترجمه این مورد از اسناد مرتین به دلیل ذکر ضمیر به عنوان مبتدا و تکرار آن در خبر به عنوان فاعل، نیاز به دقت دارد تا به صورت ساده ترجمه نگردد و این تأکید بازتاب داده شود. هر دو مترجم از «تو...»

بنانهاده‌ای» استفاده کرده‌اند. ترجمه استادولی: «جز آن که تو اساس کارهایت را بر تفضّل نهاده‌ای». ترجمه موسوی گرمارودی: «اماتو کارهایت را بر تفضّل و قدرت خود را بر گذشت، بنانهاده‌ای». اسلوب ترجمه در باب اشتغال نیز همین گونه است. به عنوان نمونه در فراز دوازدهم از دعای (۴۴): «مِنْ مَلَكٍ قَرَّبْتَهُ، أَوْ نَبِيٍّ أَرْسَلْتَهُ»، واژه «فرشته» در برگردان واژه «مَلَكٍ» و «پیامبر» در برگردان «نَبِيٍّ» و ضمیر «او» در برگردان ضمیر مفرد مذکر در دو فعل «قَرَّبْتَهُ» و «أَرْسَلْتَهُ» انتخاب درستی از طرف مترجمان بوده است. ترجمه استادولی: «از فرشته‌ای که او را مقرب گردانیده‌ای، یا پیامبری که او را برانگیخته‌ای». ترجمه موسوی گرمارودی: «از فرشته‌ای که او را مقرب ساخته‌ای یا پیامبری که فرستاده‌ای». موسوی گرمارودی در تعبیر دوم ضمیر، «أَرْسَلْتَهُ» را ترجمه نکرده است.

۴. اسلوب «نعت تخصیصی» و «ماده اختصاص» فراز دوازدهم از دعای (۴۴): «أَوْ عَبْدٍ صَالِحٍ اِخْتَصَصْتَهُ» در نعت تخصیصی صرف ترجمه صفت دایره عمومیت را محدود می‌کند و ماده اختصاص نیز باید با معادل‌هایی همچون «ویژه» و «مختص» ترجمه گردد. استادولی از «بنده صالحی که... اختصاص داده‌ای» و موسوی گرمارودی از «بنده شایسته‌ای که... ویژگی داده‌ای» استفاده کرده است. ترجمه استادولی: «یا بنده صالحی که او را به خود اختصاص داده‌ای». در ترجمه موسوی گرمارودی: «یا بنده شایسته‌ای که بدو (نزد خود) ویژگی داده‌ای».

۵. «صیغه تعجب»: فراز هجدهم از دعای (۴۵): «مَا أَفْشَى فِينَا نِعْمَتَكَ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْنَا مِنْتَكَ، وَ أَخَصَّنَا بِبِرِّكَ»، در این فراز سه مرتبه از این اسلوب استفاده شده است. در برگردان صیغه تعجب باید معادل‌هایی انتخاب شود که معنای تعجبی را به خوبی نمایان سازد، مانند: «چه»، «عجب»، «شگفتا»، «چه بسیار» و «چه فراوان». استادولی از واژگان «چه، چه فراوان، چه مخصوص» بهره برده است. موسوی گرمارودی نیز از «چه بسیار، چقدر، چه اندازه» استفاده کرده است. ترجمه استادولی: «چه آشکار و پخش است نعمت‌های تو در میان ما، و چه فراوان است بخشش‌های تو بر ما و چه مخصوص گردیده است نیکی‌های تو در حق ما!». ترجمه موسوی گرمارودی: «چه بسیار نعمت در میان ما (گسترده و) هویداست و چقدر احسانت بر ما، سرشار است و چه اندازه نیکی‌ات ویژه ماست!».

## ۵-۲. ارزیابی عملکرد ناموفق مترجمان در هر دو دعا

مترجمان در برگردان اسلوب‌هایی مانند «تعریف جزئین»، «لام اختصاص»، «تقدیم»، «إِنَّ»، «أَنَّ»، «جمله اسمیه»، «باب تفعیل»، «قسم»، «ضمیر فصل»، «شرط و جزا» و «مصدر مَرَّةً مؤکد به (واحد)»

عملکرد موفق نداشته‌اند و در ترجمه انعکاس ندادند.

۱. اسلوب «تعریف جزئین»، «لام اختصاص» و «تقدیم»: در فرازهای آغازین دعای (۴۴): «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و همچنین فراز هفدهم از دعای (۴۵): «فَلَكَ الْحَمْدُ» امام علیه السلام به حمد و ستایش الهی پرداخته است. به نظر نگارندگان بهتر است در برگردان اسلوب تعریف جزئین از عباراتی مانند: «همان»، «همانا»، «فقط» و «تنها» استفاده کرد. در ترجمه لام اختصاص نیز از تعابیر همچون «از آن»، «ویژه» و «را» بهره برد و در ترجمه اسلوب تقدیم نیز واژگانی همچون «نخست»، «قطعاً»، «به درستی» کاربرد دارند. استنادولی عبارت «الْحَمْدُ لِلَّهِ» را چنین ترجمه کرده: «سپاس و ستایش خدای را» و برای تعبیر «فَلَكَ الْحَمْدُ» این ترجمه را برگزیده: «پس سپاس و ستایش تو را» و موسوی گرمارودی نیز به ترتیب از تعابیر، «سپاس خداوند را» و «پس سپاس تو را» استفاده است. هر دو مترجم فقط از یک واژه «را» برای برگردان اسلوب قصر استفاده کرده‌اند در حالی که در این فرازها بیش از یک اسلوب قصر استعمال شده است و همه این اسالیب ترجمه نشده‌اند.

در تعبیر «الْحَمْدُ لِلَّهِ» دو اسلوب تعریف جزئین و لام اختصاص به کار رفته است. به نظر نگارندگان، ترجمه آن چنین است: «به درستی که تمام ستایش‌ها ویژه خداوند است».

در تعبیر «فَلَكَ الْحَمْدُ» سه اسلوب تعریف جزئین و لام اختصاص و تقدیم ما حقه التأخیر استعمال شده است. ترجمه پیشنهادی عبارتند از: «پس همانا تمام ستایش‌ها نخست از آن توست».

۲. «باب اشتغال» و «اسناد مرتین»: هر دو مترجم در برگردان اسلوب «باب اشتغال» و «اسناد مرتین» در دعای (۴۴)، موفق بوده‌اند که در بخش پیشین بررسی شد؛ ولی در ترجمه همین اسلوب در دعای (۴۵) دچار لغزش شده و به خوبی بازتاب نداده‌اند. فراز پنجاه و دوم از دعای (۴۵): «اللَّهُمَّ إِنَّا نَتُوبُ إِلَيْكَ... مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ أَذْنَبْنَاهُ، أَوْ سُوءٍ أَشْلَفْنَاهُ، أَوْ حَاطِرٍ شَسَّرَ أَضْمَرْنَاهُ... فَتَقَبَّلْهَا مِنَّا، وَتَيْسِّرْنَا عَلَيْهَا» گونه‌های قصر در این فراز عبارت‌اند از: «إِنَّ»، «اسناد مرتین»، «باب اشتغال»، «جمله اسمیه» و «باب تفعیل» که در ترجمه نمایان نشده است.

در عبارت «إِنَّا نَتُوبُ إِلَيْكَ» به تنهایی سه اسلوب «جمله اسمیه»، «إِنَّ» و «اسناد مرتین» به کار رفته است که توسط مترجمان در ترجمه اعمال نگردیده است. استنادولی به «توبه می‌کنیم» و موسوی گرمارودی به «ما را توبه ده» بسنده کرده‌اند. عجیب‌ترین این است که موسوی گرمارودی «فاعل معنوی» را، مفعولی و «فعل مضارع» را امری معنا کرده است. می‌توان معادل‌های «همانا»، «بی‌شک»، «به تحقیق»، «به درستی»، «به





یقین»، «قطعاً» و «حتماً» را برای واژه «إِنَّ» برگزید. در برگردان تأکید جمله اسمیه نیز بهتر است از ادوات تأکید در زبان فارسی استفاده شود. به عنوان نمونه عباراتی همچون «مسلاً»، «منحصراً»، «فقط»، «تنها»، «به طور ویژه» و «به طور خاص». به باور این قلم فراز پنجاه و دوم از دعای (۴۵) بهتر است این گونه ترجمه گردد: «خدایا! بی شک ما تنها به سوی تو توبه می کنیم».

همچنین اسلوب «باب اشتغال» در «مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ أَدْنَبْنَاهُ أَوْ سُوءِ أَسْلَفْنَاهُ أَوْ خَاطِرٍ شَرٍّ أَضْمَرْنَاهُ» که مفعول به تکرار شده و فعل نیز در نیت تکرار است؛ در ترجمه بازتاب پیدا نکرده است. هر دو مترجم به یک ترکیب «فعل + فاعل + مفعول به» بسنده کرده و تأکید را برجسته نساخته اند که بهتر است که این گونه برجسته شود: «خدایا!... از هر گناهی که آن را مرتکب شده ایم و یا از هر کار زشتی که آن را در گذشته انجام داده ایم یا هر اندیشه بدی که آن را از خاطر گذرانده ایم».

در عبارت «وَوَيْسُنَا عَلَيَّهَا» فعل «وَيْسَتْ» به باب تفعیل رفته است که در این فراز با توجه به قرائن، مفید تأکید و مبالغه است؛ یعنی «آن چنان ما را ثابت قدم بدار که هیچ عاملی دوباره ما را به سمت گناه نتواند ببرد»؛ اما هر دو مترجم این فراز را نیز ساده ترجمه کرده اند.

ترجمه استاد ولی: «خدایا... از هر گناهی که کرده ایم، یا هر کار زشتی که در گذشته انجام داده ایم، یا اندیشه بدی که از خاطر گذرانده ایم به درگاهت توبه می کنیم... پس آن را از ما بپذیر و ما را بر آن پایدار بدار».

ترجمه موسوی گرمارودی: «بار خدایا... از هر گناهی که مرتکب شده ایم و هر بدی که برجای نهاده ایم یا اندیشه ناپسندی که پنهان داشته ایم ما را توبه ده... پس آن را از ما بپذیر و از ما خشنود شو و ما را بر آن پایدار بدار!»

۳. «إِنَّ» و «جمله اسمیه»: به ترتیب در فراز دهم و نوزدهم از دعای (۴۴): «وَأَنْ نُسَالِمَ مَنْ عَادَنَا خَاشِي مَنْ عُدِي فِيكَ وَ لَكَ فَاتَهُ الْعُدُوُّ الَّذِي لَا نُؤَالِيهِ» و «أَضْعَافٌ دَلِيلِكَ كُلُّهُ بِالْأَضْعَافِ الَّتِي لَا يُحْصِيهَا غَيْرُكَ إِنَّكَ فَعَّالٌ لِمَا تُرِيدُ» از اسلوب حرف مشبّهة بالفعل و جمله اسمیه برای تأکید استفاده شده است. در برگردان این دو اسلوب که با هم استعمال می شوند باید دقت گردد که با عبارات تأکیدی در ترجمه بازتاب داده شود. دو فراز مذکور در مقام تعلیل جمله پیش از خود هستند که هر دو مترجم به خوبی با حرف ربط «که» این ارتباط میان دو جمله را روشن ساخته اند؛ اما واژه «إِنَّ» را ترجمه نکرده اند. به باور این قلم در برگردان جمله اسمیه باید تعابیر همچون «همیشه»، «دائماً»، «پیوسته»، «علی الدوام»، «مستمر» و «همواره» به کار برده شود تا

معنای ثبوت جمله اسمیه نمایان گردد.

ترجمه استادولی: «که آنان دشمنانی هستند که هرگز با آنان دوستی نمی‌کنیم» و «که تو هر چه خواهی به آسانی انجام می‌دهی».

ترجمه موسوی گرمارودی: «که او دشمنی است که با او دوستی نمی‌کنیم» و «که تو آنچه بخواهی می‌توانی کرد».

در هر دو ترجمه واژه «إِنَّ» و معنای ثبوت بر خواسته از جمله اسمیه نشان داده نشده است. به نظر نگارندگان برگردان «...که قطعاً آن‌ها همواره دشمنی هستند که با آنان دوستی نمی‌کنیم» برای فراز اول و برگردان «...چرا که همانا تو پیوسته هر آنچه بخواهی انجام می‌دهی» برای فراز دوم به صورت گویایی عبارات تأکیدی جملات عربی را منتقل کرده‌اند.

۴. اسلوب «قسم»: در فراز دوازدهم از دعای (۴۴): «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الشَّهْرِ، وَبِحَقِّ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ... أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَهْلِنَا فِيهِ» امام سجّاد علیه السلام قبل از بیان درخواست‌های مهم، قسم یاد می‌کنند. از آن جایی که اسلوب قسم در جایی استفاده می‌شود که جواب آن از اهمیت ویژه برخوردار است نباید به صورت تأکید ساده ترجمه گردد؛ بلکه شدت تأکید نیز باید در ترجمه لحاظ شود. در برگردان فارسی استادولی و موسوی گرمارودی به تعبیر «به حق» اکتفا کرده‌اند.

ترجمه استادولی: «خدایا، به حق این ماه و به حق کسانی که در این ماه از آغاز تا انجام آن تو را بندگی کرده‌اند». ترجمه موسوی گرمارودی: «خدایا به حق این ماه و به حق کسانی که در این ماه از آغاز تا انجام آن تو را بندگی کرده‌اند».

به نظر تعبیر «به حق» شدت در تأکید را نمی‌رساند و بهتر است از عبارت «قسم به حق» در برگردان فارسی آن بهره برده شود.

۵. اسلوب «شرط و جزا»: فراز هشتم از دعای (۴۵): «تَسْتُرُّ عَلَيَّ مَنْ لَوْ شِئْتَ فَصَحْتَهُ، وَتَجُودُ عَلَيَّ مَنْ لَوْ شِئْتَ مَنَعْتَهُ» که از ترکیب شرط با جزا تأکید برداشت می‌شود. در این فراز برای ساخت جمله شرطیه از واژه «لو» امتناعیه استفاده شده است که دلالت بر واقع نشدن جزا به دلیل امتناع وقوع شرط دارد؛ بنابراین در ترجمه نیز این معنا باید بازتاب داده شود.

ترجمه استادولی: «می‌پوشانی عیب کسی را که اگر می‌خواستی رسوایش می‌ساختی و جود و بخشش می‌کنی به کسی که اگر می‌خواستی محرومش می‌داشتی».

ترجمه موسوی گرمارودی: «پرده‌پوشی از گناهان کسی می‌کنی که اگر می‌خواستی رسوایش می‌کردی و به کسی بخشندگی می‌ورزی که اگر می‌خواستی از او بازمی‌داشتی».

در ترجمه این فراز بهتر است امتناع شرط به‌طور واضح بازتاب داده شود: «... اگر می‌خواستی (که نمی‌خواهی) رسوایش می‌ساختی... اگر می‌خواستی (که نمی‌خواهی) از او محرومش می‌داشتی».

۶. اسلوب «مصدر مَرَّةً مُؤَكَّدَةً» (واحدة): در فراز پنجم از دعای (۴۴): «ثُمَّ فَضَّلَ لَيْلَةً وَاحِدَةً مِنْ لَيَالِيهِ عَلَى لَيَالِي أَلْفِ شَهْرٍ، وَ سَمَّاها لَيْلَةَ الْقَدْرِ» در این فراز واژه «لَيْلَةً» مصدر مَرَّةً است که علی‌رغم اینکه دلالت بر یک مرتبه بودن دارد با قید «واحدة» نیز تأکید شده است که در ترجمه نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

ترجمه استادولی: «آن گاه شبی از شب‌های آن را بر شب‌های هزار ماه برتری داد و آن را شب قدر نامید».  
ترجمه موسوی گرمارودی: «آن گاه یکی از شب‌های آن را بر هزار ماه برتری داد و آن را شب قدر نامید».

هر دو مترجم به ترکیب دلالت مصدر مَرَّةً با قید «واحدة» توجه نکرده‌اند و فقط به تعبیر «شب» یا «یکی از شب‌ها» بسنده کرده‌اند در حالی که بهتر بود این چنین ترجمه شود: «آن گاه فقط یک شب از آن شب‌ها را...».

### ۳-۵. گزارش مجموع عملکرد مترجمین در هر دو دعا

عمل کرد استادولی و موسوی گرمارودی در برگردان اسلوب «نفی+استثنا»، «ماده اختصاص»، «نفس»، «صیغه تعجب» و «نعت تخصیصی» صد درصد، در برگردان اسلوب «اضافه به ضمیر»، «تکرار»، «اسناد مَرَّتین» و «مفعول مطلق نوعی» بیش از پنجاه درصد، در برگردان اسلوب «باب اشتغال»، «تعلیل» و «قد» کمتر از چهل درصد و در برگردان سایر اسلوب‌ها صفر درصد بوده است.

جدول کلی عمل کرد مترجمین در هر دو دعا به شرح زیر است:

درصد موفقیت استاد ولی و موسوی گرامرودی در بازتاب اسلوب قصر در دعای (۴۴)

* اسلوب	تعداد	استاد ولی	گرامرودی	* اسلوب	تعداد	استاد ولی	گرامرودی
۱ ماده اختصاص	۲	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۱۳ تعریف الجزئین	۴	٪۰	٪۰
۲ تعلیل به مفعول له	۲	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۱۴ لام اختصاص	۳	٪۰	٪۰
۳ نعت تخصیصی	۵	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۱۵ شرط و جزا	۳	٪۰	٪۰
۴ اسناد	۵	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۱۶ قسم	۲	٪۰	٪۰
۵ تعلیل با سببیت	۱	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۱۷ باب تفعیل	۲۳	٪۰	٪۰
۶ نفی و استثنا	۷	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۱۸ إِنْ	۳	٪۰	٪۰
۷ استثنا	۱	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۱۹ جمله اسمیه	۱	٪۰	٪۰
۸ باب اشتغال	۳	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۲۰ تعلیل به حتی	۵	٪۰	٪۰
۹ تکرار	۷	٪۷۵	٪۷۵	۲۱ تقدیم	۵	٪۰	٪۰
۱۰ بدل	۵	٪۴۰	٪۵۰	۲۲ مصدر مرمو کدبه «واحدة»	۱	٪۰	٪۰
۱۱ اضافه به ضمیر	۵	٪۶۰	٪۷۰	۲۳ تعلیل به لام	۴	٪۰	٪۰
۱۲ مفعول مطلق نوعی	۳	٪۳۳	٪۳۳				

درصد موفقیت استاد ولی

گرامرودی ٪۵۵

گرامرودی ٪۴۰

درصد موفقیت

استاد ولی ٪۵۰

استاد ولی ٪۳۹

تعداد کل: ۱۸۸

تعداد کل: ۹۵

\* مجموع گونه‌ها + اضافه به ضمیر

\* مجموع گونه‌ها - اضافه به ضمیر

درصد موفقیت استاد ولی و موسوی گرامرودی در بازتاب اسلوب قصر در دعای (۴۵)

* اسلوب	تعداد	استاد ولی	گرامرودی	* اسلوب	تعداد	استاد ولی	گرامرودی
۱ نعت	۲۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۱۳ باب اشتغال	۹	٪۳۳	٪۳۳
۲ کما	۴	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۱۴ قد	۳	٪۰	٪۳۳
۳ نفس	۴	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۱۵ تعلیل	۱۱	٪۲۰	٪۲۰
۴ مثل	۳	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۱۶ تقدیم	۲۷	٪۰	٪۰
۵ صیغه تعجب	۳	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۱۷ تعریف الجزئین	۲۲	٪۰	٪۰
۶ نفی و استثنا	۱	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۱۸ إِنْ وَأَنْ	۹	٪۰	٪۰
۷ ماده اختصاص	۱	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۱۹ شرط و جزا	۵	٪۰	٪۰
۸ استثنا	۱	٪۱۰۰	٪۱۰۰	۲۰ ضمیر فصل	۲	٪۰	٪۰
۹ تکرار	۱۳	٪۷۵	٪۷۵	۲۱ باب تفعیل	۹	٪۰	٪۰
۱۰ اضافه به ضمیر	۱۵۶	٪۶۰	٪۶۵	۲۲ جمله اسمیه	۷	٪۰	٪۰
۱۱ اسناد مرتین	۳۵	٪۵۰	٪۵۰	۲۳ لام اختصاص	۲	٪۰	٪۰
۱۲ مفعول مطلق نوعی	۷	٪۵۰	٪۵۰				

درصد موفقیت استاد ولی

گرامرودی ٪۶۱

گرامرودی ٪۳۵

درصد موفقیت

استاد ولی ٪۵۸

استاد ولی ٪۳۵

تعداد کل: ۳۵۱

تعداد کل: ۱۹۵

\* مجموع گونه‌ها + اضافه به ضمیر

\* مجموع گونه‌ها - اضافه به ضمیر

مهم‌ترین یافته‌های پژوهش پیش‌رو عبارت‌اند از:

۱. واژه «قصر» در قرآن و زبان عربی، دارای طیف وسیعی از معانی است که از جمله آن‌ها می‌توان به «کفِ نفس»، «حبس»، «کوتاهی»، «خانه» و «ریشه درخت ضخیم» اشاره کرد.

۲. آنچه از تعابیر موجود و همچنین معنای لغوی قصر برداشت می‌شود، وجود نوعی اختصار، اختصاص و انحصار در مفهوم قصر است. این روش در بلاغت برای تأکید هر چه بیشتر محتوای کلام و ایجاد اهتمام ویژه به آن به‌کار می‌رود.

۳. راه‌های ایجاد قصر در بلاغت (اعم از مشهور و غیرمشهور)، بسیار متنوع و گسترده است. شناخت این راه‌ها و کاربرد صحیح آن‌ها، به بلیغ‌تر شدن کلام و ایجاد تأکید و تخصیص مورد نظر، کمک شایانی می‌کند.

۴. از آن جایی که هدف از اسلوب قصر تأکید محتوای کلام است و گاه این تأکید با دیگر ابزارهای تأکید همراه می‌شود؛ می‌توان نتیجه گرفت که تفاوت اسالیب قصر در رساندن معنای تأکید شدت و ضعف دارند. در نتیجه جمالاتی که از تأکید بیشتر برخوردارند یعنی اهمیت ویژه‌ای در نظر متکلم داشته‌اند. پس باید در ترجمه به زبان فارسی نیز این میزان از اهمیت برای مخاطب زبان مقصد هم نمایان شود.

۵. تحلیل بلاغی ادعیه صحیفه سجّادیه، نشان می‌دهد که امام سجّاد علیه السلام با آگاهی کامل از فنون بلاغت، کلامی فصیح و بلیغ را برای ارتباط با خداوند و هدایت انسان‌ها به‌کار گرفته است. کاربرد اسلوب قصر در ادعیه امام سجّاد علیه السلام دارای اهداف و اغراض متعددی است. ایشان با بهره‌گیری از این فن بلاغی، علاوه بر تأکید بر اعتقادات دینی، به نکات تربیتی مهمی نیز اشاره می‌کند و مخاطب را به سوی تعالی و رشد معنوی رهنمون می‌سازد و نه تنها تعالیمی که از نظر ایشان از اهمیت بسزایی برخوردار بوده را نمایان ساخته است؛ بلکه با ایجاد زیبایی و آهنگ در کلام، تأثیرگذاری آن را افزایش می‌دهد.

۶. اسلوب قصر یا حصر محدود به گونه‌های مشهور نیست؛ بلکه در صحیفه سجّادیه و به‌طور ویژه در دعای (۴۴) و (۴۵) گونه‌های فراوان غیرمشهور نیز، وجود دارد که به مانند گونه‌های مشهور به جهت تأثیرگذاری در فرآیند ترجمه دعا و کشف جنبه‌های بلاغی و ادبی از اهمیت بالایی برخوردارند.

۷. حدود ۵۴۰ اسلوب قصر (اعم از مشهور و غیرمشهور) در ۲۳ گونه متنوع، در این دو دعا به کار رفته است.

۸. اسلوب «نفی+استثنا» و «تقدیم» از گونه‌های مشهور و همچنین «اضافه به ضمیر»، «اسناد مرتین»، «تعلیل»، «باب تفعیل»، «تکرار»، «تعریف الجزئین» و «نعت تخصیصی» از گونه‌های غیرمشهور و پرکاربردترین اسلوب قصر در این دو دعا به حساب می‌آیند.

۹. عمل کرد دو مترجم در برگردان اسلوب قصرمفرد (چه مشهور، و چه غیرمشهور) تا حدودی موفق‌آمیز بوده؛ ولی در بازتاب اسلوب متداخل و متوالی در ترجمه خیلی رضایت بخش نبوده و از نقاط ضعف این دو مترجم محسوب می‌گردد.

۱۰. اگر اسلوب «اضافه به ضمیر» را به عنوان پرکاربردترین اسلوب تأکید در این دو دعا، کنار بگذاریم، در سایر اسلوب‌ها (چه مشهور و چه غیرمشهور)، این دو مترجم عمل کرد موفق نداشته و تنها کمتر از چهل درصد را در ترجمه بازتاب داده‌ند.

۱۱. عمل کرد استادولی و موسوی گرمارودی در برگردان اسلوب «نفی+استثنا»، «ماده اختصاص»، «نفس»، «صیغه تعجب» و «نعت تخصیصی» صد درصد، در برگردان اسلوب «اضافه به ضمیر»، «تکرار»، «اسناد مرتین» و «مفعول مطلق نوعی» بیش از پنجاه درصد، در برگردان اسلوب «باب اشتغال»، «تعلیل» و «قد» کمتر از چهل درصد و در برگردان سایر اسلوب صفر درصد بوده است.

## ❁ فهرست منابع

۱. ابن فارس، احمد بن فارس، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الإعلام الإسلامی.
۲. اصفهانی، راغب، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، تصحیح: صفوان عدنان داوودی، بیروت، دار الشامیة.
۳. آقا حسینی، حسین؛ جمالی، فاطمه، (۱۳۹۰ش)، «قصر و حصر در متون نشر عرفانی»، نشریه نشر پژوهی ادب فارسی، ش ۲۹، صص ۱-۸.
۴. تفتازانی، مسعود بن عمر؛ جرجانی، علی بن محمد؛ خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن؛ سکاکی، یوسف بن ابی بکر، (بی تا)، کتاب المطول و بهامشه حاشیة السید میرشریف، بی جا، مکتبة الداوری.
۵. خزاعی فر، علی، (۱۴۰۲ش)، «بلاغت در ترجمه چیست و عناصر بلاغی کدام است؟»، فصلنامه مترجم، ش ۸۰، صص ۳-۱۳.
۶. زویعی، طالب محمد اسماعیل، (۱۹۹۷م)، البلاغة العربية علم المعانی بین بلاغة القدامی و اسلوبیة المحدثین، بنگازی، منشورات جامعة قازیونسن.
۷. سبکی، علی بن عبدالکافی، (بی تا)، عروس الأفراح فی شرح تلخیص المفتاح، تحقیق: عبدالحمید هنداوای، بیروت، المکتبة العصرية.
۸. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۴۱۶ق)، الإیتقان فی علوم القرآن، تحقیق: سعید المندوب، لبنان، دارالفکر.
۹. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۴ش)، بیان و معانی، تهران، انتشارات فردوس.
۱۰. صالحی، فاطمه، (۱۳۹۵ش)، قصر و حصر کارکرد آن در زبان سعدی، کنفرانس بین المللی روی کردهای نوین علوم انسانی در قرن ۲۱.
۱۱. عالم زاده نوری، محمد، (۱۳۹۷ش)، «مفاد حقیقی اسلوب حصر (قصر) در آیات و احادیث»، نشریه علوم حدیث، ش ۸۷، صص ۷۱-۹۰.
۱۲. عشایری منفرد، محمد، (۱۳۹۲ش)، تحلیل ادبی نهج البلاغة و صحیفه سجادیة، قم، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی.
۱۳. علایی رحمانی، فاطمه؛ صرفی، زهرا؛ خزائلی، معصومه، (۱۴۰۱ش)، «اخلاق عبادی دعا در ماه رمضان بر اساس تحلیل محتوای دعاها ۴۴ و ۴۵ صحیفه سجادیة»، مطالعات اخلاق کاربردی، ش ۴۶، صص ۱۴۹-۱۷۶.
۱۴. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ آل عصفور، محسن، (۱۴۰۹ق)، العین، تحقیق: مهدی مخزومی، تحقیق ابراهیم سامرائی، چاپ دوم، قم، مؤسسه دارالهجرة.
۱۵. فرشیدورد، خسرو، (۱۳۷۳ش)، درباره ادبیات و نقد ادبی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

۱۶. فیومی، احمد بن محمد؛ رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد؛ غزالی، محمد بن محمد، (۱۴۱۴ق)، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*، چاپ دوم، قم، مؤسسه دارالهجره.
۱۷. قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۱ش)، *قاموس قرآن*، چاپ ششم، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۱۸. کاکه‌رش، فرهاد؛ آریان، حسین، (۱۳۹۷ش)، «شگردهای حصر و قصر در غزلیات سعدی، معیار سنجش کلام هنری بلاغت فارسی»، نشریه متن پژوهی ادبی، ش ۷۶، صص ۱۱۵-۱۴۲.
۱۹. کاکه‌رش، فرهاد؛ آریان، حسین، (۱۳۹۹ش)، «شگردهای قصر در اشعار حافظ معیار ساختار زبان و بلاغت فارسی»، پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، ش ۳، صص ۱۱۴-۱۳۱.
۲۰. لطفی، سارا، (۱۳۹۹ش)، «آشنایی با شیوه‌های استفاده از حصر و قصر در غزلیات خواجه کرمانی»، پنجمین کنفرانس بین‌المللی زبان، ادبیات تاریخ و تمدن.
۲۱. لطیفی حسینی، عذرا السادات؛ مهدی، حسین؛ فرع شیرازی، سیدحیدر، (۱۴۰۳ش)، «واکاوی انواع قصر مرکب «متداخل»، «متوالی» و «متناثر» در سیاق قرآن کریم: با تکیه بر اتحاد موضوع و تعدد اسالیب»، پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، ش ۲۶، صص ۴۱-۵۸.
۲۲. محمودی، فاطمه؛ شریف عسکری، محمد صالح؛ ناظمیان، هومن، (۱۳۹۵ش)، *بررسی اسلوب قصر در صحیفه سجاده*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، چاپ نشده، دانشگاه خوارزمی تهران.
۲۳. مدرس افغانی، محمد علی، (۱۳۶۲ش)، *المدرس الأفضل فیما یرمز و یشار الیه فی المطول*، قم، دارالکتاب.
۲۴. ولوی، سیمین؛ تیزغم، طاهره، (۱۳۹۱ش)، «نقد بلاغی قصر در برخی از ترجمه‌های قدیم و جدید قرآن کریم»، فصلنامه سراج منیر، ش ۷، صص ۱۴۵-۱۷۱.



## تحلیل معنایی اسم فاعل، صیغه مبالغه و صفت مشبّهه



محسن قانع<sup>۱</sup>

حمید عباس زاده<sup>۲</sup>

چکیده

یکی از مباحث بسیار مهم و پرکاربرد در آیات و روایات، مبحث مشتقات صرفی است. در بین مشتقات، اسم فاعل، صیغه مبالغه و صفت مشبّهه به دلیل قرابت حوزه مفهومی و بسامد بالا در آیات و روایات از جایگاهی ویژه برخوردارند. هدف این نوشتار توصیفی تحلیلی بیان تفاوت‌های معنایی این سه گونه از مشتقات است که در منابع ادبی با تعابیری همچون حدوث و ثبوت از آن‌ها یاد شده است. بر این اساس اسم فاعل دلالت بر حدوث و صفت مشبّهه دلالت بر ثبوت و دوام دارد. اما در عین حال برخی صفات مشبّهه اصلاً دوام و استمرار ندارند و از طرف دیگر برخی اسم فاعل‌ها معنی دوام دارند نه حدوث. اهمیت این امر به فهم و ترجمه متون دینی برمی‌گردد که گاه نتایج غیرقابل قبولی در پی دارد. بنابراین ابتدا به تعریف مشتقات سه‌گانه پرداخته شده سپس با مراجعه به کتب ادیبان، تفاوت‌های آن‌ها بر اساس شواهد عینی تبیین شده است. مهم‌ترین نتایج پژوهش حاکی از آن است که در این مقاله فرق‌های بین حدوث و ثبوت و استمرار، بیان شده و نتیجه، آن‌که صفت مشبّهه ثبوت دارد ولی لزوماً دوام و استمرار ندارد و از طرفی برخی اسم فاعل‌ها و نیز صیغه‌های مبالغه، ثبوتی هستند، نه حدوثی، که مهم‌ترین شاخصه برای تشخیص، توجه به معنا است.

واژگان کلیدی: اسم فاعل، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه، حدوث، ثبوت، فعل لازم.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۳/۲۵

mohsen2g313@gmail.com

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه علوم اسلامی رضوی (نویسنده مسئول).

hamidabbaszadeh@hotmail.com

۲. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

یک از مباحث مؤثر در فهم صحیح معارف دین و کلام عرب، بحث واژه‌شناسی است که زیر مجموعه دانش صرف است. در مباحث مربوط به اسم، مسئله مشتقات نسبت به سایر مباحث از اهمیت بیشتری برخوردار است چون تأثیر مستقیم در پردازش معنا دارد. بحث معنا و مرزهای معنایی میان اسم فاعل، صیغه مبالغه و صفت مشبّهه از دقت و ظرافت بالایی برخوردار است؛ زیرا این سه گونه مشتق به نحوی در یک خط ممتد و در عین حال صعودی قرار دارند؛ بدین گونه که معنا با اسم فاعل آغاز می‌شود، در اسم مبالغه امتداد می‌یابد و به صفت مشبّهه ختم می‌شود. توضیح اینکه یک فردی یا شیئی به صفتی با حالت ناپایدار (اسم فاعل) متّصف می‌شود سپس کثرت اتّصاف (اسم مبالغه) روی می‌دهد و پس از این اتّصاف کثیر به حالت دوام و ثبوت (صفت مشبّهه) ارتقا می‌یابد:

حدوث

کثرت

دوام

خواننده با مراجعه به منابع صرفی و نحوی با تعابیری همچون حدوث و ثبوت مواجه می‌شود؛ مثلاً در النحو الوافی در تعریف اسم فاعل چنین آمده است: «إِسْمُ الْفَاعِلِ: إِسْمٌ مُشْتَقٌّ... وَهُوَ يُفِيدُ حَدُوثَ مَعْنَاهُ، وَ لَا يُفِيدُ الدَّوَامَ أَوْ الثَّبُوتَ؛ وَ الصِّفَةُ الْمَشْبَهَةُ إِسْمٌ مُشْتَقٌّ يَدُلُّ عَلَى أَمْرٍ مَعًا» (حسن، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۳۷).

در کتاب حاشیة الصبان چنین تعبیر شده: «لأنَّ الصِّفَةَ الْمَشْبَهَةَ لِلدَّوَامِ» (صَبَان، بی تا، ج ۳، ص ۵)، در شرح تسهیل چنین آمده: «إِنَّ مَعْنَاهَا {الصِّفَةُ الْمَشْبَهَةُ} الْحَالُ أَيْ: الزَّمَنُ الْحَاضِرُ، وَلَيْسَ الْمُرَادُ بِهِ إِلَّا الدَّوَامَ وَ الْإِسْتِمْرَارَ» (ناظر الجیش، بی تا، ج ۵، ص ۲۵۲۹).

از تعاریف فوق چنین فهمیده می‌شود که فرق اسم فاعل با صفت مشبّهه در آن است که صفت مشبّهه برخلاف اسم فاعل، دلالت بر دوام حدث در ذات دارد.

با این تعریف، اشکالات متعددی مطرح می‌شود. برای مثال، برخی صفات مشبّهه مانند: «عَضْبَان» و «عَطْشَان» (بروزن «فَعْلَان» و «فَعْلَى») دلالت بر دوام و استمرار ندارند. از طرف دیگر، اسم فاعل‌هایی مانند «رازق» و «عالم» برای خداوند، معنای دوام را می‌رسانند، نه حدوث. اما آیا این بدان معناست که عالم بودن برای خداوند یک امر حادث است و وجودی پس از نیستی دارد؟

در این خصوص، برخی مترجمان قرآن، کلمه «مُسْرِفِينَ» در آیه شریفه «...كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (اعراف/۳۱) را اسم فاعل ترجمه کرده و آورده‌اند: «از همه خوراکی‌های حلال خداوند بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید، که او اسراف‌کنندگان را دوست ندارد (مشکینی اردبیلی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۴). آیا این ترجمه دقیق است؟ آیا خداوند کسی را که یک بار اسراف کند، دوست ندارد؟ یا منظور از «مُسْرِفِينَ» کسانی است که اسراف، خصلت دائمی آن‌ها شده است؟

نیز در تعریف صیغه مبالغه گفته می‌شود که مانند اسم فاعل، دلالت بر حدوث دارد. این در حالی است که برخی از صیغه‌های مبالغه، مشابه صفت مشبّهه، معنای ثبوت را القا می‌کنند. به عنوان مثال، «غَفَّارٌ يَدْعُونَ» یا لقب «سَجَّاد» برای امام زین العابدین علیه السلام که صفتی ثابت برای ایشان بوده، نمونه‌هایی از این دست هستند. «سَجَّاد» بر وزن «فَعَّال» و از اوزان صیغه مبالغه است.

### پیشینه پژوهش

با وجود تلاش ادیبان در بیان تفاوت‌های میان صفت مشبّهه و اسم فاعل، از جمله ذکرده فرق توسط ابن هشام، به تفاوت اساسی میان آن دو پرداخته نشده است (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۵۸)، غالب کتب نیز به اختلافات ظاهری بسنده کرده و معدودی که به تفاوت‌های معنایی اشاره داشته‌اند، بحث را به اختصار آورده‌اند.

با توجه به اهمیت این موضوع و فقدان پژوهشی جامع و متمرکز در این زمینه، لازم است این سه مبحث (صفت مشبّهه، اسم فاعل، صیغه مبالغه) به صورت عمیق و دقیق بررسی شوند تا در ترجمه متون، به‌ویژه متون دینی، تفسیری صحیح ارائه گردد.

### پرسش اصلی تحقیق

چه تفاوت معنایی میان اسم فاعل، اسم مبالغه و صفت مشبّهه وجود دارد؟

### پرسش‌های فرعی

۱. فرق بین حدوث و ثبوت چیست؟
۲. آیا صفت مشبّهه علاوه بر ثبوت، استمرار نیز دارد؟

## ۱. مفاهیم و واژه‌شناسی

### ۱-۱. تعریف اسم فاعل

در منابع گوناگون، تعاریف متعددی از اسم فاعل با تفاوت‌هایی جزئی در بیان، ارائه شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

شرتونی می‌نویسد: «اسم الفاعل صیغۀ تَدُلُّ علی ما وَقَعَ منه الفعل او قام به علی معنی الحدوث نحو «کاتب»، «مُعِم». المراد بالحدوث أن يكون الحدوث أي المعنى القائم بالفاعل مُتَجِدِّداً لصاحبه في أحد الأزمنة الثلاثة.»<sup>۲</sup> (شرتونی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۵).

«لکن الثبوت فيه أكثر من الفعل وأقل من الصفة المشبهة ألبتة فهو يَدُلُّ علی الثبوت إذا قیس بالفعل ویدلُّ علی الحدوث إذا قیس بالصفة المشبهة. فإذا قلت: «علی مجتهد» أفاد ثبوت الإجتهد لخالد، فی حين أتک إذا قلت: «یجتهد علی» أفاد حدوث الإجتهد له بعد أن لم یکن. کذا إذا قلت «فلان شارب الخمر» و«فلان شرب الخمر» فإنه لا یفهم من صیغة الفعل التکرار والرسوخ و من اسم الفاعل یفهم ذلك» (کشمیری، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۱۴۰).

بنابراین، اسم فاعل، کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر فاعلی که فعل از او سرزده یا فعل به واسطه او انجام شده است؛ مانند «کاتب» (نویسنده) و «مُکرم» (بخشنده). این صدور فعل، به صورت حدوثی و عارضی است؛ یعنی صفتی لحظه‌ای و زائل شدنی است و ثبات و دوامی ندارد. این وصف برای فاعل دریکی از زمان‌های سه‌گانه تکرار می‌شود. برای مثال، واژه «ناصر» (یاری‌کننده) بر سه مفهوم دلالت دارد: اصل یاری کردن، حدوثی بودن یاری و شخصی که آن را انجام داده است.

نکته: دلالت اسم فاعل بر معنای مطلق به این معناست که میزان وقوع فعل (کم یا زیاد) را مشخص نمی‌کند و صیغه آن، هر دو احتمال را در بر می‌گیرد (حسن، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۲۳۹)، اسم فاعل «ناصر» می‌تواند به کسی اشاره کند که یک بار یا چند بار یاری کرده است، مگر آن‌که قرینه‌ای خلاف آن را نشان دهد.

### ۱-۲. تعریف صیغه مبالغه

«إسم المبالغة إسمٌ یُفیدُ التنصیص علی کثرة المعنی کما وکیفاً. نحو: «کذاب» (من یکذب کثیراً کأثماً هو شخصٌ حُرِفَتْهُ و شغِلَهُ الکذب) و عَفَّارٌ و کما، نحو: عَفُورٌ» (کشمیری، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۱۶۶؛ جامی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۹).



اسمی است که دلالت دارد بر کسی که به مقدار زیاد فاعل فعلی یا صاحب صفتی است. مانند «علامه» کسی که زیاد علم دارد.

سیبویه در تعریف صیغه مبالغه می نویسد: «أَنَّهُ يُرِيدُ بِهِ مَا أَرَادَ بِفَاعِلٍ مِنْ إِيقَاعِ الْفِعْلِ، إِلَّا أَنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يُجَدِّثَ عَنِ الْمَبَالِغَةِ» (سیرافی، بی تا، ج ۱، ص ۴۴۰).

در جای دیگر صیغه مبالغه چنین تعریف شده است: «اسم مبالغه دلالت بر تکثیر مبدأ دارد؛ مانند: «ضْرَاب» به معنای کسی که «ضرب» از او کثیراً محقق می شود و «عَلَام» به معنای کسی که «علم» از او کثیراً محقق شده است و «حَمَال» به معنای کسی که «حمل» از او زیاد حادث شده است (جمالی، ۱۳۹۷، ص ۴۷۵).

بر این اساس، صیغه مبالغه در واقع همان اسم فاعل است با این ویژگی که دلالت بر صدور مکرر و با شدت فعل از فاعل دارد.

### ۱-۳. تعریف صفت مشبَّهه

صفت مشبَّهه، اسمی مشتق از فعل لازم است که بر ثبوت دلالت می کند. به عنوان مثال، واژه «رحیم» به شخصی اطلاق می شود که صفت مهربانی در او ثابت است.

در کتب ادبی صفت مشبَّهه چنین تعریف شده است: «الصفة المشبهة هي صيغة تشق من الفعل اللازم للدلالة على الثبوت نحو حسن و كريم، المراد بالثبوت وجود الصفة في صاحبها مطلقاً من غير تقييد بزمان» (شرتونی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۴۱؛ مدنی، بی تا، ص ۵۹۳).

در کتاب مبادئ العربية نیز آمده: «الصفة المشبهة باسم الفاعل هي صيغة مشتقة من الفعل اللازم بمعنى اسم الفاعل، غير انها لا تدل على حَدَثِ فَعْلِهِ الْفَاعِلَ بَلْ عَلَى حَالَةِ ثَابِتِهِ فِيهِ نَحْو: وَوَلَدٌ حَسَنٌ، وَرَجُلٌ كَرِيمٌ، صفة مشبهة تدل على حالة ثابتة في الرجل والولد؛ وَوَلَدٌ حَسَنٌ، وَرَجُلٌ كَرِيمٌ، اسم فاعل يدل على حَدَثِ يَفْعَلُهُ الرَّجُلُ وَالْوَلَدُ» (شرتونی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۵).

باتوجه به تعاریف بالا به بیان فرق بین آن ها پرداخته می شود:



## ۲. تفاوت معنایی بین اسم فاعل، صیغه مبالغه، صفت مشبّهه

### ۲-۱. تفاوت بین اسم فاعل و صیغه مبالغه

تفاوت اساسی بین اسم فاعل و صیغه مبالغه در دلالت بر کمیت و شدت وقوع فعل توسط فاعل است. هر دو بر انجام فعل (حدث) و فاعل آن دلالت دارند، اما در درجه این دلالت متفاوتند.

اسم فاعل: صرفاً بیانگر انجام دهنده فعل است و به قلت یا کثرت آن اشاره ای ندارد.  
صیغه مبالغه: دلالت بر فاعلی دارد که فعل را با تأکید بر کثرت و شدت انجام می دهد.

بنابراین وقتی می گوئیم: «هذا زارعٌ فاكهَةٌ» دلالت بر شخصِ زراعت کننده دارد که زراعت می کند بدون آن که دلالت بر قلت یا کثرت بکند و مبالغه ای در وصف داشته باشد، أما تعبير «زرّاع» دلالت بر کثرت زراعت توسط فاعل، دارد (حسن، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۲۵۷ تا ۲۵۸).

### ۲-۲. تفاوت اسم فاعل و صفت مشبّهه

تفاوت بنیادین اسم فاعل و صفت مشبّهه در نوع نسبت فعل به ذات است. هر دو دلالت بر حدث و فاعل آن دارند، اما این نسبت در اسم فاعل به صورت حدوثی و متغیر و در صفت مشبّهه به صورت ثبوتی و پایدار است.

### ۲-۲-۱. وجوه تمایز

شایان ذکر است که ادبا در کتب ادبی به وجوه تمایز متعددی بین اسم فاعل و صفت مشبّهه اشاره کرده اند، از جمله:

الف) ثبوت و حدوث: دلالت صفت مشبّهه بر صفت، ثبوتی است و اسم فاعل حدوثی است (غلائینی، بی تا، ص ۱۴۲).

ب) دلالت زمانی: صفت مشبّهه متضمن ثبوت و استمرار وصف در تمامی ازنمه (ماضی، حال، مستقبل) است، در حالی که اسم فاعل بر حدوث فعل در یکی از ازنمه ثلاثه دلالت دارد (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۵۸؛ غلائینی، بی تا، ص ۱۴۲).

ج) کیفیت اشتقاق: صفت مشبّهه فقط از فعل لازم مشتق می شود، در حالی که اسم فاعل از هر دو فعل

لازم و متعدی مشتق می‌گردد (مدنی، بی تا، ص ۵۹۳).

د) اضافه شدن به فاعل: اضافه شدن صفت مشبّه به فاعل خود حُسن تلقی می‌شود، درحالی که این امر در اسم فاعل جایز نیست و در صورت وقوع، اسم فاعل حکم صفت مشبّه را پیدا می‌کند.<sup>۳</sup> (ابن هشام، بی تا، ج ۳، ص ۲۰؛ مکودی، بی تا، ص ۱۹۳ تا ۱۹۴).

در کتب ادبی، به ویژه مغنی اللیب (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۵۸) و شرح نظام علی الشافیه (نظام الأعرج، بی تا، ص ۱۷۵)، به وجوه افتراق بیشتری بین این دو مقوله پرداخته‌اند.

## ۲-۲-۲. تفاوت بین ثبوت و حدوث

با توجه به تعریف ادبا از حَدَث به مثابه «وجود پس از عدم»، این مفهوم دلالت بر فعلی دارد که در زمان معینی به وقوع می‌پیوندد و سپس زائل می‌شود و دلالت بر ثبوت ندارد و به طور مستمر تکرار می‌گردد، لذا ماهیتاً ثبوت ندارد. چنانچه صاحب نظران بیان داشته‌اند: «و المراد بالحدوث أن يكون ذلك الوصف يعرض زماناً ثم يزول ثم يعرض» (جامی، بی تا، ج ۲، ص ۱۸۹).

نکته حائز اهمیت آن است که نگرش ما به یک حدث می‌تواند به دو صورت متمایز باشد:

الف) مصادر ثبوتی: در این نگرش، ذات حدث به عنوان یک وصف درونی یا خصلت ثابت برای فاعل لحاظ می‌گردد، بدون توجه به وقوع آن بر غیر. به عبارت دیگر، نفس دارا بودن آن صفت برای فاعل مورد توجه قرار می‌گیرد و ثبوت آن وصف برای او مدنظر است. برای مثال، در تعابیر «فلانی کریم است» یا «فلانی امین است»، صفات «کریم» و «امانت» به عنوان خصایص ثابت و درونی برای آن شخص در نظر گرفته می‌شوند.

ب) مصادر حدوثی: یعنی وجود بعد از عدم یعنی یک عمل در حال تولید شدن و به وجود آمدن است و از بین رفته، مجدداً به وجود آمده است. اسم فاعل نمونه‌ای از این نوع نگرش است. برای مثال، تعبیر «قد بلند شدن» بر فرآیند تدریجی بلند شدن قد دلالت دارد که متضمن مفهوم وجود پس از عدم است. در مقابل، عبارت قد بلند بودن صرفاً بر ثبوت صفت بلند قامتی برای شخص تأکید دارد و فاقد ملاحظه مفهوم حدوث و تکوین است.<sup>۴</sup>

بنابراین، در اسم فاعل، هم حدوث (وجود پس از عدم) و هم وقوع فعل بر غیر (در افعال متعدی) لحاظ می‌گردد. برای مثال، واژه «جالس» دلالت بر شخصی دارد که حالت نشستن بر او عارض شده و در



حال حاضر نشسته است. همچنین، «ضارب» به شخصی اطلاق می‌شود که عمل زدن از او صادر شده و در حال حاضر زنده است. این درحالی است که صفت مشبّهه فاقد دلالت بر حدوث و وقوع فعل بر غیر است؛ بلکه صرفاً بر ثبوت و استقرار وصف در ذات فاعل دلالت می‌کند، بدون در نظر گرفتن اینکه آیا فاعل در لحظه سخن گفتن آن وصف را اعمال می‌کند یا خیر. برای نمونه، وصف «امین» برای یک شخص، بیانگر ثبوت صفت امانت‌داری به عنوان خصلتی پایدار در اوست، خواه در آن لحظه در منزل نشسته باشد یا مشغول هر کار دیگری باشد. به همین ترتیب، «کریم» بودن یک فرد، دلالت بر ثبوت خصلت سخاوت در او دارد، حتی اگر در آن زمان خوابیده یا مشغول مطالعه باشد.

از این رو، اسناد اسم فاعل منوط به انجام فعل در زمان حاضر است؛ نمی‌توان به فرد نشسته «قائم» (ایستاده)، یا به فرد ایستاده «جالس» (نشسته) گفت. درحالی که در صفت مشبّهه، انجام فعلی در زمان حال شرط نیست، بلکه هدف اثبات وصف ثابت برای فاعل است. با این حال، از آنجا که صفت مشبّهه بیانگر خصلتی ثابت در فرد است، او قابلیت و شأنیت بروز آن وصف را در هر زمان دارا می‌باشد؛ مانند «زید فقیه» (زید دانا است)، که دلالت بر ملکه فقاقت ثابت در زید دارد، حتی اگر در آن لحظه مشغول کاری دیگر باشد.

در نتیجه، تمایز اسم فاعل و صفت مشبّهه مبتنی بر نوع نگرش به حدث است؛ اگر به نحو ثبوتی و دال بر خصلت ثابت لحاظ شود، صفت مشبّهه است و اگر به نحو حدوثی و متضمن وقوع بر غیر در نظر گرفته شود، در قالب اسم فاعل بیان می‌گردد.

با توجه به توضیحات پیشین، علت غلبه اشتقاق صفت مشبّهه از فعل لازم آشکار می‌گردد؛ زیرا صفت مشبّهه بیانگر وصف و خصلت ذاتی یک شیء است و این صفات معمولاً ملازم با خود ذات بوده و وقوع بر غیر ندارند. صفاتی نظیر زیبایی، راستگویی، شجاعت، ترسو، بلند قامتی، دانایی، مهربانی و خوش فکری، همگی بیانگر حالات ثبوتی و لازم هستند (حملای، بی‌تا، ص ۳۲؛ محمدی بامیانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۴).

در مقابل، افعال متعدی ذاتاً بر حدوث و وقوع فعل بر غیر دلالت دارند. لذا، اشتقاق مستقیم صفت مشبّهه از فعل متعدی صحیح نیست، مگر آن‌که ابتدا جنبه ثبوتی در آن لحاظ گردد.

برای مثال، فعل متعدی «رَجَمَهُ» (به او رحم کرد) دلالت بر یک عمل حدوثی دارد و لزوماً بیانگر مهربانی ذاتی فاعل نیست. اما تکرار زیاد این فعل می‌تواند منجر به ایجاد ملکه مهربانی در فاعل شود، در





این صورت، با لحاظ وصف درونی «مهربان بودن» (رَحْمٌ)، صفت مشبّهه «رحیم» ساخته می‌شود که دیگر متضمن معنای حدوث و وقوع بر غیر نیست، بلکه بر ثبوت صفت مهربانی در شخص دلالت دارد. مگر آن که ابتدا حالت ثبوتی در معنای فعل متعدی لحاظ شود و سپس صفت مشبّهه از آن ساخته شود.<sup>۵</sup>

برخی از قدما از این حالت به «تحویل معنی فعل به لازم» یا «تنزیل متعدی منزله لازم» تعبیر می‌کنند (مدنی، بی تا، ص ۲۹). همچنین گفته شده «و قد ینزل الفعل المتعدی منزلة لازم و حينئذ لا مفعول له أصلاً و تُصاغ منه صفة المشبهة» (صَبَّان، بی تا، ج ۳، ص ۵؛ جامی، بی تا، ج ۲، ص ۲۰۴).

در نتیجه، ماهیت فعل دگرگون می‌گردد؛ فعل حدوثی و متضمن صیوروت، به حالت ثبوتی و دال بر هستی تغییر می‌یابد. به عنوان مثال، تکرار فعل رحمت از سوی فاعل، وصف «مهربان شدن» (رَحْمٌ) را در او ایجاد می‌کند و سپس صفت مشبّهه «رحیم» از این فعل لازم مشتق می‌گردد.

اگرچه برخی بر این باورند که گاه مفعول فعل متعدی اهمیت پیدا نمی‌کند و ذکر نمی‌شود (ابن دمامینی، بی تا، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۸۸) و در این صورت فعل متعدی در جایگاه فعل لازم قرار می‌گیرد و امکان اشتقاق صفت مشبّهه را فراهم می‌سازد که این تعبیر دقیق نیست؛ زیرا زمانی که جنبه ثبوتی و بودنی فعل مورد نظر قرار می‌گیرد، اساساً مفعولی برای آن متصور نیست تا بخواهیم در خصوص اهمیت آن بحث کنیم. فعل «مهربانی کردن» نیازمند مفعول است، در حالی که «مهربان بودن» چنین نیست.

به عنوان نمونه، فعل «فهمیدن» متعدی بوده و نیازمند مفعول است (چه چیزی را فهمید؟)، اما «خوش فهم بودن» وصفی لازم است. به همین قیاس، «غضبناک شدن» فعلی حدوثی است، اما «خشمگین بودن» وصفی ثبوتی است و پرسش «چه چیزی را خشمگین است؟» فاقد معناست. در این موارد، فعل اساساً مفعول نمی‌پذیرد تا موضوع اهمیت آن مطرح شود.

### ۲-۲-۳. بررسی دلالت معنایی صفت مشبّهه بر دوام و استمرار

بر خلاف تصور برخی نحویان، صفت مشبّهه نه تنها بر حدوث دلالت نمی‌کند، بلکه متضمن معنای دوام و استمرار نیز نیست.<sup>۶</sup>

آلوسی با تفکیک مفهوم ثبوت از دوام، معتقد است که صفت مشبّهه صرفاً بر ثبوت وصف در موصوف

دلالت دارد، نه استمرار آن. بنابراین، تمایز بین اسم فاعل و صفت مشبّهه بر مبنای دلالت صفت مشبّهه بر دوام حدث در ذات، دیدگاهی نادرست است.<sup>۷</sup> (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۷۳).

به عنوان مثال، در عبارت «قَصَرَ الْحَشَبُ فَهُوَ قَصِيرٌ» (چوب کوتاه شد، پس آن کوتاه است)، «قصیر» صفت مشبّهه است. صدق این گزاره حتی در بازه زمانی کوتاهی که چوب شکسته و متّصف به صفت کوتاهی شده است، برقرار است.

این درحالی است که امکان دارد چند لحظه بعد با ترمیم چوب، صفت کوتاهی از بین برود. این مثال به وضوح نشان می‌دهد که صفت مشبّهه لزوماً بر دوام و استمرار وصف دلالت نمی‌کند، بلکه بر ثبوت و رسوخ آن در لحظه اتصاف تأکید دارد.

### ۲-۳-۱. توضیح دلالت معنایی صفت مشبّهه بر دوام: تأکید بر مفهوم موضوع‌له

شایان ذکر است که نفی دلالت دوام و استمرار از صفت مشبّهه، به معنای نفی مطلق این ویژگی از آن نیست؛ بلکه مقصود آن است که معنای دوام و استمرار در مفهوم موضوع‌له و تعریف ذاتی صفت مشبّهه اخذ نشده است (مدنی، بی تا، ص ۵۹۳ و ۵۹۴؛ جامی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۹).

برای تبیین این مهم، می‌توان به تعریف ماهیت انسان اشاره نمود. در تعریف مشهور «الإنسانُ حیوانٌ ناطقٌ» (انسان، حیوانی ناطق است)، نطق، عقل و قوه تفکر از مقومات و اجزای ذاتی مفهوم انسان به شمار می‌روند. این اساس، ممکن است فردی واجد وصف انسانیت باشد، اما فاقد دست و پایا مبتلا به کر و لالی باشد؛ چراکه داشتن دست و پایا عدم ابتلا به کر و لالی، خارج از حیطه معنای موضوع‌له انسان قرار دارد.

با این حال، این بدان معنا نیست که انسان ذاتاً فاقد دست و پایا است یا همواره لال خواهد بود؛ بلکه ممکن است فردی واجد این ویژگی‌ها باشد یا فاقد آن‌ها. نکته اساسی آن است که قوه تفکر و تعقل، شرط لازم و جزء لاینفک مفهوم انسان است.

در بحث صفت مشبّهه نیز وضعیت مشابهی حاکم است. در تعریف ذاتی صفت مشبّهه، معنای ثبوت و صف در موصوف ضرورتاً لحاظ شده است؛ اما دلالت بر دوام و استمرار، جزء معنای موضوع‌له آن محسوب نمی‌شود. از این رو، ممکن است صفت مشبّهه بر وصفی دلالت کند که فاقد دوام باشد، مانند اوزان «فَعْلان» و

«فَعَلِي» که غالباً دلالت بر حالات متغیر دارند. در مقابل، در برخی از اوزان صفت مشبّهه، علاوه بر معنای ثبوت، معنای دوام و استمرار نیز به طور ضمنی وجود دارد، مانند صفات «أَبْگَم» (گنگ) و «أَخَوْر» (چشم درشت) که معمولاً بر صفات پایدار دلالت می‌کنند.

## ۲-۲-۴. مبنای استدلال بر دلالت ضمنی دوام در صفت مشبّهه: اطلاق زمانی ثبوت

چون دلالت صفت مشبّهه بر ثبوت به صورت مطلق است و مقید به زمان خاصی نشده و از طرفی برخی زمان‌ها (ماضی، حال، آینده) بر یکدیگر ترجیح ندارند و نفی آن در همه زمان‌ها نیز صحیح نیست چون فرض آن است که حکم به ثبوت آن شده است، پس باید در یکی از زمان‌ها واقع شده باشد، در نتیجه صفت مشبّهه را حمل بر معنای دوام و استمرار می‌کنند به گونه‌ای که همه زمان‌ها را شامل شود اما این بدان معنی نیست که استمرار جزو ذات صفت مشبّهه باشد (مدنی، بی تا، ص ۵۹۳؛ صبان، بی تا، ج ۳، ص ۵).

به عنوان مثال: واژه «حَسَن» (نیکو) به طور وضعی دلالت بر ثبوت وصف نیکویی برای موصوف دارد، خواه این ثبوت مقید به زمان خاص یا شامل تمامی زمان‌ها باشد. عدم وجود قید زمانی در لفظ «حَسَن»، آن را در این خصوص مشترک می‌سازد. بنابراین، فهم دوام و استمرار از اطلاق زمانی مستفاد می‌گردد، مشروط بر عدم وجود قرینه صارفه. قیودی نظیر «كَانَ حَسَنًا فَفَبِح» یا «هُوَ الْآنَ حَسَنٌ فَقَط» می‌توانند این اطلاق را محدود سازند. بدین ترتیب، شمولیت زمانی ثبوت، استنتاجی عقلی از اطلاق معنایی صفت مشبّهه است، نه دلالت مستقیم صفت مشبّهه.<sup>۸</sup>

به دیگر سخن، صفت مشبّهه، به مثابه وصفی ثبوتی، دلالت مستقیمی بر زمان ندارد؛ زیرا اوصاف عارضی نیازمند تقیید زمانی اند. لذا، صفت مشبّهه برای مطلق ثبوت وضع شده و اطلاق آن، بالطبع شامل زمان‌های سه‌گانه می‌گردد.

صاحب حاشیه الصبان بیان می‌دارد: «ثبوت وصف در صاحب آن به گونه‌ای عام و بدون اختصاص به زمان خاصی است، از این رو هر سه زمان را در بر می‌گیرد. بنابراین، معنای «جمیل» آن است که صفت جمال برای آن فرد در زمان گذشته، حال و آینده ثابت است» (صبان، بی تا، ج ۳، ص ۵).

نکته حائز اهمیت آن است که دلالت ثبوتی صفت مشبّهه، به طور قطعی، اتصاف شخص به آن وصف در زمان حال را افاده می‌کند. با این حال، صفت مشبّهه ذاتاً بر استمرار آن وصف در گذشته یا آینده دلالت

ندارد. اگرچه بر اساس قاعده مشهور «الأصل في كل ثابت دوامه» (اصل در هر امر ثابتی، دوام آن است)، می توان با استناد به قرائن و شواهد موجود، ثبوت آن وصف را در تمامی ازمنه استنباط نمود (سیوطی، (ب) پی تا، ج ۲، ص ۱۹۹).

نتیجه اینکه ثبوت صفت در زمان حال برای فاعل قطعی<sup>۹</sup> است و ثبوت صفت در جمیع ازمنه از اطلاق و به دلالت عقلی به دست می آید<sup>۱۰</sup> نه خود لفظ.

اگر در تعریف صفت مشبّهه، علاوه بر ثبوت، دوام و استمرار را نیز در نظر بگیریم، با چه مشکلی روبرو خواهیم شد؟

در کتب ادبی به تفصیل آمده است که برخی از اوزان صفت مشبّهه بر دوام و استمرار دلالت می کنند، در حالی که برخی دیگر بر صفات عارضی و ناپایدار دلالت دارند. بنابراین، از این واقعیت که دوام و استمرار در برخی اوزان صفت مشبّهه وجود دارد و در برخی دیگر وجود ندارد، درمی یابیم که دوام و استمرار جزو معنای ذاتی صفت مشبّهه نیست.

به عنوان نمونه، در کتاب نحو الوافی آمده است که اگر فعل ماضی ثلاثی مجرد مکسور العین (فَعَلَّ) باشد، صفت مشبّهه آن به سه صورت می آید که تنها در یک صورت آن دوام و استمرار وجود دارد:

صورت اول: هرگاه وزن «فَعَلَّ» بر شادی، اندوه یا اموری دلالت کند که به طور عارضی بر انسان وارد شده و به سرعت از بین می روند، صفت مشبّهه بر وزن «فَعَلَّ» می آید؛ مانند: «فَرِحَ فَهُوَ فَرِحٌ».

صورت دوم: هرگاه وزن «فَعَلَّ» بر خالی بودن، پر بودن و امثال آن دلالت کند؛ یعنی اموری که عارض می شوند، تکرار می شوند و سپس از بین می روند، در این صورت صفت مشبّهه برای مذکر بر وزن «فَعْلَان» و برای مؤنث بر وزن «فَعْلَى» می آید؛ مانند: «عَطِشَ فَهُوَ عَطِشَان» یا «فَهِيَ عَطِشَى».

صورت سوم: هرگاه وزن «فَعَلَّ» بر یک امر خُلُق دلالت کند که پایدار و بادوام است؛ مانند رنگ، عیب یا زینت، در این صورت غالباً صفت مشبّهه برای مذکر بر وزن «أَفْعَل» و برای مؤنث بر وزن «فَعْلَاء» می آید؛ مانند: «حَوَرَ فَهُوَ حَوْرٌ» (حسن، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۳۸۵ تا ۳۸۷).

نتیجه: همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، در این سه حالت، تنها حالت سوم بر دوام و استمرار دلالت دارد و دو حالت دیگر بر صفاتی عارضی و زوال‌پذیر دلالت می‌کنند. بنابراین، برخی از صفات مشبّه استمرار دارند؛ مانند: «أَبْكَم» (لال مادرزاد)، «أَخْوَر» (چشم‌درشت)، «أَفْوَه» (دهان‌گشاد) و برخی دیگر استمرار ندارند؛ مانند: «ظَمَّان» (بسیار تشنه)، «عَضْبَان» (بسیار خشمگین). در نتیجه، درمی‌یابیم که دوام و استمرار جزء معنای ذاتی صفت مشبّه نیست؛ زیرا در غیر این صورت، می‌بایست در تمام اوزان آن وجود داشته باشد.

## ۲-۲-۵. صحت جملاتی مانند «هُوَ كَرِيمٌ غَدًا» و «هُوَ كَرِيمٌ أَمْسٍ» در زبان عربی

با توجه به تمایزی که میان مفهوم ثبوت و حدوث بیان شد، چنین جملاتی صحیح نیستند. زیرا صفت مشبّه بر یک حالت پایدار و «بودنی» دلالت می‌کند و با معنای حدوث و «شدن» که از قیدهای زمانی «غدا» و «امس» برداشت می‌شود، همخوانی ندارد. از این رو، در چنین مواردی گفته می‌شود: «هُوَ كَارِمٌ غَدًا وَأَمْسٍ» (او فردا و دیروز بخشنده است) که این نوع تعابیر برای اسم فاعل صحیح است.

به عنوان نمونه در حاشیه الصبان چنین آمده: «(بجلافه) أَى اسْمِ الْفَاعِلِ فَإِنَّهُ يَكُونُ لِلْمَاضِي وَالْحَالِ وَالْمُسْتَقْبَلِ كَهَذَا ضَارِبٌ أَمْسٍ أَوْ الْآنَ أَوْ غَدًا» (صبان، بی تا، ج ۳، ص ۵).

محقق رضی در خصوص اراده معنای حدوث از صفت مشبّه معتقد است: «هرگاه معنای حدوث از صفت مشبّه اراده شود، آن صفت به صیغه اسم فاعل بازگردانده می‌شود. برای مثال، در مورد واژه «حَسَن»، می‌گویی: «حَاسِنِ الْآنَ أَوْ غَدًا» (اکنون یا فردا نیکوکار است). همچنین، خداوند متعال در مورد واژه «صَيِّقٌ» هنگامی که معنای حدوث از آن قصد شده است، می‌فرماید: «وَصَائِقٌ بِهٖ صَدْرُكَ» (و سینه‌ات از آن تنگ است). این قاعده در مورد تمامی صفات مشبّه صادق است» (استرآبادی، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۴۱۴؛ ابن‌حاجب، بی تا، ج ۱، ص ۶۱۹).

فَرَّاءٌ در معانی القرآن به نقل از کشمیری، چنین می‌گوید:

هنگامی که گفته می‌شود «هُوَ طَمِعٌ»، بدین معناست که صفت طمع به عنوان یک خصلت در شخص رسوخ یافته است. اما اگر از صیغه اسم فاعل استفاده شود و گفته شود «هُوَ طَامِعٌ»، حالت حدوثی در نظر



گرفته شده است؛ یعنی آن شخص انتظار دارد که خیری از جانب شما به او برسد. به همین ترتیب، عبارت «هو سکران» زمانی به کار می‌رود که شخص به دلیل نوشیدن زیاد شراب در حالت مستی و بی خودی به سر می‌برد و این حالت به عنوان یک ویژگی ثابت در او لحاظ می‌شود (در این حالت، جنبه «شدن» و «پدید آمدن پس از نیستی» در نظر گرفته نمی‌شود). همچنین، وقتی می‌خواهیم بگوییم که کرم وصف فلان شخص است (بدون آن که به صدور فعل «کرم» از او در زمان حاضر توجه کنیم)، می‌گوییم «هو کرم». اما اگر قصد داریم به انجام فعل کرم توسط شخص در آینده اشاره کنیم، باید از اسم فاعل «کارم» استفاده کنیم.

(کشمیری، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۱۶۱).

ابوحیان نیز در تفسیر آیه: «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ» (هود/۱۲)، می‌گوید: علت اینکه خداوند متعال در توصیف رسول اکرم ﷺ از واژه «ضائق» به جای «صَیِّق» استفاده کرده است، اشاره به این نکته است که «ضائق» دلالت بر حالت حدوثی و عارضی دارد، در حالی که «صَیِّق» بیانگر وصفی ثبوتی است. پیامبر اکرم ﷺ دارای سعه صدر فراوانی بودند و اگر هم دچار دل‌تنگی می‌شدند، این حالت به صورت مقطعی و عارضی بود. اما اگر از تعبیر «صَیِّق» استفاده می‌شد، مفهوم آن ثبوت این وصف برای پیامبر ﷺ بود. سایر صفات مشبّهه نیز به همین صورت هستند؛ برای مثال، وقتی گفته می‌شود فلانی «سید» یا «جواد» است، این دو صفت به عنوان اوصاف ثابت برای او در نظر گرفته می‌شوند؛ اما اگر بخواهیم بگوییم که این حالت اکنون برای او پدید آمده و عارض شده است، از اسم فاعل «سائد» و «جائد» استفاده می‌کنیم.

(ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۶، ص ۱۲۹).

### ۲-۳. تمایز صفت مشبّهه از صیغه مبالغه

بادر نظر گرفتن تفاوت‌های ذکر شده میان اسم فاعل و صفت مشبّهه و با توجه به اینکه صیغه مبالغه در

واقع همان اسم فاعل است با تأکید بر کثرت وقوع فعل، می‌توان تفاوت میان صفت مشبّهه و صیغه مبالغه را نیز بر مبنای ثبوت و حدوث تبیین نمود. در صیغه مبالغه، کثرت انجام فعل به صورت حدوثی و تجدید شونده در لحظه، لحاظ می‌گردد، حال آن‌که در صفت مشبّهه، همان‌گونه که بارها اشاره شد، بر ثبوت و «بودن» وصف تأکید می‌شود.

شایان ذکر است که در بسیاری از موارد، هر صفتی پیش از آن‌که به صورت ملکه و خصلت پایدار در فرد نهادینه شود، ابتدا به شکل صیغه مبالغه بروز می‌یابد. به عنوان مثال، انسانی که مکرر فعل «رحمت» از او سر می‌زند، به تدریج ملکه رحمت و مهربانی درونی در او شکل می‌گیرد که همان خصلت باطنی رحمت است.

نکته قابل توجه آن است که اسم فاعل و صیغه مبالغه معمولاً دلالت بر حدوث فعل در لحظه دارند؛ به عنوان مثال، نمی‌توان به شخصی که نشسته است گفت: «أنت قائم» (تو ایستاده‌ای). با این حال، مشاهده می‌شود که بسیاری از صیغه‌های مبالغه برای اوصافی به کار می‌روند که در لحظه سخن گفتن، موصوف به آن فعل یا صفت نیست. برای نمونه، اوصافی که برای خداوند به کار می‌روند، مانند: «غفار» (بسیار آمرزنده) و «رزاق» (بسیار روزی دهنده)، یا لقبی مانند: «سجّاد» برای امام زین العابدین علیه السلام که می‌دانیم لحظاتی بر ایشان می‌گذشت که مشغول کاری غیر از سجده بودند؛ اما با این وجود همواره به این لقب خوانده می‌شدند.

حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا در چنین مواردی، عرب از صیغه مبالغه به صورت مجازی استفاده می‌کند، یا اینکه جنبه «بودنی» و ثبوت وصف را در نظر گرفته و در نتیجه، این کلمات دیگر صیغه مبالغه محسوب نمی‌شوند؛ بلکه صفت مشبّهه هستند؟

در پاسخ، دو رویکرد قابل طرح است:

### الف. رویکرد اول: دلالت ضمنی بر ثبوت (تحول به صفت مشبّهه)

می‌توان گفت در این موارد، گوینده جنبه بقا و رسوخ وصف در موصوف را مدنظر قرار داده است. بدین ترتیب، «سجّاد» به کسی اطلاق می‌شود که کثرت سجده، سجده کردن را به خصلت او بدل کرده است؛ هرچند در لحظه خطاب، مشغول سجده نباشد، اما این صفت در او ثابت است و هر زمان شأنت بروز آن را دارد. عباس حسن نیز معتقد است که اسم مبالغه غالباً دال بر حدوث است، اما گاهی دلالت بر دوام از آن اراده می‌شود و در این صورت، با حفظ صیغه، به صفت مشبّهه تبدیل می‌گردد.<sup>۱۲</sup>



### ب. رویکرد دوم: تأکید بر کثرت حدوثی (حفظ معنای صیغه مبالغه)

رویکرد دقیق تر آن است که در این موارد، هم چنان صیغه مبالغه با تأکید بر کثرت حدوثی فعل مدنظر باشد. این رویکرد در مورد صفات خداوند کاملاً قابل دفاع است؛ زیرا «عَفَّار» دلالت بر صدور مستمر مغفرت الهی در هر لحظه دارد و «رَزَّاق» بیانگر رساندن روزی دائمی به بندگان است.

در مورد صفات بندگان، مانند «سَجَّاد»، اطلاق صیغه مبالغه می تواند تأکید بر کثرت وقوع فعل سجده و رسوخ آن در وجود امام علیه السلام باشد، نه صرفاً بیان ثبوت یک خصلت.

بنابراین، اطلاق لقب «سَجَّاد» بر امام زین العابدین علیه السلام به این معناست که ایشان بسیار اهل سجده بودند و سجده کردن به قدری با زندگی ایشان عجین شده بود که گویی در هر لحظه مشغول سجده هستند. این تعبیر، نوعی مبالغه در بیان کثرت سجده های حضرت است، به این صورت که شدت مداومت ایشان بر سجده، حالتی دائمی را تداعی می کند. در شرح حالات ایشان آمده است که هرگاه نعمتی از جانب خداوند را به یاد می آوردند، به سجده می افتادند و این خود بیانگر معنای حدوث و تجدد این عمل در لحظات مختلف زندگی امام علیه السلام است.

### ۳. بیان دو شاهد قرآنی

#### ۳-۱. شاهد اول:

تحلیل واژه «مُتَّقِينَ» در آیه «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ» (حجر/۴۵) و نقد کلام فخر رازی.

فخر رازی معتقد است که منظور از «متقین» در این آیه، کسانی هستند که از شرک اجتناب ورزند. وی این معنا را به نقل از بسیاری از صحابه و تابعین آورده و اظهار داشته که روایاتی نیز در تأیید این نظر وجود دارد.

ایشان در ادامه تفسیر می گوید: «مُتَّقِي» به کسی اطلاق می شود که یک بار تقوا پیشه کند، همان گونه که «ضارب» به کسی گفته می شود که یک بار بزند و «قاتل» به کسی که یک بار مرتکب قتل شود. از نظر وی، برای صدق وصف، انجام تمام انواع تقوا شرط نیست، بلکه صرف تحقق ماهیت تقوا کافی است. وی این استدلال را با قاعده اصولی دلالت امر بر عدم وجوب تکرار مأمور به تقویت می کند.

بر اساس این استدلال، ظاهر آیه اقتضا می کند که «جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ» نصیب هر کسی شود که حتی از یک



گناه پرهیز کرده باشد. با این حال امت اسلامی بر این اجماع دارد که در خصوص گناه کفر، استمرار وصف ایمان (و نفی شرک) شرط بهشتی بودن است. بنابراین، به زعم فخر رازی، حکم «جَنّات و عُیون» برای تمامی کسانی که شهادتین را بر زبان جاری می‌کنند، ثابت است؛ هر چند مرتکب معاصی دیگر باشند. پس با این بیان ثابت میشود که حکم «جَنّات عُیون» برای تمامی گویندگان «لا اله الا الله محمد رسول الله» ثابت است، هر چند که اهل معصیت باشند و این خود بیانی روشن است (فخر رازی، بی تا، ج ۱۹، ص ۱۹۱ و ۱۹۲).

مقتضای کلام فخر رازی آن است که آیه شریفه شامل مرتکبین تمامی گناهان کبیره هلاک کننده که در قرآن کریم بر استحقاق آتش برای آن‌ها تصریح شده است نیز می‌گردد، به شرط آن که از شرک اجتناب ورزیده باشند.

منشأ مغالطه فخر رازی در عدم تفکیک اسم فاعل و صفت مشبّه نهفته است. صفت مشبّه دلالت بر ثبات و دوام وصف دارد و تقوا در اینجا باید به صورت یک خصلت راسخ در فرد درآمده باشد، نه صرفاً یک عمل منفرد.

جواب علامه طباطبایی در پاسخ به سخن فخر رازی: هر کس که با کلام خداوند متعال آشنایی داشته و در آن تدبیر کند، تردید نخواهد کرد که قرآن کریم چنین افرادی را متقی نمی‌داند و در زمره پرهیزکاران به شمار نمی‌آورد. به ویژه آن که عنوان «متقین» از عناوین پرکاربرد در قرآن کریم است که در موارد متعددی به صراحت به بهشت بشارت داده شده‌اند و شاید در حدود بیست موضع، آنان به اجتناب از محرمات توصیف شده‌اند. در احادیث نیز متقین به چنین افرادی تفسیر شده‌اند.

علاوه بر این، صرف صحت اطلاق یک وصف، ملاک نام‌گذاری به آن اسم نیست؛ به این معنا که صرف اطلاق کلمه «متقی» به کسی که یک بار از محرمات اجتناب کرده، متفاوت از اطلاق اسم «متقی» به چنین شخصی است. کسی به وصف «مؤمن»، «محسن»، «قانت»، «مخلص» و «صابر» و به ویژه اوصافی که در آن‌ها معنای بقا و استمرار نهفته است، نامیده نمی‌شود مگر آن که وصف مذکور در او استقرار و دوام داشته باشد و اگر سخن فخر رازی در مورد «متقین» صحیح باشد، باید در مورد «طاغین»، «فاسقین»، «مفسدین»، «مجرمین»، «غاوین» و «ضالین» که در قرآن کریم وعده آتش به آنان داده شده نیز صادق باشد؛ حال آن که صدق آن، تناقض آشکاری است که نظام کلام الهی را به کلی مختل می‌سازد.

بنابراین واژه «متقین» در این آیه، اگرچه به صورت اسم فاعل به کار رفته است، اما در معنای صفت مشبّهه است؛ یعنی متقی کسی است که صفت تقوا برای او ثابت باشد. در نتیجه، واژه «متقین» از مصدر ثبوتی «باتقوا بودن» ساخته شده است، نه از مصدر ثلاثی مزید «اتقاء» به معنای «پرهیز کردن». شاهد این ادعا، استعمال عرب است: «لَا يَقُولُ الْعَرَبُ لِمَنْ يَتَّقِي ذَنْبًا هُوَ مُتَّقٍ بَلْ يَقُولُ لِمَنْ يَتَّقِي الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (کشمیری، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۱۶۲).

پس حقیقت مطلب آن است که آیه شریفه شامل کسانی است که ملکه تقوا، ورع و پرهیز از محرمات الهی در دل هایشان جایگزین شده باشد. تنها چنین کسانی هستند که سعادت و بهشت برای آنان حتمی است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۲، ص ۱۷۲).

در کتاب مبادی العربیه نیز آمده است:

كَلَّ اسْمُ فَاعِلٍ أَوْ مَفْعُولٍ لَمْ يَقْصِدْ مِنْهُ مَعْنَى الْحَدُوثِ فَهُوَ أَيْضًا صِفَةٌ مَشْبَهَةٌ وَأَنْ كَانَ عَلَى وَزْنِ فَاعِلٍ أَوْ مَفْعُولٍ كَقَوْلِكَ «طَاهَرَ الْقَلْبَ» وَ«مَعْتَدِلَ الْقَامَةَ» وَ«مَحْمُودَ الْمَقْاصِدَ»، تَبْنَى الصِّفَةَ الْمَشْبَهَةَ مِنْ غَيْرِ الثَّلَاثِيِّ قِيَاسًا عَلَى وَزْنِ اسْمِ الْفَاعِلِ مِنْهُ نَحْوُ «مَعْتَدِلٌ» وَ«مُسْتَقِيمٌ» وَ«مَطْمَئِنٌّ» (شرتونی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۸؛ برکات، بی تا، ج ۳، ص ۵۳۳ و ۵۳۴).

بنابراین، مهم‌ترین معیار برای تشخیص صفت مشبّهه از اسم فاعل، توجه به معنا است؛ اگر واژه بر ثبوت و پایداری وصف دلالت کند، صفت مشبّهه است و اگر بر حدوث و تجدّد آن اشاره داشته باشد، اسم فاعل خواهد بود. این دیدگاه که برخی نشانه‌های تشخیص را محدود به قرائن لفظی (مانند اضافه شدن اسم فاعل به فاعل خود) یا قرائن معنوی (مانند صفات خداوند) می‌دانند، جامع و کامل به نظر نمی‌رسد.<sup>۱۳</sup>

البته سیوطی معتقد است که در چنین مواردی، با اسم فاعل به گونه‌ای رفتار می‌شود که گویی صفت مشبّهه است، وگرنه در حقیقت، صفت مشبّهه محسوب نمی‌شود (سیوطی، (ب) بی تا، ج ۳، ص ۲۱۲).

### ۲-۳. بررسی معنای واژگان «الرحمن» و «الرحیم» در آیه شریفه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

واژگان «الرحمن» و «الرحیم»، هر دو از صفات والای خداوند متعال و مشتق از ریشه «رحمت»

هستند. با این حال، میان این دو صفت تفاوت ظریفی وجود دارد. «الرحمن» صیغه مبالغه است و بر فزونی و گستردگی بی حد و حصر رحمت الهی دلالت می‌کند؛ همان‌گونه که وزن «فَعْلان» در زبان عربی بیانگر فراوانی و سرشاری است، مانند واژه «غضبان» که به معنای «بسیار خشمگین» است. بنابراین، «الرحمن» مبدأ رحمت سرشار و فراگیر خداوند را به تصویر می‌کشد.

در مقابل، «الرحیم» صفت مشبّه است که بر پایداری و ثبات رحمت الهی اشاره دارد. این صفت، با توجه به ساختار خاص خود، بیانگر مبدایی است که رحمتی ثابت و راسخ دارد. این رحمت، از نظر گستردگی کمی، به پایه رحمت رحمانی نمی‌رسد و همان رحمت ویژه‌ای است که تنها بر مؤمنان و نیکوکاران ارزانی می‌شود: «... وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (أحزاب/۴۳). چنان‌که در روایتی از امام صادق ع آمده است: «الرَّحْمَنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ وَ الرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۲).

بنابراین، «الرحمن» نمایانگر خدایی است که رحمت فراگیرش تمامی هستی و همه موجودات، اعم از مؤمن و کافر، دنیا و آخرت را در بر می‌گیرد؛ رحمتی بی‌انتهای، همچون آفتابی که بر همگان می‌تابد و بارانی که بر هر سرزمینی می‌بارد: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف/۱۵۶)، «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً» (غافر/۷)، «وَبِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (مجلسی، ۱۴۲۳، ص ۶۰). چنین رحمتی در تقابل با غضب الهی نیست، بلکه غضب نیز می‌تواند از مظاهر آن باشد؛ چنان‌که در زیارت جامعه کبیره آمده است: «وَعَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَا يَتَكَبَّرُ غَضَبُ الرَّحْمَنِ» (همان، ص ۳۰۰)؛ زیرا اگر در مقابل غضب خداوند باعث خروج غضب از پوشش رحمت رحمانیه و تقیید رحمت مطلقه خداوند خواهد بود.

اما «الرحیم» خدایی است که رحمتی خاص برای مؤمنان دارد و این رحمت در مقابل غضب او قرار می‌گیرد. توفیق یاری و شناخت معارف الهی، انجام اعمال شایسته، دستیابی به مقامات بهشتی و کسب رضوان الهی، از جلوه‌های بارز رحمت رحیمیه به شمار می‌آیند (جوادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۸۰).

پرسش: چرا واژه «رحمان» با وجود هم‌وزن بودن با یکی از اوزان صفت مشبّه «فَعْلان» به عنوان صفت مشبّه شناخته نمی‌شود؟

توضیح آن‌که، «رحمان» دلالت بر رحمت بی‌کران و فراگیر خداوند دارد که تمامی مخلوقات، اعم از دوست و دشمن، را شامل می‌شود. صیغه مبالغه، بر معنای حدوث و تکرار لحظه به لحظه یک فعل یا صفت تأکید

دارد. در مورد رحمت الهی، اگر این فیض حتی برای آئی از مخلوقات دریغ شود، هستی آنها به نیستی خواهد گرایید. این مفهوم با معنای مبالغه سازگار است.

در مقابل، اگر «رحمان» را صفت مشبّهه تلقی کنیم، صرفاً بیانگر آن خواهد بود که رحمان بودن یکی از صفات ثابت خداوند است. در این صورت، تحقق فعلی این صفت در هر لحظه لازم نخواهد بود، بلکه صرفاً شأنیت رحمت و فیض رساندن از سوی خداوند مطرح می‌شود. این درحالی است که می‌دانیم قطع لحظه‌ای این رحمت عام و فراگیر، نابودی تمام موجودات را در پی خواهد داشت؛ بنابراین، معنای حدوئی برای «رحمان» مناسب‌تر است.

شایان ذکر است که وزن «فَعْلان» در زبان عربی برای صیغه مبالغه نیز به کار می‌رود (مطلوب، بی‌تا، ص ۵۸۳).

در مقابل، واژه «رحیم» بیانگر صفتی ثابت در خداوند است که همان مهربانی ویژه او نسبت به مؤمنان است. درحالی که رحمت عام «رحمانیت» به صورت لحظه‌به‌لحظه و مستمر بر تمام موجودات نازل می‌شود، «رحیم» صرفاً بر وجود این صفت خاص در خداوند دلالت دارد و لزوماً به معنای نزول آن در هر لحظه نیست. اگرچه ممکن است از شواهد و قرائن خارجی اثبات شود که رحمت خاص خداوند نیز همواره شامل حال مؤمنان می‌گردد، اما کلمه «رحیم» در ذات خود در مقام بیان این استمرار نیست، بلکه صرفاً بر دارا بودن این صفت توسط خداوند تأکید دارد (جامی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۰۴).

در تفسیر آلاء الرحمن چنین آمده است:

«قوله: «الرحيم» صفة مشبهة تُؤخذ بهذه الصيغة من المعاني الثابتة كالسجایا والأخلاق فتدل على ثبوت الرحمة ودوامها لله كدوام السجایا والأخلاق للبشر ولزومها، ولا يمتنع أخذ الصفة المشبهة بهذه الصيغة من الوصف المتعدى بحسب وضعه لأنه قد يجعل لازماً بتضمنينه معنى السجية والخلق فيؤول إلى معنى فعل بضم العين» (بلاغی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۴).

## نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث مطرح شده، تمایز اساسی میان اسم فاعل، صفت مشبّه و صیغه مبالغه، مبتنی بر مفهوم ثبوت و حدوث است، نه صرفاً دوام و استمرار.

هنگامی که در واژه‌ای جنبه ثبوتی و پایداری یک وصف مدنظر قرار گیرد، آن واژه صفت مشبّه تلقی می‌شود، حتی اگر از نظر ساختاری مشابه اسم فاعل یا صیغه مبالغه باشد. برای نمونه، کاربرد کلمه «عالم» به معنای دارنده علم، بر ثبوت صفت علم برای آن فرد دلالت دارد، خواه این علم در لحظه کنونی بروز داشته باشد یا خیر. در مقابل، اگر حالت حدوثی و پیدایش وصف پس از عدم آن مورد توجه باشد، واژه به تناسب، اسم فاعل یا صیغه مبالغه خواهد بود.

همچنین، مشخص گردید که جوهره اصلی صفت مشبّه، جنبه ثبوتی آن است. اگرچه در برخی از اوزان صفت مشبّه، معنای دوام و استمرار نیز مستفاد می‌گردد، اما این استمرار جزء معنای ذاتی و موضوع‌له صفت مشبّه محسوب نمی‌شود.

علاوه بر این، روشن شد که بسیاری از واژگان در قرآن کریم، با وجود ظاهر اسم فاعلی، در واقع حامل معنای ثبوت هستند و نه حدوث. از این رو، در ترجمه آیات قرآن، دقت نظر و عدم اکتفا به ظاهر الفاظ ضروری است.

همچنین، تبیین گردید که در صفت مشبّه، ثبوت وصف برای فاعل در زمان حال قطعی است و شمول آن بر تمامی ازمنه، از اطلاق کلام و به دلالت عقل استنباط می‌گردد، نه از خود لفظ.

نظر به اینکه صیغه مبالغه در حقیقت همان اسم فاعل است که با تأکید بر کثرت وقوع فعل همراه است، تمایز میان صفت مشبّه و صیغه مبالغه نیز بر پایه ثبوت و حدوث استوار است. در صیغه مبالغه، کثرت انجام فعل به صورت حدوثی و تجدیدشونده در هر لحظه مورد توجه قرار می‌گیرد، در حالی که در صفت مشبّه، همان‌طور که پیش‌تر تأکید شد، بر ثبوت و «بودن» وصف تأکید می‌شود.

در نهایت، می‌توان گفت که هر صفتی پیش از آن‌که به صورت ملکه و خصلت پایدار در فرد تثبیت شود، ابتدا در قالب صیغه مبالغه ظهور می‌یابد. به عنوان مثال، تکرار فعل «رحمت» از سوی یک فرد، به تدریج منجر به شکل‌گیری ملکه رحمت و مهربانی درونی در او می‌گردد که همان خصلت باطنی رحمت است.

## ❁ بی نوشت

۱. «والمراءد بالحدوث أن يكون ذلك الوصف يعرض زماناً ثم يزول ثم يعرض كقولك: تضارب وتشاعر والذاهب وإنما يصح فيمن يحدث له هذه الصفات هذا هو الأصل» (جامی، بی تا، ج ۲، ص ۱۸۹؛ نهر، هادی ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۸۹۴).

۲. در شرح ملا جامی آمده: «(بمعنى الحدوث) يعنى بالحدوث، تَجَدَّدَ وجودُه له وقيامُه به مقيِّدًا بأحد الأزمنة الثلاثة». و قوله: (بمعنى الحدوث) يَخْرُجُ الصفة المشبهة؛ لأنَّ وضعها على أن تَدُلَّ على معنى ثابت «يعنى با قيد حدوث، صفت مشبهه را خارج كرد، زیرا دلالت صفت مشبهه بر صفت به صورت ثبوتی است بنا براین وقتى مى گوئيم: كريم اى: ثَبَّتَ له الكرمُ وليس معناه أنه حَدَثَ له، مثلاً: الحَسَنَ موضوعٌ لمن قام به الفعل بمعنى الثبوت؛ لأنَّ كونَ زيدٍ حسنًا يكون ثابتًا لا مُتَجَدِّدًا فلو قُصِدَ بها الحدوثُ رُدَّتْ إلى صيغة اسم الفاعل ألا ترى أنك تقول: زيدٌ حَسَنٌ بمعنى أن هذه الصفة ثابتة له فإن قُصِدَ الحدوثُ قلت: زيدٌ حاسِنٌ الآن أو غداً وكذلك قيل: في لفظ صَيِّقٍ لما قُصِدَ الحدوثُ ضائِقٌ قال الله تعالى: وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ (هود/۱۲) وهذا مَطْرِدٌ في كلِّ صفة مشبهة (جامی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۰).

۳. «يُستحسن إضافة الصفة المشبهة إلى فاعلها، مثل: «التَّمَلُّ سَرِيعُ المَشْيِ»... أما اسم الفاعل فلا يُضاف إلى فاعله إلا إذا أُريدَ به الثبوتُ فَيَتَحَوَّلُ عند ذلك إلى صفة مشبهة»، (بابی، بی تا، ج ۱، ص ۵۷۸).

۴. چنانکه در شرح فطر الندی... آمده: «يَجِبُ أن تَعْلَمَ أن اسمَ الفاعل يَدُلُّ على ذاتِ حَصَلَ منها حَدَثٌ مع الدلالة على أن هذا الحدَثُ قد حَدَثَ بعد أن لم يكن، فضايرٌ وأكلٌ وشاتمٌ، كلٌّ واحدٌ من هذه الأسماء يَدُلُّ على ذاتِ وَقَعٍ منها الحدَثُ - وهو الضَّرْبُ والأكلُ والشتمُ - بعد أن لم يكن، وأن الصفة المشبهة تَدُلُّ على ذاتِ حَدَثٍ ثابتٍ لها، فنحو شجاعٍ وكريمٍ: الصفة المشبهة تَدُلُّ على ثبوتِ حَدَثٍ لذاتِ، فإذا قلت: «زيدٌ شجاعٌ» أو قلت: «زيدٌ جميلٌ» كان معنى ذلك إثباتُ الشجاعة أو الجمال لزيدٍ واستمرارُ الشجاعة أو الجمال في جميع أوقاتِ وجودِ زيدٍ، ولا تَدُلُّ على الحدوثِ ولا التجدُّدِ والدليلُ على ذلك أنك إذا أردتِ الدلالة على الحدوثِ حَوَّلْتَ الصفة المشبهة إلى صيغة اسم الفاعل، فتقول في «زيدٌ حَسَنٌ»: «زيدٌ حاسِنٌ» تُريدُ أن الحَسَنَ حَدَثَ له بعد أن لم يكن وتقول في «زيدٌ صَيِّقٌ صدره»: «زيدٌ ضائِقٌ صدره» وقال الله تعالى: «وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ» لما أريدَ أن الصَيِّقَ حَدَثَ بعد أن لم يكن؛ فلو كانت صيغتها تَدُلُّ على الحدوثِ لما حَوَّلْتَ إلى صيغة أخرى» (ابن هشام، بی تا، ص ۳۰۸).

۵. (الصفة المشبهة) لاتبنى إلا من لازم، أو متعدّد يجعل كاللّازم، بأن يقتصروا في معناه على مجرّد الثبوت، لك- الأكل من الأكل. (الأكل: أي الذي ثبت له الأكل، لا الذي يأكل الشيء) (فسوى فارسى، ۱۴۲۳، ص ۷۰).

۶. در کتاب الأطول شرح تلخیص مفتاح العلوم آمده: «...بخلاف الصفة المشبهة، فيُقَصَّدُ به وضعًا مطلقًا

الثبوت، و بمعونة القرينة الدوام و لا يقصد الحدوث أصلاً»، (ابن عربشاه، ١٤٢٣، ج١، ص ٤٥٢).

٧. ألوسى در روح المعانى مى گوید: «القول بأنّ الصفة المشبهة تدلّ على الثبوت فلا يقتضى نفي ذلك نفي أصله كما قيل في المصدر مغالطة نشأت من عدم معرفة معنى الثبوت في الصفة فإنّ المراد به أنها لا تدلّ على تجدد وحدوث لأنها تدلّ على الدوام»، (ألوسى، ١٤١٥، ج٨، ص ٧٣).

٨. محقق رضى مى گوید: «و الذي أرى: أنّ الصفة المشبهة، كما أنها ليست موضوعة للحدوث في زمان، ليست، أيضاً، موضوعة للاستمرار في جميع الأزمنة، لأنّ الحدوث والاستمرار قيدان في الصفة ولا دليل فيها عليهما، فليس معنى «حسن» في الوضع إلا ذو حُسن سواء كان في بعض الأزمنة أو في جميع الأزمنة، ولا دليل في اللفظ على أحد القيدين، فهو حقيقة في القدر المشترك بينهما، وهو الاتصاف بالحُسن، لكن لما أُطلق ذلك، ولم يكن بعض الأزمنة أولى من بعض، ولم يُجز نفيه في جميع الأزمنة، لأنك حكمت بثبوتها فلا بدّ من وقوعه في زمان، كان الظاهر ثبوته في جميع الأزمنة إلى أن تقوم قرينة على تخصيصه ببعضها، كما تقول: كان هذا حسناً ففُبح أو: سيصير حسناً، أو: هو الآن حَسَن فقط، فظهوره في الاستمرار ليس وضعياً؛ [على ما ذكرنا، بل بدليل العقل، و ظهوره في الاستمرار عقلاً، هو الذي غرّه، حتى قال: مشتق لمن قام به على معنى الثبوت]»، (استرآبادى، ١٣٨٣، ج٣، ص ٤٣١ و ٤٣٢؛ نهر، ١٤٢٩، ج٢، ص ٩٣٢).

٩. سيوطى مى گوید: «الصفة المشبهة باسم الفاعل تُفارقُه في أنها لا تُوجد إلاّ حالاً... لكونها صفة دالة على الثبوت والثبوت من ضرورته الحال»، (سيوطى، الف (بى تا)، ج٣، ص ٤٩).

١٠. «لأنها لمّالم تدلّ على التجدد ثبت لها الدوام بمقتضى العقل إذ الأصل في كل ثابتٍ دوامه»، (صنّان، بى تا، ج٣، ص ٥)؛ در كتاب مواهب الفتح آمده: «وقد علّم مما ذكرنا أنّ الدوام بالسياق، والقرينة الموجبة لذلك، وإلاّ فأصل الدلالة مطلق الثبوت»، (ابن يعقوب مغربى، ١٤٢٣، ج١، ص ٣١٧).

١١. فيتوى نيز در مصباح المنير چنين مى گوید: «قال الزمخشري وتدلّ الصفة على معنى ثابتٍ فإنّ قَصَدَت الحدوث قلت حاسنٌ الآن أو غداً وكارمٌ وطائِلٌ فى كريمٍ و طويلٍ ومنه قوله تعالى «و ضائقٌ به صدرى». قال السخاوى إنّما عدلوا بهذه الصفات عن الجزيان على الفعل لأنهم أرادوا أن يصفوا بالمعنى الثابت فإذا أرادوا معنى الفعل أتوا بالصفة جارية عليه فقالوا طائِلٌ غداً كما يقال يطولُ غداً وحاسنٌ الآن كما يقال يحسنُ الآن وكذلك قوله «إنك ميتٌ» لأنه أريد الصفة الثابتة أى إنك من الموتى وإن كنت حياً كما يقال إنك سيّدٌ فإذا أريد أنك ستَموتُ أو ستَسودُ قيل مائتٌ وسائِدٌ ويُقال فلانٌ جوادٌ فيما استقرّ له وثبت ومريضٌ فيما ثبت له ومارضٌ غداً وكذلك غَضبانٌ وغاضِبٌ وقَبِيحٌ وقابِحٌ... و كريمٌ فإذا جَوَزْتَ أن يكون منه كَرَمٌ قلت كارمٌ». (فيتوى، بى تا، ج٢، ص ٦٩٠).

١٢. «عَرَفْنَا أَنَّ اسْمَ الْفَاعِلِ يَدُلُّ - غَالِبًا - هُوَ وَصِيغُ الْمَبَالِغَةِ، عَلَى الْحَدُوثِ وَ عَدَمِ الدَّوَامِ وَ عَرَفْنَا طَرِيقَةَ صَوْغِهِ... لَكِنْ قَدْ يِرَادُ مِنْهُ النَّصُّ عَلَى الثَّبُوتِ وَ الدَّوَامِ مَعَ قِيَامِ قَرِينَةٍ تَدُلُّ عَلَى هَذَا، فَيَصِيرُ صِفَةً مُشْبِهَةً» (حسن عباس، ١٣٦٧، ج ٣، ص ٢٦٤).

١٣. المهم أن يدُلَّ اسم الفاعل على أمرين: الأول الفعل الماضي الثلاثي المتصرف الثاني أن يدُلَّ على معنى حادث أي: جديد وغير دائم، وإذا دلَّ على معنى ثابت فيجبُ تغييرُ صيغته التي تدُلُّ على الحدوث إلى ما يدُلُّ على الثبوت، فنقول: كريم، بخيل... أو بإدخال قرينة تدُلُّ على الثبوت وهذه القرينة قد تكون لفظية كإضافة اسم الفاعل إلى فاعله، مثل: «لي أخ شارفُ الخلق راجحُ العقل» والأصل: راجحُ عقله، شارفُ خلقه، لأن الإضافة تُخرجه من صيغة اسم الفاعل إلى الصفة المشبهة من غير تغيير في لفظه و يتحوَّل من معنى الحدوث إلى معنى الثبوت، وقد تكون القرينة معنوية كقوله تعالى: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ فَاللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» فِي الْمَاضِي وَ الْحَاضِرِ وَ الْمُسْتَقْبَلِ وَ فِي هَذَا قَرِينَةٌ مَعْنَوِيَّةٌ تَدُلُّ عَلَى الثَّبُوتِ... مِثْل: «الْقَمَرُ مُسْتَدِيرٌ الْوَجْهَ» فَكَلِمَةُ «مُسْتَدِيرٌ» تَدُلُّ عَلَى صِفَةٍ ثَابِتَةٍ فِي سَطْحِ الْقَمَرِ أَيْ فِي وَجْهِهِ، وَ مِثْل: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْتَ مُنْقِذُ الْمَظْلُومِ وَ مُسَاعِدُ الْمُقْهَرِ»، فَالْصِّفَةُ الْمُنْسُوبَةُ إِلَى الْخَالِقِ هِيَ صِفَاتٌ دَائِمَةٌ بِقَرَائِنٍ مَعْنَوِيَّةٍ، (بابتي، بي تا، ج ١، ص ١١٦).



## ❁ فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. ابن حاجب، عثمان بن عمر، (بی تا)، **الإيضاح في شرح المفصل**، محقق: عبد الله، ابراهيم محمد، دمشق، دار سعد الدين.
۲. ابن دماميني، محمد بن ابى بكر، (بی تا)، **شرح الدماميني على معنى اللبيب**، تصحيح و تعليق: عنايه، احمد عزو، بيروت، مؤسسة التاريخ العربى.
۳. ابن عربشاه، ابراهيم بن محمد، (۱۴۲۳ق)، **الأطول شرح تلخيص مفتاح العلوم**، بيروت، دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون.
۴. ابن هشام، عبد الله بن يوسف (بی تا)، **أوضح المسالك الى ألفية ابن مالك**، محقق: عبد الحميد، محيى الدين، بيروت، المكتبة العصرية.
۵. ابن هشام، عبد الله بن يوسف، (بی تا)، **شرح قطر الندى**، قاهره، بی تا.
۶. ابن هشام، عبد الله بن يوسف، (بی تا)، **معنى اللبيب**، چاپ چهارم، قم، کتابخانه حضرت آيت الله العظمي مرعشي نجفي.
۷. ابن يعقوب مغربى، احمد بن محمد، (۱۴۲۳ق)، **مواهب الفتح فى شرح تلخيص المفتاح**، بيروت، دار الكتب العلمية.
۸. ابوحیان، محمد بن يوسف، (۱۴۲۵ق)، **البحر المحيط فى التفسير**، محقق: جميل، صدقى محمد، بيروت، دار الفكر.
۹. استر آبادى، رضى الدين، محمد بن حسن، (۱۳۸۴ش)، **شرح الرضى على الكافية (ابن حاجب)**، تهران، مؤسسه الصادق للطباعة و النشر.
۱۰. آلوسى، محمود بن عبد الله، (۱۴۱۵ق)، **روح المعاني فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني**، گرد آورنده: شمس الدين، سناء بزيغ، بيروت دار المكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون.
۱۱. بابتي، عزيزه فوال، (بی تا)، **المعجم المفصل فى النحو العربى**، بيروت، دار الكتب العلمية.
۱۲. بركات، ابراهيم، (بی تا)، **النحو العربى**، قاهره، دار النشر للجامعات.
۱۳. بلاغى، محمد جواد، (بی تا)، **آلاء الرحمن فى تفسير القرآن**، محقق: بنياد بعثت، قم، واحد تحقيقات اسلامى، وجدان.
۱۴. جامى، عبد الرحمن، (بی تا)، **شرح ملاحامى على متن الكافية**، محقق: مصطفى، على محمد، بيروت،

دار احیاء التراث.

۱۵. جمالی، مصطفی، (۱۳۹۷ش)، *معنی الفقیه: علم صرف در مسیر اجتهاد*، چاپ دوم، قم، دار الفکر.
۱۶. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۷ش)، *تسنیم، تحقیق و ویرایش: اسلامی، علی، چاپ هفتم، قم، ثامن الحجج علیّه*.
۱۷. حسن، عباس، (۱۳۶۷ش)، *النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة والحیة اللغویة المتجددة*، چاپ دوم، تهران، ناصر خسرو.
۱۸. حملاوی، احمد، (بی تا)، *شذذ العرف فی فن الصرف*، محقق: قاسم، محمد احمد، بیروت، المكتبة العصرية.
۱۹. راضی، فخر الدین محمد بن عمر، (بی تا)، *التفسیر الکبیر*، چاپ دوم، تهران، دار الکتب العلمیة.
۲۰. سیرافی، حسن بن عبدالله، (بی تا)، *شرح کتاب سیویه*، محقق: علی، علی سید و مهدلی، احمد حسن، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۲۱. سیوطی، عبد الرحمن، (الف)، (بی تا)، *همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو*، محقق: عنایه، احمد عزو، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۲. سیوطی، عبد الرحمن، (ب)، (بی تا)، *الأشباه والنظائر فی النحو*، چاپ دوم، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۲۳. شرتونی، رشید، (۱۳۸۷ش)، *مبادی العربیة فی الصرف والنحو*، چاپ سوم، قم، دار العلم.
۲۴. صبان، محمد بن علی، (بی تا)، *حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی الفیة ابن مالک و معه شرح الشواهد للعینی*، محقق: هند او، بیروت، المكتبة العصرية.
۲۵. طباطبائی، سید محمد حسین، (۱۳۹۰ش)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، بیروت.
۲۶. عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰ش)، *تفسیر العیاشی*، محقق: رسول محلاتی، سید هاشم، تهران، المطبعة العلمیة.
۲۷. غلائینی، مصطفی، (بی تا)، *جامع الدروس العربیة: موسوعة من ثلاثة أجزاء*، مصحح: شمس الدین، سالم، بیروت، دار الکلوخ.
۲۸. فسوی فارسی، محمد بن محمد، (۱۴۲۳ق)، *شرح شافیة ابن حاجب المشهور بکمال*، تهران، احسان.
۲۹. فیومی، احمد بن محمد مقری، (بی تا)، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*، قم، دار الرضی.
۳۰. کشمیری، عبد الرسول، (۱۳۹۴ش)، *صرف کاربردی*، قم، نصایح.
۳۱. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۲۳ق)، *زاد المعاد - مفتاح الجنان*، محقق: اعلمی، علاء الدین، بیروت،

مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

٣٢. محمدی بامیانی، غلامعلی، (بی تا)، دروس فی البلاغة (شرح مختصر المعانی للفتاوانی)، بیروت، مؤسسه البلاغ.

٣٣. مدنی، علیخان بن احمد، (بی تا)، الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة، محقق: سجادی، ابوالفضل، قم، ذوی القربی.

٣٤. مشکینی اردبیلی، علی، (١٣٨١ ش)، ترجمه قرآن، چاپ دوم، قم، نشر الهادی.

٣٥. مطلوب، احمد، (بی تا)، معجم المصطلحات البلاغیة وتطورها، بیروت، مكتبة لبنان ناشرون.

٣٦. مکودی، عبد الرحمن، (بی تا)، شرح المکودی علی الألفية فی علمى الصرف والنحو، محقق: هند او، عبد الحمید، بیروت، المكتبة العصرية.

٣٧. ناظر الجیش، محمد بن یوسف، (بی تا)، شرح التسهیل المسمى تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد، بیروت، دار السلام.

٣٨. نظام الاعرج، حسن بن محمد، (بی تا)، شرح النظام علی الشافیة، محقق: جعفری، محمد زکی، قم، دار الحججہ للثقافة.

٣٩. نهر، هادی، (١٤٢٩ق)، النحو التطبیقی وفقاً لمقررات النحو العربی، اردن، عالم الکتب الحدیث.



## تحلیل مؤلفه‌های گفتمان مدار در رمان (الطنطورية) بر اساس سطح توصیف نظریه نورمن فرکلاف



اعظم شمس الدینی فردا<sup>۱</sup>

سید مرتضی صباغ جعفری<sup>۲</sup>

ساجده قائمی<sup>۳</sup>

### چکیده

تحلیل گفتمان، یک رویکرد بینارشته‌ای برای مطالعه است که زبان را به عنوان شکلی از کارکرد اجتماعی، بررسی و بر نحوه بازتولید قدرت اجتماعی و سیاسی به وسیله متن، تأکید می‌کند. این رویکرد از یک طرف به روابط درون متن و از طرف دیگر به بافت موقعیتی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی متن می‌پردازد. گفتمان انتقادی، بحث تحلیل گفتمان را یک سطح ارتقا می‌دهد؛ زیرا تحلیل گفتمان از نظر شمول معنایی در گستره‌ای فراتر از زبان‌شناسی اجتماعی و زبان‌شناسی انتقادی وارد مطالعات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی می‌شود و شکل انتقادی به خود می‌گیرد. نورمن فرکلاف منتقد و تحلیل‌گر انگلیسی مقالاتی را منتشر کرده است که نشان می‌دهد مشغله اصلی وی تحلیل گفتمان انتقادی است. فرکلاف متن را از سه منظر توصیف، تفسیر و تبیین، بررسی می‌کند. پژوهش حاضر باروش توصیفی تحلیلی و در پرتو سطح توصیف رویکرد فرکلاف، به بررسی ویژگی‌های زبانی و ساختارهای گفتمان مدار در رمان الطنطورية اثر رضوی عاشور، می‌پردازد. نتایج حاصل از این تحقیق گویای این است که این رمان با گفتمانی ساده و روان و با موضوعات مهمی از جمله مقاومت و وطن‌دوستی، ارتباط خوبی با مخاطب برقرار می‌کند و بستر تاریخی و اجتماعی داستان را تقویت می‌نماید. نویسنده در سطح توصیف از رهگذر شخصیت‌پردازی، برقراری ارتباط بین واژگان، ایجاد تقابلهای دوگانه، خلق تصاویر نمایشی و کاربرد واژگان خاص در پی تبیین اندیشه‌های خویش است.

واژگان کلیدی: الطنطورية، نورمن فرکلاف، گفتمان انتقادی، مؤلفه‌های گفتمان مدار، سطح توصیف، رضوی عاشور.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۱۰

۱. استادیار و عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه ولی عصر عجله الله تعالی فرجه (نویسنده مسئول). a.shamsoddini@vru.ac.ir

۲. استادیار و عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه ولی عصر عجله الله تعالی فرجه رفسنجان. m.sabbagh@vru.ac.ir

۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه ولی عصر عجله الله تعالی فرجه رفسنجان. sajedeghaemi33@gmail.com

یکی از رویکردهای بینارشته‌ای در تحلیل متن، تحلیل گفتمان<sup>۱</sup> است که در پژوهش‌های ادبی کاربرد دارد و روش نوینی برای پژوهش در متن‌های ارتباطی است. البته در این رویکرد، فقط معنای ظاهری مطرح شده در گفت‌وگو نقش ندارد؛ بلکه شرایط زمانی، مکانی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را به صورت پنهان با خود در بردارد (فرکلاف، ۱۳۷۹، ص ۶).

اصطلاح تحلیل گفتمان اولین بار در سال ۱۹۵۲ میلادی در مقاله‌ای از زبان‌شناس انگلیسی زیلگ هریس<sup>۲</sup> به کار رفته است. وی در مقاله‌اش تحلیل گفتمان را نگاهی صرفاً ساختارگرایانه به متن و جمله می‌داند. چندی نگذشت که برخی از زبان‌شناسان این مفهوم را به معانی مختلف به کار بردند. نورمن فرکلاف<sup>۳</sup> منتقد و تحلیل‌گر انگلیسی، مقالاتی را در این زمینه نگاشته و دو کتاب با عنوان‌های «زبان و قدرت»<sup>۴</sup> در سال ۱۹۸۹ و «تحلیل گفتمان»<sup>۵</sup> در سال ۱۹۹۵ منتشر کرده است (فرکلاف، ۱۳۹۹، ص ۱۰). مشغله اصلی فرکلاف تحلیل گفتمان انتقادی است که به عنوان رویکردی جدیدتر جهت کشف جهان بینی ادیب است (فرکلاف، ۱۳۷۹، ص ۲۱). در تحلیل گفتمان انتقادی، زبان دو سطح زیرین و زبرین دارد. سطح زیرین، ساختار و مؤلفه‌های گفتمان مدار را شامل می‌شود و سطح زبرین رابطه قدرت و سلطه را در بر می‌گیرد.

فرکلاف تحلیل گفتمان را در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین مدنظر قرار می‌دهد. توصیف، کاوشی در ساختار متن و شامل ویژگی‌های زبان‌شناختی آن است. در این بخش، ساختار نحوی (متشکل از جمله‌ها، نوع آن‌ها، تعداد فعل‌ها، استعاره، تشبیه و... است) همانند اجزای سطح متن، برای تحلیل به کار گرفته می‌شوند (کریمی و سبزیان‌پور، ۱۳۹۸، ص ۱۰۲). در مرحله تفسیر، متون بر اساس پیش‌فرض‌هایی تولید و تفسیر می‌شوند که به ویژگی‌های متنی ارزش می‌دهند (فرکلاف، ۱۳۷۹، ص ۲۱۵). منظور از مرحله تبیین نیز، بیان نقش دو مرحله توصیف و تفسیر در تولید و بازتولید قدرت نابرابر است؛ بنابراین رویکرد رهایی‌بخشی در تحلیل گفتمان انتقادی، بیشتر جانب گروه‌های اجتماعی ستم‌دیده را می‌گیرد (یورگسنس و فیلیپس، ۱۳۹۶، ص ۱۱۰-۱۱۵). این تحلیل گفتمان از نورمن فرکلاف، به پژوهشگر این امکان را می‌دهد که از تحلیل سطحی فراتر برود و به تحلیل عمیق‌تر گفتمان متن پردازد.

فرکلاف در تحلیل گفتمان به واحدهای معنایی خاصی توجه دارد که نقش مهمی در شکل‌دهی معنایی

و انتقال ایدئولوژی‌ها دارند. یکی از این واحدها واژگان است. فرکلاف به انتخاب واژه‌ها و بار معنایی آن‌ها توجه بسیاری دارد. به عنوان مثال، استفاده از واژه‌های خاص برای توصیف یک گروه یا رویداد خاص می‌تواند حامل بار ارزشی و ایدئولوژیک باشد. ساختار جملات و نحوه استفاده از گرامر هم از نظر فرکلاف بسیار مهم است. واحد معنایی دیگر، متن است. فرکلاف در این راستا به روابط بین جملات، انسجام و پیوستگی متن، ساختار کلی و ژانر متن توجه می‌نماید. گفتمان نیز از نظریه‌ی یک نظام معنایی است که در طول زمان شکل گرفته است و معانی، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های خاصی را در بر دارد. برای مثال، گفتمان‌های حقوق بشر، برابری جنسیتی یا نژادپرستی، هر کدام نظام معنایی خاص خودشان را دارند. زمینه نیز از واحدهای معنایی مورد نظر فرکلاف است. وی معتقد است که متن‌ها در خلأ تولید نمی‌شوند؛ بلکه در یک زمینه اجتماعی، تاریخی و فرهنگی خاص تولید می‌شوند؛ بنابراین، برای فهم دقیق معانی، باید به زمینه هم توجه شود. زمینه شامل شرایط تولید متن، مخاطب متن، هدف تولید متن و روابط قدرت موجود در آن موقعیت است.

رضوی عاشور (۲۰۱۴-۱۹۴۶) داستان‌نویس، منتقد ادبی و استاد دانشگاه در قاهره به دنیا آمد. مدرک زبان انگلیسی و مدرک کارشناسی ارشد ادبیات تطبیقی را در دانشگاه قاهره گرفت و در سال ۱۹۷۷ میلادی در آمریکا مدرک دکتری گرفت. در آمریکا با شاعر فلسطینی مرید البرغوثی ازدواج کرد. رفتار صمیمانه همسرش، احساس غربت در آمریکا را از رضوی زدود و با اشعارش، روح نشاط و سرزندگی را در او دمید (عاشور، ۲۰۰۸، ص ۵۱). حوادث و درگیری‌های سال ۱۹۸۱ میلادی در مصر بر زندگی عاشور تأثیر گذاشت. هرچند به خاطر دیدگاه سیاسی‌اش دستگیر نشد؛ اما از دانشگاه طرد شد که در رمان «فرج» بدان پرداخت (عاشور، ۲۰۱۳، ص ۱۹۸-۲۰۶). فعالیت‌های پژوهشی او به دوزبان عربی و انگلیسی به چاپ رسیده است. او در سال ۱۹۹۵ جایزه بهترین کتاب را دریافت کرد؛ افزون بر آن جایزه‌های مختلف ادبی را کسب کرد و سرانجام در نوامبر ۲۰۱۴ چشم از دنیا فرو بست.

رمان الطنطورية یکی از آثار اوست که زندگی‌نامه زنی به نام رقیه را از ابتدای جنگ و حمله رژیم اشغالگر صهیونیست تا سن پیری او به همراه جزئیات به تصویر می‌کشد. رمان قصه آوارگی، پناهندگی، مقاومت مردم طنطوره، استعمار انگلیس، ورود ارتش‌های عربی به فلسطین، زنج مهاجرت، جنگ داخلی لبنان، حمله اسرائیل، حمله به بیروت، کشتار صبرا و شتیلا، کشته شدن چهره‌های مطرح فلسطین از غسان کنفانی (ادیب



فلسطینی) تاناجی علی (کاریکاتوریست مشهور) را به تصویر می‌کشد. همچنین تلاش صهیونیست‌ها برای سرقت تاریخ و میراث فلسطین، غصه، دل‌تنگی، به یکدیگر نزدیک شدن، خوشبختی و عشق، جمع کردن اعداد در کنار هم (برای بافتن تاروپود قصه آدم‌هایی که دور از وطن، با عشق به وطن زندگی کرده‌اند و با عشق می‌میرند)، از وقایعی است که در این رمان بیان شده است. این قصه آن چنان دقیق به بیان جزئیات می‌پردازد که به یکی از مهم‌ترین رمان‌های مربوط به واقعه سال ۱۹۴۸ فلسطین (جریان نکبت) در ادبیات روایی عرب تبدیل شده است (خواجه زاده، ۱۳۹۷، ص ۱۳). روایتی که از مصیبت مردم فلسطین و اجبار آن‌ها برای خروج از خاک و وطنشان آغاز می‌شود و با زندگی تلخ در نقاط مختلف جهان به امید بازگشت به وطن ادامه می‌یابد.

این پژوهش که با شیوه توصیفی تحلیلی انجام شده است، به بررسی ویژگی‌های زبانی و ساختارهای گفتمان‌مدار در رمان الطنطورية، طبق نظریه فرکلاف و با نظر به سطح توصیف می‌پردازد. در این راستا مهم‌ترین سؤالات مطرح شده در این حوزه عبارت‌اند از:

۱. ویژگی‌های زبانی به کاررفته در این رمان کدام‌اند؟
۲. طبق نظریه فرکلاف، در این رمان با چه تکنیک‌هایی به جزئیات و ظرافت متن و گفتمان توجه شده است؟
۳. سطح توصیف نظریه فرکلاف چگونه در رمان بررسی می‌شود؟

### پیشینه پژوهش

صلاح‌الدین عبدی و دیگران (۱۳۹۵) در مقاله «بررسی و تحلیل کانون‌شدگی در رمان «الطنطورية» اثر رضوی عاشور» با بررسی کانون روایت، سعی در معرفی مهارت‌های روایتی رضوی عاشور دارند تا راهکارهای تولید معنا را در نزد وی روشن کنند. سمیرا حیدری راد (۱۳۹۶) در پایان‌نامه خود با عنوان «شخصیت زن در آثار رضوی عاشور (بررسی موردی الطنطورية، أثقل من رضوی و الصرخة) با تکیه بر نظریات گایاتری اسپیواک و ادوارد سعید»، به تحلیل شخصیت زنان در سه رمان رضوی عاشور پرداخته است. محمود دهنوی و دیگران (۱۳۹۶) در مقاله «کاوشی در معانی ثانوی و داده‌های درونی رمان «زقاق المدق» بر پایه روش گفتمان‌کاوی انتقادی فرکلاف» با استفاده از روش تحلیل گفتمان نورمن فرکلاف به گفتمان‌کاوی انتقادی زقاق المدق پرداخته‌اند و گفتمان‌های غالب و مفاهیم ثانوی و پوشیده متن را که کمتر به آن‌ها توجه شده است، بررسی کرده‌اند. براساس یافته‌های پژوهش، گفتمان اصلی رمان، گفتمانی ضد استعماری و انتقادی



است که نویسنده با خلاقیت خود در قالب سخنان شخصیت‌های رمان و سرنوشت آن‌ها به مخاطب ارائه می‌دهد و با آن، گفتمان رسمی و حاکم را به چالش می‌کشد. این گفتمان، تأثیر مناسبات قدرت بر فرایند اعمال قدرت علیه دیگر گروه‌های اجتماعی را بیان می‌کند.

عباس کریمی و وحید سبزیان پور (۱۳۹۸) در مقاله «خوانش داستان الفقراء بر اساس گفتمان انتقادی فرکلاف» با نگرشی ساختارمدار، سعی دارند زوایای پنهان متن را آشکار کنند. نسرين عباسی (۱۴۰۲) در مقاله‌ای با عنوان «نگرش ساختارگرایی به شخصیت، بررسی موردی رمان الطنطورية، اثر رضوی عاشور» به بررسی وجوه بازنمایی شخصیت در این رمان می‌پردازد تا با درک و فهم این عنصر، عرصه برای کشف و روش تولید معنا از متن وی فراهم شود. علی اکبر نورسیده و ریحانه امامی چهارطاق (۲۰۲۴) در مقاله‌ای با عنوان «کارکرد سطح توصیف الگوی نورمن فرکلاف در تحلیل گفتمان انتقادی رمان برید» کاربست واژگان هم معنا، متضاد، هم نشین، تکراری، رسمی، محاوره‌ای و استفاده از استعاره را بستر مناسبی برای توصیف شرایط مهاجران عرب در کشورهای اروپایی دانسته‌اند؛ اما پژوهشی که به صورت مستقل، مؤلفه‌های گفتمان مدار را مطابق با سطح توصیف در رمان «الطنطورية» تحلیل کند، یافت نشد. این جستار از این نظر که با به‌کارگیری سطح توصیف نظریه تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، به گفتمان حاکم بر رمان پرداخته است، پژوهشی جدید و متمایز می‌باشد.

### چارچوب نظری پژوهش

طبق نظریه فرکلاف، ویژگی‌های زبانی یک اثر در مرحله توصیف واکاوی می‌شود. توصیف مرحله‌ای است که به ویژگی‌ها و محتوای ظاهری متن ارتباط دارد و شامل تحلیل واژگانی، دستوری و ساختارهای بافتی متنی است. در دو بخش واژگانی و دستوری، ارزش‌های تجربی، رابطه‌ای و بیانی مطرح می‌شود. استفاده از واژه‌های رسمی یا محاوره‌ای، عناصر گرامری و ضمایر به کاررفته در متن و شناسایی استعاره‌های موجود در متن، بعضی از مسائلی هستند که در این بخش بررسی می‌شوند. مطابق این نوع تحلیل باید به این مسائل پرداخت که به لحاظ ایدئولوژیک چه نوعی از روابط معنایی (هم معنایی، شمول معنایی و تضاد معنایی) بین کلمات وجود دارد؟ کلمات رسمی‌اند یا محاوره‌ای؟ جملات، بیشتر از نوع معلوم‌اند یا مجهول؟ وجه حاکم در جملات، خبر، پرسش یا امر است؟ آیا ضمیرهای ما و شما استفاده شده است؟ نحوه کاربرد آن‌ها چگونه است؟ (فرکلاف، ۱۳۷۹، ص ۱۷۰-۱۷۱).



این مرحله، جدای از سایر متن‌ها و شرایط اجتماعی بررسی می‌شود. مجموعه‌ای از ویژگی‌های صوری که در یک متن یافت می‌شود، می‌تواند به عنوان انتخاب‌هایی خاص از میان گزینه‌های مربوط به واژگان و دستور زبان موجود تلقی شود که متن از آن‌ها استفاده می‌کند (عدالتی نسب، ۱۳۹۵، ص ۶۳).

## ۱. تحلیل رمان (الطنطورية) بر اساس سطح توصیف فرکلاف

در این بخش، مؤلفه‌های سطح توصیف، در رمان مزبور بررسی خواهد شد که عبارت‌اند از:

### ۱-۱. شخصیت

شخصیت عبارت از «مجموعه غرایز، تمایلات و عادات فردی است و در اعمال، رفتار، گفتار و افکار فرد جلوه می‌کند و وی را از دیگر افراد متمایز می‌سازد» (یونسی، ۱۳۹۲، ص ۲۵۷).

رضوی عاشور در رمانش به شخصیت‌پردازی توجه بسیاری کرده و نقش بارزی برای زنان قائل شده است؛ به گونه‌ای که محور داستان و کنشگران اصلی آن را زنان قرار داده و داستان را از نگاه آنان روایت کرده است. نویسنده بر نقش همسر و مادر بودن زنان تاکید بسیار دارد.

رقیّه، شخصیت اصلی داستان است و همه وقایع را خودش تعریف می‌کند. او تنها دختر خانواده است؛ دختری مستقل و خودساخته که از ابتدای کودکی، بار عاطفی سنگینی را به دوش می‌کشد. شاهد جنگ و شهادت پدر و برادرهایش بوده و آوارگی را چشیده است. با پسرعمویش، امین ازدواج می‌کند و صاحب سه پسر می‌شوند. البته در ادامه ازدست دادن مادر، عمو، خاله و همسرش را نیز تجربه می‌کند. رقیّه با وجود تمام مشکلات، از ابتدا تا انتهای داستان، شخصیتی ثابت و ایستا دارد. گرچه مسیر داستان از کودکی او شروع می‌شود و تا کهنسالی‌اش ادامه می‌یابد؛ اما تغییری در اعتقادات و شخصیت وی مشاهده نمی‌شود. حضور شخصیتی او در داستان چنان مهم است که بدون او وقایع پیرنگ شکل نمی‌گیرد و حوادث با رفتار و اعمال او محقق می‌شود. «پیرنگ نقل حوادث است با تکیه بر روابط علت و معلولی. بدین معنی که پیرنگ وابستگی موجود میان حوادث داستان را به طور عقلانی تنظیم می‌کند و ضابطه‌ای است که نویسنده بر اساس آن حوادث را نظم می‌دهد» (میرصادقی، ۱۳۹۴، ص ۳۴۶).

در کنار این شخصیت اصلی، شخصیت‌های دیگری هم ایفای نقش می‌کنند که نقش کم‌رنگ‌تری دارند. مادر و خاله رقیّه دو شخصیت هم‌رازند. آن‌ها پایبند به سنت و مطیع همسران خود هستند و معنای

واقعی مادر را به تصویر می‌کشند. آن دو به امید بازگشت، کلید خانه خود را تمام عمر پیش خودشان نگه داشتند. تنها دغدغه مادر رقیه، فرزندان، همسر و خانه‌اش است و تا پایان مرگش بر این باور می‌ماند که همسر و پسرانش زنده‌اند و شهادت آن‌ها را نمی‌پذیرد. رقیه تنها دختر اوست. مادرش می‌خواهد از او زنی کدبانو بسازد و دوست ندارد دخترش از او دور باشد. خاله رقیه، جاری مادرش و همسایه آن‌ها است و به شدت به یکدیگر وابسته‌اند.

پدر رقیه یکی دیگر از شخصیت‌های داستان است. او مردی متعصب است که از روستایشان در مقابل یهودی‌ها دفاع می‌کند و همراه دو پسرش شهید می‌شود. شخصیت فرعی بعدی عمومی رقیه است. او وقتی می‌بیند نمی‌تواند جلوی دشمن را بگیرند، روستا را به مقصد صیدا ترک می‌کند؛ تا پایان عمرش منتظر بازگشت به وطن است و حاضر نمی‌شود اسمش را در لیست پناهندگان بنویسد و از واژه پناهنده و اردوگاه فراری است. خانه‌ای در صیدا اجاره می‌کند که در اردوگاه نباشند. امین، همسر رقیه و پزشک است و تا زمان شهادتش در بیمارستان فعالیت می‌کند. او فردی وظیفه‌شناس است.

علاوه بر این اشخاص، فرزندان رقیه هم در داستان نقش ایفا می‌کنند که صادق، حسن و عبد نام دارند. صادق پسر بزرگ اوست که فردی عاقل است و خوی مردسالاری دارد و نسبت به خواهر و برادرهایش احساس مسئولیت می‌کند. حسن پسر دوم رقیه است که به پیشنهاد او، رقیه شروع به نوشتن زندگی‌نامه‌اش می‌کند. او فردی منطقی و دلسوز است. عبد پسر سوم رقیه است و البته خوی مبارزه‌ستیزی هم دارد. علاوه بر این فرزندان، رقیه دخترخوانده‌ای به نام مریم دارد. او دختری جسور و خودساخته است که علی‌رغم میل برادرش صادق، به دنبال خواسته‌اش می‌رود و پزشکی می‌خواند. مریم نیز شخصیتی هم‌راز دارد و رقیه در لابه‌لای داستان اسرار خود را با او در میان می‌گذارد.

آخرین شخصیت داستان، وصال، دوست و هم‌بازی کودکی رقیه است که پس از اشغال طنزوره و آوارگی، از او جدا می‌شود؛ اما بعد از سال‌ها بی‌خبری از یکدیگر دوباره او را ملاقات می‌کند. بسیاری از خاطرات کودکی رقیه با همراهی وصال صورت می‌گیرد و برای رقیه مانند خواهر و همدم است؛ از همین رو او نیز شخصیت هم‌راز به شمار می‌آید. همان‌طور که ملاحظه می‌شود شخصیت‌های داستان همه در جهت ایجاد یک گفتمان مشترک که همان مقاومت در برابر اشغال و آوارگی است، به تصویر کشیده شده‌اند و کنش آن‌ها به موازات درون‌مایه اصلی داستان صورت می‌گیرد؛ به گونه‌ای که خواننده در پایان داستان به این مهم

پی می برد که هر کدام از این شخصیت ها نقشی بارز در حوادث داستان و خاطرات رقیه داشته اند.

## ۲-۱. واژگان

سطح توصیف، شامل توضیح پیرامون ساختار واژگان است که جزو واحدهای کوچک ترزبانی به حساب می آیند. بیان راوی در این داستان، صمیمی است؛ زیرا از واژگان و اصطلاحات عامیانه استفاده کرده و اسامی روستاها و مکان های ذکر شده است که در فرهنگ و آیین نویسنده حائز اهمیت است. راوی داستان هر آنچه را که می بیند با ذکر جزئیات به مخاطب القا می کند و احساسات و درک خود را از محیط اطراف، به خواننده می فهماند. نویسنده با این روش در تلاش است از فرهنگ مردم روستایش محافظت کند. همه این ها نشان دهنده ارزش تجربی رمان است. این نوع ارزش با محتوا، دانش و اعتقادات سروکار دارد (فرکلاف، ۱۳۷۹، ص ۱۱۲).

اولین و مهم ترین واژه پرکاربرد، واژه «طنظوریه» است که نویسنده نگاه ویژه ای به آن دارد؛ تا جایی که عنوان اصلی داستان را به خود اختصاص داده است و همین امر نشان از اهمیت خاص این واژه در رمان دارد. از سوی دیگر طنظوریه عنوانی است که حسن (پسر رقیه) روی کتاب مادرش می گذارد؛ نامی که برای رقیه تداعی کننده خاطرات اوست و همین اسم، رقیه را برای نوشتن سرگذشتش بر می انگیزد.

«بَعْدَ سَنَوَاتٍ عَادَ حَسَنٌ لِالْحَاحِ عَلِيٍّ. ثُمَّ فَاجَأَنِي ذَاتَ مَسَاءٍ بِدَفْتَرٍ كَبِيرٍ كُتِبَ عَلَيَّ غَلَاظُهُ عِبَارَةٌ "الطَّنْظُورِيَّةُ"» (عاشور، ۲۰۱۰، ص ۲۰۶).

رقیه طنظوریه را مقدس می داند؛ زیرا هویتش آنجاست. حساسیت رقیه بر واژه طنظوریه باعث شد پسرش از آن به عنوان یک فرصت استفاده کند تا رقیه تمام احساسش را کلمه کند و بر روی کاغذهای سفید آن دفترچه بیاورد.

«وَرَّظَنِي حَسَنٌ. كَانَ الدَّفْتَرُ يَنْظُرُ؛ وَالْعُنْوَانُ يُرَادُ؛ وَالصَّفَحَاتُ الْبَيْضَاءُ تُوسِّسُ. أَلَسْتُ الطَّنْظُورِيَّةُ؟» (همان).

همه دغدغه شخصیت های رمان، خبرپیدا کردن از اوضاع طنظوریه است و هر داستان، اتفاق یا رویدادی را به طنظوریه ربط می دهند. تکرار این واژه، از سویی نقش شخصیت اصلی را در ایجاد این روایت نشان می دهد و از سوی دیگر اهمیت طنظوره را به عنوان هسته اصلی این روایت به مخاطب القا می کند.

هدف از روایت داستان از نگاه یک زن این است که تفکر، بینش و احساسات زنانه به تصویر کشیده شود.

واژه مهم دیگر «أب» است که با وجود القای روحیه مردسالاری، مهربانی و دلسوزی را نیز به مخاطب می‌فهماند. در جریان خواستگاری رقیه، پدرش نظر او را می‌خواهد و این امر نشان می‌دهد که تصمیم فرزندانش برای او مهم است:

«أَبُوكَ يُرِيدُ أَنْ يَعْرِفَ رَأْيَكَ قَبْلَ أَنْ يُعْطِيَهُ الْجَوَابَ. قَالَ لَهُمْ نِعَمَ النَّسَبُ وَإِنْ شَاءَ اللَّهُ يَصِيرُ خَيْرًا. أَبُوكَ مُوَافِقٌ وَلَكِنَّهُ يَقُولُ إِنْ قَبِلْتُ رُقِيَّةَ نَكُنِّي بِقِرَاءَةِ الْفَاتِحَةِ» (همان، ص ۱۲).

همین ویژگی‌ها باعث می‌شود رقیه از پدرش با احترام و ادب یاد کند و این امر در توصیف او کاملاً هویداست:

«كَانَ لِأَبِي هَيْبَةٌ، لِأَنَّهُ أَبِي؟ لِأَنَّهُ قَوِيُّ الثَّنِيَّةِ عَرِيضُ الْمُنْكَبَيْنِ؟ لِأَنَّهُ يَرْكَبُ حِصَانًا طَوِيلَ الْعُنُقِ وَالْقَوَائِمِ وَالذَّنْبِ وَلَهُ وَجْهٌ جَمِيلٌ؟» (همان، ص ۱۲۵).

در این عبارت ذکر چهره و ویژگی‌های پدر نشان از علاقه دختر به پدرش دارد؛ رقیه پدرش را با ذکر جزئیات توصیف می‌کند و از ویژگی‌های زیبا برای این توصیف استفاده می‌کند. رقیه با کاربست استفهام، ابهت پدر را به تصویر می‌کشد و از رهگذر این کاربست به این امر اشاره می‌کند که این توصیفات، تنها دلیلش در ویژگی پدری او ختم می‌شود. لحن این توصیفات نیز نشان از احساسات پاک زنانه راوی نسبت به پدر دارد.

واژه پرکاربرد دیگر «أم» است که مادر رقیه را به تصویر کشیده و شخصیت هم‌راز اوست. رقیه بعد از اینکه پدر و برادرانش را از دست می‌دهد، وابستگی بیشتری به مادرش پیدا می‌کند. همین مسئله باعث می‌شود که واژه مادر، زیاد در رمان به چشم بیاید.

«هَبَّتْ أُمِّي وَاقْفَةً، غَسَلَتْ وَجْهَهَا وَبَدَّلَتْ ثَوْبَهَا وَخَرَجَتْ إِلَى بَاحَةِ الدَّارِ. لِحَقِّ بَهَا أَبِي.. رَأَتْهُمَا مُقْبِلَيْنِ مِنْ بَعِيدٍ وَلَكِنَّهَا بَقِيَتْ هَادِئَةً كَأَنَّمَا تَنْتَظِرُ أَنْ تَقْطَعَ الشَّكَّ بِالْيَقِينِ» (همان، ص ۲۷).

واژه مادر، واژه پرسامدی در این رمان است و رقیه داستان‌های زیادی از مادرش تعریف می‌کند. اینکه زود او را از دست داد هم در تکرار واژه مادر بی‌تأثیر نیست؛ ولی استفاده از کلمه مادر و تعریف داستان‌های او

به رقیه آرامش می دهد. با یادآوری او و سختی هایی که کشیده است، خودش را آرام می کند و صبری را که از مادرش یاد گرفته است، در زمان پرتوak می دهد. این حس هر بار که از واژه مادر استفاده می کند، به مخاطب منتقل می شود.

«عم» نیز واژه ایست که استفاده زیادی در این رمان دارد. عمومی رقیه، بعد از شهادت پدرش حامی او بود و بعد هم به عنوان عروسش همیشه مورد توجه عمومی بود؛ از این رو نقش بارزی در زندگی و رمان رقیه دارد. به همین سبب از او هم بسیار یاد می کند:

«لَمْ يَمُتْ عَتِي بِرِصَاصِ الْحَيْشِ فِي مُظَاهَرَةٍ. لَمْ يُصَبْ كَمَا أُصِيبَ الْعَشْرَاتُ مِنَ الشَّبَابِ الَّذِينَ يُفُوقُونَهُ قُدْرَةً عَلَى الرُّكُضِ وَالْمُتَاوِرَةِ. لَمْ يُضْطَرَّ عَزَّ لِحَبْسِهِ فِي الْبَيْتِ أَوْ رَبَطَهُ فِي السَّرِيرِ. اضْطَرَّ الْمَرْضُ لِلْمَلَاذِمَةِ الْفَرَّاشِ. يَطْلُبُ مِنْ خَالَتِي أَنْ تَتَّصِلَ بِي تَلْفُونِيًّا فِي بَيْرُوتِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَأَحْيَانًا فِي الْيَوْمِ الْوَاحِدِ. يَقُولُ: كَيْفَ حَالِكِ يَا رُقِيَّةُ؟ أَرَدْتُ أَنْ أَسْمَعَ صَوْتِكَ» (همان، ص ۱۶۰).

روحیه مقاومت و جهادی که در ابوامین (عموی رقیه) است، باعث شده است که راوی داستان بارها از او یاد کند. رقیه پدر و برادرانش را در جنگ از دست داده است؛ پس دیدن مردی که برای وطن خود ارزش قائل است، برای او دل چسب است.

واژه پرکاربرد دیگر «حرب» است که دست مایه اصلی داستان را نیز تشکیل می دهد: «تَعَلَّمْتُ الْحَرْبَ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً. أَوْلَهَا أَنْ تَرْهَفَ السَّمْعَ وَتَنْتَبِهَ لِتُقَدِّرَ الْجِهَةَ الَّتِي يَأْتِي مِنْهَا إِطْلَاقُ النَّيْرَانِ، كَأَنَّمَا صَارَ جِسْمُكَ أَذُنًا كَبِيرَةً» (همان، ص ۱۸۳).

رقیه خودش را موظف می داند که همیشه آماده باشد و در هنگام جنگ، سرعت عمل و هوشیاری کامل داشته باشد. او آسمان را نیز امن نمی داند. این نگرانی با زندگی آن ها همراه شده است و همیشه به فکر جنگ و آماده برای آن هستند. واژه جنگ تداعی کننده کلماتی چون شهادت، مقاومت، اشغال، دستگیری و... است و این حوادث با زندگی آن ها عجین شده است. اولین واکنش به هر جنگی مقاومت در برابر دشمن است. مردم روستا می دانستند دشمن از لحاظ تجهیزات قوی است؛ اما تا توانستند از وطنشان دفاع کردند: «وَمَعَ ذَلِكَ فَعَلْنَا كُلَّ مَا نَسْتَطِيعُ، طَوَالَ حَمْسَةِ أَشْهُرٍ. كَرَوْفَرٍ وَشَجَاعَةً وَاسْتِشْهَادًا؛ وَسَقَطَتْ حَيًّا فِي يَوْمَيْنِ» (همان، ص ۴۳).

ویژگی بارز این رمان استفاده مکرر از جنگ و کلمات مرتبط با آن است که از دیدگاه تحلیل گفتمان، یک ارزش تجربی است. قلم راوی به گونه‌ای است که از ابتدا تا انتهای رمان، رنگ و بوی جنگ کاملاً احساس می‌شود. زندگی راوی و جنگ، دو حرکت موازی و هم‌زمان با یکدیگر دارند.

بعد از رفتن رقیه از طنزوره و زندگی در مکان‌های مختلف، نام روستا و شهرهای زیادی در رمان به چشم می‌خورد: «أَقْتَنَا أَرْبَعَةَ أَصَابِعٍ فِي الْفَرِيدِيْسِ. اسْتَضَافْنَا فِيهَا أَهْلَ الْبَلَدِ. أَنْزَلُوا الْفَرَاشَاتِ وَقَاسَمُونَا زَادَهُمْ، وَلَكِنَّ الزَّادِ كَانِ شَحِيحًا... كُلُّ يَوْمٍ يَمُوتُ رَضِيعٌ وَأَحْيَانًا رَضِيعَانِ» (همان، ص ۶۴).

نویسنده سعی دارد جنگ و آوارگی بعد از آن را با تمام جزئیات توصیف کرده، ارتباط نزدیکی بین خواننده و متن ایجاد کند؛ به همین دلیل از توصیفات تجربی برای تحت تأثیر قرار دادن مخاطب بهره می‌گیرد. یکی از این تکنیک‌ها بیان تجربه اقامت در شهرها و روستاهای مختلف از جمله روستای فریدیس است. نام فریدیس از کلمه فردوس، یعنی بهشت مشتق شده است. این نام به دلیل اراضی حاصلخیزی است که این روستا دارد؛ زیرا به واسطه باغات انگور و میوه معروف است. ذکر نام‌های دقیق مکان‌ها، خواننده را به فضای تاریخی و جغرافیایی فلسطین و مناطق اطراف آن در زمان وقوع داستان می‌برد و می‌تواند به نوعی نمادی از هویت فرهنگی فلسطینی‌ها باشد. علاوه بر این شهرهایی مانند الحلیل، طولکرم، نابلس و حیفا نیز در رمان به چشم می‌خورند. رقیه نام شهرها و روستاهایی را که خانواده‌اش در آن‌ها، حتی مدت کوتاهی اقامت داشته‌اند، ذکر می‌کند. این نام‌ها، یادآور تاریخ و خاطرات گذشته‌اند و برای شخصیت‌های داستان، نمادهای عاطفی و فرهنگی قدرتمندی هستند. اهمیت تجربی این واژگان این است که رمان، یک دانشنامه کوچک است و خواننده را با شهرها و مکان‌های مختلف آشنا می‌سازد؛ اوضاع و شرایط آن‌ها را حکایت می‌کند و حتی حس رقیه به آن مکان را به مخاطب منتقل می‌نماید. توصیف مکان‌های متعدد، یک عملکرد کلامی است و تأثیرات اجتماعی راوی را بازتاب می‌دهد. نویسنده از نام مکان‌های متفاوت به عنوان ابزاری برای بیان احساسات خود استفاده کرده است.

با توجه به توضیحات فوق می‌توان چنین برداشت کرد که در این رمان، واژگان پرکاربرد دست‌مایه‌ای است برای نویسنده تا مخاطب را با فضای داستان و شخصیت‌ها بیشتر آشنا کند. این واژگان از سویی به فهم تاریخی و سیاسی رمان می‌افزاید و از سوی دیگر احساسات و تجربیات شخصیت‌ها را ملموس‌تر به خواننده منتقل می‌کند.

### ۱-۳. تقابل های دوگانه

تقابل های دوگانه، اساس تفکر ساختارگرا است. جان اتان کالر<sup>۱</sup> می گوید: «به راستی مناسباتی که در بررسی ساختاری، مهم ترین رابطه ها دانسته می شوند، ساده ترین نیز هستند. تقابل های دوگانه الگوی زبانی ساختارگرایان را به اندیشیدن در پیکر اصطلاح های دوسویه کشاند تا در هر موضوع پژوهش خود، در پی تقابل های کارکردی برآیند» (Culler, ۲۰۰۲, p. ۱۶).

استروس<sup>۲</sup> از تقابل های دوتایی به عنوان جنبه های نامتغیر ذهن انسان نام می برد که فراتر از مرزهای فرهنگی عمل می کند؛ یعنی ذهن انسان، جهان را بر اساس تقابل ها می شناسد (حیاتی، ۱۳۸۸، ص ۹). در رمان نیز نمونه های بارزی از این تقابل ها وجود دارد که عبارت اند از: تقابل گذشته و حال، جنگ و صلح، امید و یأس، زندگی و مرگ، بقاء و ویرانی، زن و مرد، مهاجر و بومی، و فلسطینی و یهودی. به عنوان مثال تقابل دوگانه گذشته و حال که خود، تقابل میان سنت و مدرنیته را نیز نشان می دهد، در رمان چنین نمایان می شود: «الْبِنْتُ وَفَتْ التَّسْعَةَ عَشْرَةَ وَتَقُولُ إِنَّهَا لَأَتْفِكِرُ فِي الزَّوْجِ! فِي سَهْمَاكَانَ وَرَائِي وَكَلْدَ وَبِنْتُ وَحُبْلَى فِي الثَّالِثِ. زَمَنْ غَيْرَ زَمَنِ يَا خَالَةَ» (عاشور، ۲۰۱۰، ص ۱۴۸).

این عبارت نشان دهنده یک تقابل فکری میان گذشته و حال است و به ارتباط میان زن و مرد در گذشته و حال می پردازد. ارتباطات زن و مرد در گذشته بسیار محدود بوده است. دختران در برهه زمانی خاصی حتماً ازدواج می کردند، بچه دار می شدند و تابع حرف شوهرشان بودند؛ ولی اکنون ارتباطات محدود نیست. زن و مرد در یک محیط اجتماعی، راحت کار می کنند و معیارهای دختران و زنان چه برای ازدواج، چه برای کار و زندگی با گذشته فرق دارد. این عملکرد و تأثیر اجتماعی در رمان کاملاً مشهود است.

نوع دیگری از تقابل بارز در این رمان را می توان تقابل میان مهاجر و بومی قلمداد نمود. مهاجرت اجباری محور اصلی این داستان است. در کنار آن، بومی بودن و در وطن زندگی کردن موضوع بسیار ارزشمندی است که در تقابل با این هجرت در داستان متجلی است.

بعد از سقوط طنپوره و اشغال روستا، رقیه به همراه اهالی روستا مجبور می شوند به روستاها و شهرهای مختلف مهاجرت کنند. رقیه روند مهاجرت را در هر نقطه به خوبی در ذهن دارد و سختی هایی را که در مسیر کشیده اند، به خاطر سپرده است. مهاجرت اجباری که رقیه شرح می دهد، مکانیسمی روانی دارد و متشکل از



حس ناخوشایندی است که به این اتفاق ناخواسته ایجاد می شود. این ماجرا ادامه می یابد تا اینکه به صیدا پیش عمویش رسیدند و در خانه دوستش مهمان شدند. بعد از یک سال خانه ای در صیدا اجاره کردند؛ ولی هیچ گاه به اردوگاه نرفتند. واژه پناهنده برای مهاجران سنگین بود، اما برای عمومی رقیه سنگین تر. مردم دیگر به ناچار در اردوگاه ماندند؛ ولی ابوامین هرگز حاضر نشد از لفظ اردوگاه استفاده کند؛ چه برسد به اینکه بخواهد برای چند روز آنجا بماند. فرار از واقعیت، حسی است که عمو در رمان به خانواده اش القا می کند. در بخشی از رمان، خانواده رقیه برای استفاده از امکاناتی محدود برای پناهندگان فلسطینی، لازم است که در آژانس امداد اسم نویسی کنند؛ اما عمومی رقیه قبول نمی کند و عصبانی می شود؛ تا اینکه به صورت مخفیانه نام او را می نویسند.

«حِينَ طَرَحَتْ أُمُّ الْأَمِينِ صَرُورَةَ التَّسْجِيلِ فِي وَكَالَةِ عَوْتِ اللَّاجِئِينَ. إِنْفَجَرَ فِيهَا عَاضِبًا: «وَهَلْ تَحْتَاجِينَ مَعُونَةً يَا امْرَأَةً، يَنْقُضُكَ كَيْسَ طَحِينٍ؟ يَا عَيْبَ الشُّومِ!». سَكَتَتْ خَالَتِي... وَقَالَتْ إِنَّ زَوْجَهَا عَلَى حَقٍّ، وَلَكِنْ عَزَّالِدَيْنِ... قَالَ إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَيْسَ كَيْسَ طَحِينٍ وَعُلبَةَ سَرْدِينَ بَلْ لَهَا عِلَاقَةٌ بِمَحْفِظِ الْحُقُوقِ وَدُخُولِ الْمَدَارِسِ وَالْحَامِعَاتِ وَاللِّتْحَاقِ بِالوُطَائِفِ... سَبَّ عَمِّي عَزَّالِدَيْنِ وَأَعْلَنَ وَقَدْ اسْتَعَلَّ وَجْهَهُ بِالْعَصَبِ: لَسْتُ لِأَحِنَّا وَلَنْ أَطْلُبَ مَعُونَةً مِنْ أَحَدٍ!» (همان، ص ۸۹).

از دیدگاه فرکلاف روان پریشان، ناراحتی و رنجش عمو از چیزی که سزاوار آن نیست، یک ارزش تجربی است. کار بست استفهام در سخنان عمومی رقیه، عصبانیت فراوان او را نسبت به مسئله پناهندگی نشان می دهد که همراه بارانی از توییخ بر سر همسرش فرود می آورد. او حتی حاضر است گرسنگی را تحمل کند؛ اما دست از وطن خود برندارد و خفت پناهندگی را به جان نخرد.

با نظر به این توضیحات، می توان گفت به صورت کلی هشت نوع تقابل در این روایت مشاهده می شود و رضوی عاشور با بهره گیری از واژگان و مفاهیم متضاد احساسات، واقعیت ها و تجربیات فلسطینیان را به تصویر می کشد.

#### ۱-۴. رسمی یا غیررسمی بودن واژگان

از آنجا که گفتمان در این رمان، در بستر خانواده شکل گرفته است، واژگان غیررسمی غلبه دارد و این یکی از ویژگی های رمان است. استفاده از واژگان محلی، به ویژه واژگان لهجه فلسطینی در رمان مشهود است و همین امر به غنای فرهنگی رمان کمک کرده است و در انتقال اطلاعات به خواننده یاری می رساند. نام لباس ها و



غذاهای محلی در رمان زیاد دیده می‌شود و رابطه‌ای صمیمی بین نویسنده و خواننده ایجاد می‌کند:

«أَذْكُرُّ أَبِي يَعْتَمِرُ الْحَطَّةَ وَيَرْتَدِي قَبَازًا وَعَلَيْهِ سِتْرَةٌ تَبْدُو مِنْهَا حِرَامٌ جَلْدِيٌّ يُحِيطُ بِمَخْضَرِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ الصَّادِقُ يَرْتَدِي مَا يَلِيْقُ بِمَوْطَفٍ شَاتٍ فِي الْبَنكِ الْعَرَبِيِّ: بَدَلَةٌ وَطَرُبُوشٌ» (عاشور، ۲۰۱۰، ص ۱۲۴).

رقیه در مانس به ریزترین موارد توجه کرده است. لباس هر فردی نشان‌دهنده شخصیت اوست. در اینجا صحنه‌ای از پدر و برادر بزرگش را به خاطر می‌آورد که پدر لباس‌های محلی و مخصوص عرب‌ها را به تن دارد. قباز، که پدر رقیه به تن می‌کند، لباس سنتی گشاد و بلندی برای مرد روستایی در فلسطین است. در تصویری که رقیه از پدرش ارائه داده، مشخص می‌شود وی مردی سنتی است. علاوه بر نام لباس، از غذاهای محلی نیز در این رمان یاد شده است:

«وَالْمِرَاءُ غَارِقَةٌ فِي مَهَامٍ يَوْمَهَا. تُتَقِي الْعَدَسَ وَالْأَزْرَ. تُعَدُّ مَجْدَرَةَ لِسَبْعَةِ أَوْ عَشْرَةَ أَوْ خَمْسَةَ عَشَرَ شَخْصًا. تَلْفٌ وَرَقًا وَتَحْشُو كُوسًا. تُحْبِزُ عَلَى الصَّاحِ. تَصْنَعُ لَبَنَةً مِنَ الْحَلِيبِ. تَكْبِسُ الزَيْتُونَ» (همان، ص ۱۴۶).

این بند در میان خاطرات راوی داستان، نشان می‌دهد که یک زن عرب از جنس خودش در آشپزخانه مشغول چه کارهایی است و به انواع غذاهای فلسطینیان از جمله مجدره، دلمه، نان، شیر، ماست و زیتون اشاره می‌کند که علاوه بر بار فرهنگی و جامعه‌شناسی، ارزش تجربی نیز دارد. ملوخیه نیز از این دست غذاهایی است که در داستان بدان اشاره شده است: «يُحِبُّ عَزَّ الْمُلوخِيَّةَ وَحُبُّهَا أَكْثَرَ حِينَ أَطْبَخُهَا لَهُ. يُحَوِّلُ الْمَائِدَةَ إِلَى مَهْرَجَانٍ صَاحِكٍ. يُعْلِنُ بِصَوْتِهِ الْجَهْوَرِيِّ: مُلوخِيَّةٌ رُقِيَّةٌ لَا يُعْلَى عَلَيْهَا» (همان، ص ۹۶).

ملوخیه یکی از غذای محلی آن‌هاست و علاوه بر خوشمزه بودن، جزو غذاهایی است که برای مهمانان درست می‌کردند؛ ملوخیه، غذایی شبیه سوپ است و با گیاه ملوخیه که شبیه پنیرک است، درست می‌شود.

کاربست واژگان محلی در این رمان، به واقع‌گرایی و تعمیق حس و حال داستان کمک شایانی می‌کند، به شخصیت‌ها اصالت می‌بخشد و به خواننده احساس حضور در موقعیت واقعی و فرهنگی داستان را القای می‌کند.

## ۱-۵. ضمایر

ضمایر در تحلیل گفتمان انتقادی، حائز اهمیت هستند. در این رمان، ضمیر بیشتر به شکل متکلم وحده، نمود پیدا می‌کند. راوی داستان رقیه است که شخصیتی فعال و درعین حال ایستا دارد و چون

زندگی نامه اش را تعریف می کند، داستانش با قطعیت و باورپذیری همراه است:

«لَيْلَةَ الْأَرْبَعَاءِ... حَلَمْتُ أَنِّي أُرُورُ الْمَدِينَةَ الْمُتَوَّرَةَ. لَمَّا حَكَيْتُ الْحُلْمَ لِأُمِّي... أَصَاءَ وَجْهَهَا وَأَكَدَتْ أَنَّهَا رُؤْيِيَّةٌ وَلَيْسَتْ مَنَامًا. سَمَّيْتُهُمْ أَوْلَادَ الْحَرَامِ وَتَصَبَّحُ الْبِلَادُ كُلُّهَا كَالْمَدِينَةِ الْمُتَوَّرَةِ» (عاشور، ۲۰۱۰، ص ۵۷).

یکی از مظاهر انسجام در این روایت باهم آبی است که هم وقوعی معنا دارد و یا چند واژه در زنجیره کلام است (Brown, 2006, p.596). باهم آبی دستوری میان فعل و فاعل، یعنی راوی داستان، همنشینی این دو را برای مخاطب مطرح کرده است و باعث می شود رابطه معنایی قوی میان این واژگان به وجود آید. فراوانی ضمیر متکلم در این رمان ارتباط محکمی را میان عبارات داستان ایجاد می کند و باعث می شود اسامی به مدد ضمائر که بدان ها ارجاع داده می شود، حضور بارزتری در داستان داشته باشند. از سوی دیگر کاربرد ضمائر متکلم پللی است برای آشنایی مخاطب با مکنونات قلبی و آرزوهای راوی که در قالب خواب و رؤیا بیان می شود.

ضمیر پرکاربرد دیگر، ضمیر مخاطب است که معنای مؤدبانه ای دارد و برای احترام استفاده می شود؛ گاهی هم واقعی است و برای خطاب چند نفر استفاده شده است.

«سَتَحْكِي لَنَا وَصَالَ مُطَوَّلًا عَنِ الْإِتِفَاصَةِ. حِينَ سَأَلَهَا صَادِقٌ قَالَتْ: إِنِّكُمْ تَتَابِعُونَ الْأَخْبَارَ أَكْثَرَ مِنِّي. فِي جَنِينٍ لَا تَرَى فِي التَّلْفِيزِيِّونَ إِلَّا مَحْطَةَ عَمَّانَ وَمَحْطَاتِ إِسْرَائِيلَ؛ وَأَنْتُمْ تَلْفِيزِيُونُكُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ فِيهِ مَحْطَاتُ الدُّنْيَا كُلِّهَا» (همان، ص ۳۲۴).

صادق از وصال می خواهد که از انتفاضه برایشان بگوید؛ اما وصال می گوید دسترسی به تلویزیون، کتاب و روزنامه برای صادق و خانواده اش که در مصر زندگی می کنند، راحت تر است. او با گفتن ضمیر «أنتُم» با مخاطبش مستقیم صحبت می کند و تفاوت میان خویش و آن ها را گوشه زد می نماید. این گفت و گو دارای ارزش تجربی است. در این رمان علاوه بر ضمائر متکلم و مخاطب، از ضمیر غایب نیز استفاده شده است و بیشتر در مواقعی به کار می رود که یاد در جریان گفتگو از آن ها نام برده می شود و یا نویسنده نمی خواهد نامشان را بر زبان بیاورد. به عنوان مثال وقتی صادق با مادرش رقیه درباره خواهرش صحبت می کند، برای اینکه آرزوی قلبی خود را نسبت به موفقیت او در آینده متذکر سازد، از ضمیر غایب استفاده می کند: «كُنْتُ أُمِّي نَفْسِي أَنْ تَتَخَصَّصَ مَرَمٌ فِي الْهِنْدَسَةِ الْمِعْمَارِيَّةِ فَتُشَارِكَنِي الْعَمَلَ هُنَا فِي الشَّرِكَةِ. الْبِنْتُ ذَكِيَّةٌ وَمُتَابِرَةٌ

وَسَيَكُونُ هَذَا شَأْنًا فِي مَجَالِ عَمَلِهَا. سَأُرْسِلُهَا لِلدِّرَاسَةِ فِي الْجَامِعَةِ الْأَمْرِيكِيَّةِ فِي بَيْرُوتَ مَا إِنَّ تَحْمَ الشَّهَادَةَ  
الثَّانَوِيَّةَ» (همان، ص ۳۳۸).

صادق، تصمیمی را که برای مریم گرفته است، اول به مادرش می‌گوید و نمی‌خواهد مریم در این حین آن را بشنود؛ به همین خاطر از ضمیر استفاده می‌کند تا صحبت‌هایش را مریم نفهمد. در اینجا صادق سعی دارد به صورت غیرمستقیم تصمیمش را به خواهرش ابلاغ کند.

بنابراین، نویسنده در این داستان با کاربرست ضمائر و مرجع آن‌ها، مخاطب را از افتادن به ورطه سردرگمی می‌رهاند و او را با روحيات شخصیت‌ها کاملاً درگیر می‌سازد.

#### ۱-۶. وجهیت

وجهیت، پدیده‌ای زبانی است که می‌تواند در سطح جمله، در سطح سازه‌های کوچک‌تر از جمله یا در سطح گفتمان بیان شود (کریمی دوستان و ایلخانی پور، ۱۳۹۱، ص ۷۷).

وجهیت، یعنی میزان قاطعیت گوینده در بیان گزاره که به طور ضمنی، به وسیله عناصر دستوری نشان داده می‌شود و بیان‌کننده منظور یا مقصد کلی یک گوینده یا درجه پابندی او به واقعیت یک گزاره یا باورپذیری، اجبار یا اشتیاق او نسبت به آن است (فتوحی رود معجنی، ۱۳۹۱، ص ۲۸۵).

از تکنیک‌هایی که رضوی عاشور در رمانش استفاده کرده است، کاربرست وجه اخباری است. «وجه اخباری برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام گرفتن است یا جنبه عادت، استمرار و تکرار دارد به کار می‌رود. وقایع و رویدادها و آنچه در زمان حال اتفاق می‌افتد با این زمان بیان می‌شود» (فرشیدورد، ۱۳۸۲، ص ۴۰۰). رضوی عاشور با استفاده از وجه اخباری، میزان قطعیت کلام را افزایش و مخاطب را به باور وقوع فعل سوق داده است: «وَكَانَ أَوَّلَ مَا نَطَقْتُ بِهِ مِنَ الْكَلَامِ مُنْذُ عَادَ زَنَا هُوَ مَا قَلْتُهُ لِعَمِّي هَمْسًا: أَبِي وَأَخَوَايَ الْاِثْنَانِ قَتَلُوا. رَأَيْتُهُمْ بَعِيْنِي عَلَى الْكُوْمِ. رَأَيْتُهُمْ... أَنَا رَأَيْتُهُمْ عَارِقِينَ فِي دَمِهِمْ عَلَى الْكُوْمِ» (عاشور، ۲۰۱۰، ص ۶۷).

رقیّه از دیدن صحنه شهادت پدر و برادرهایش شوکه می‌شود و مدتی صحبت نمی‌کند. همین‌که عمویش را می‌بیند، این خبر را با قطعیت و بدون هیچ‌شکی اعلام می‌کند و با صراحت می‌گوید که حرف مادرش درباره سفر آن‌ها به مصر درست نیست؛ چرا که خود، جسد آن‌ها را روی تپه دیده است. غرض از

این جمله خبری که با تکرار همراه شده است، اظهار ضعف و ناتوانی رقیه نسبت به متقاعد ساختن مادر پیرامون شهادت عزیزانش و بیان اندوه بی پایان او از این قضیه است. «كَانَتْ الطُّرُقُ مَقْطُوعَةً بَيْنَ بَيْرُوتَ وَصَيْدَا... عَمَّتِ الإِضْرَابَاتُ وَالْمُظَاهِرَاتُ وَالْحَرَائِقُ شَوَارِعَ بَيْرُوتَ وَطَرَابِلُسَ وَصُورَ وَغَيْرَهَا. فِي صَيْدَا سَقَطَ الْعَشْرَاتُ فِي الإِسْتِبَاكَاتِ بَيْنَ الأَهَالِي وَالْحَيْشِ وَلَمْ تَتَوَقَّفِ المَعَارِكُ الَّتِي اسْتَمَرَّتْ حَمْسَةَ أَيَّامٍ الإِبْعَدَ انْسِحَابِ الحَيْشِ مِنَ المَدِينَةِ» (همان، ۱۶۴).

وقتی اسرائیل به مردم بیروت اجازه صید ماهی را نمی دهد، مردم بیروت به رهبری معروف سعد و دکتر نزیه البزری نماینده صیدا در پارلمان، تظاهرات می کنند. رقیه، این تظاهرات را با جزئیات و آثار مخربش تعریف می کند؛ حادثه ای که واقعاً اتفاق افتاده است و نسبت به آن قطعیت دارد. بنابراین، یکی از کاربست های وجه اخباری در این رمان را می توان در بیان حوادث واقعی و رخدادهای سیاسی دانست که به غنای داستان و ارزش تجربی آن می افزاید و از سوی دیگر مخاطب را با فضای داستان درگیر می سازد.

در این رمان علاوه بر وجه اخباری، از وجه امری هم استفاده می شود که میزان جزمیت کلام را افزایش می دهد: «وَعِنْدَمَا أَيْقَظُنِي أُمِّي سَمِعْتُ فَسَأَلْتُ. قَالَتْ: صَحِّي وَصَالَ وَعَبِد. حُطِّي عَلفَ لِمَواثِي... وَأَنْشِرِي حَبًّا لِدَلْدَجَا، كَثِيرِي؛ وَالْحِصَان، لِاتْنَسِي الحِصَان... إِرْتَدِي ثَلَاثَةَ أَثْوَابٍ وَوَصَالَ أَيْضًا وَالْوَلَدُ» (همان، ص ۵۸).

زمانی که اشغالگران به روستای طنطوره حمله می کنند، مادر و دیگر اهالی به سرعت به جمع کردن وسایلشان می پردازند. مادر به رقیه تأکید می کند برای زمانی که نیستند، چه کارهایی انجام دهد. این جملات چون سریع و دستوری هستند، رقیه می فهمد که باید بدون چون و چرا انجام دهد و اگر این مطالب در قالب جمله خبری گفته می شد این القاءات صورت نمی گرفت؛ بنابراین نویسنده با کاربست امر در این فقره، مخاطب را از اهمیت و وخامت شرایطی که در آن هستند، آگاه می سازد.

وجه رایج دیگر در این رمان، وجه پرسشی است. هدف اصلی استفاده از وجه پرسشی، درخواست اخبار است؛ ولی از دیدگاه بلاغی، گاهی برای تأثیر بیشتر کلام به جای سایر انواع جمله استفاده می شود.

برخی اوقات سؤالات جنبه انکاری دارند و برای بیان احساسات شخصیت های داستان به کار می روند: «أَسَافِرُ مِنْ بَلَدٍ لِبَلَدٍ لِأَزِي اِبْنَتِي؟! وَمَاذَا لَوْ جَاءَهَا المَحَاضُ فِي نِصْفِ اللَّيْلِ؟! وَمَاذَا لَوْ أَصَابَهَا لَأَقْدَرُ اللهُ، مَرَضٌ؟! كَيْفَ أَرْكَبُ القَطَارَ?!» (همان، ص ۱۵).



پسری به اسم یحیی به خواستگاری رقیه می‌آید. خانواده خوبی هستند و پدر رقیه و خود رقیه راضی به این وصلت هستند؛ اما خانواده داماد در حیفا زندگی می‌کنند. همین امر باعث می‌شود مادر رقیه با به‌کارگیری تکنیک استفهام انکاری، مکنونات ذهنی و نگرانی‌ها و دغدغه‌هایش را نسبت به دوری از دخترش در بر زبان آورد.

به صورت کلی می‌توان چنین اظهار داشت که نویسنده در این داستان با بهره‌گیری از وجه اخباری، به بیان واقعیت‌ها پرداخته است و با کار بست وجه امری، مخاطب را با فضاهای متشنج داستان آشنا ساخته و قطعیت کلامش را افزایش داده است. وجه پرسشی افعال نیز تمثالی قلبی شخصیت‌های داستان را به نمایش می‌گذارد و مخاطب را با نگرانی‌های آن‌ها آشنا می‌سازد.

### ۱-۷. جمله‌های معلوم و مجهول

فعل به اعتبار فاعلش به فعل معلوم یا مجهول تقسیم‌بندی می‌شود (الغلابینی، ۱۹۹۳، ص ۴۹). ساخت جمله‌های معلوم و مجهول در تحلیل گفتمان، بار ایدئولوژیک متن را هویدا می‌سازد (بهرامی رهنما و آریان، ۱۳۹۹، ص ۲۹۰). در مان الطنطوریه، غالب جمله‌ها «معلوم» هستند. «نویسنده می‌خواهد از طریق بسامد فعل‌های معلوم، پیام نهفته در دل رخدادها و گفت‌وگوها را به مخاطب برساند. مشخص بودن فاعل فعل‌ها و اعمال قدرت، تصمیم‌گیری مخاطب را برای نتیجه‌گیری بیشتر می‌کند و مقدمات فهم متن را مهیا می‌کند.» (قاسم‌زاده و گرجی، ۱۳۹۰، ص ۵۰)

در بند ذیل همه افعال معلوم هستند و فاعل اکثر فعل‌ها هم خود رقیه است؛ حتی فعل‌هایی که کودکان استفاده می‌کنند، باز به رقیه مربوط می‌شود: «يَقُولُ الْوَالِدُ إِنِّي كُنْتُ أُمًّا صَارِمَةً، يَقُولُونَ إِنَّ وَالِدَهُمْ كَانَ أَحَنَّ عَلَيَّمْ. أَكْرَزُ فِي اسْتِنَاكَ: «أَحَنَ؟!». يَسْتَعِينُونَ الْوَقَائِعَ. يُؤَكِّدُونَ الْكَلَامَ: كُنْتُ تَتَدَخَّلِينَ فِي كُلِّ التَّفَاصِيلِ. تُصَرِّينَ أَنْ يَكُونَ الْوَاحِدُ مِنَّا مَلَكَ!» (عاشور، ۲۰۱۰، ص ۷۵).

استفاده از افعال معلوم در عبارت فوق بر مشخص بودن شخصیت اصلی در فرایند روایت دلالت دارد و از آنجاکه این داستان بیان خاطرات از زبان رقیه است، فراوانی افعال معلوم نشان از کنش شخصیت در مقابل حوادث داستان دارد و خواننده را در فهم متن یاری می‌رساند. «رَجُلٌ يَقِفُ بِجَوَارِ عَسْكَرِ الْيَهُودِ وَرَأْسُهُ مُعْطَى بَكِيسٍ مِنَ الْحَيْشِ بِهِ ثَقْبَانِ يَسْمَحَانِ لِعَيْنَيْهِ بِالرُّؤْيَةِ. كَانَ الصَّابِطُ يَطَّلِعُ فِي وَرَقَةٍ فِي يَدِهِ وَيُنَادِي أَسْمَاءَ الرِّجَالِ فَيُجِيبُ صَاحِبَ



الإِسْمُ أَوْ لَا يُجِيبُ. عِنْدَمَا لَا يُجِيبُ يَتَقَدَّمُ كَيْسُ الْحَيْثُ وَيُسَيِّرُ إِلَيْهِ. أحياناً يُشِيرُ بِدُونِ نِدَاءٍ» (همان، ص ۶۱).

رقیّه ماجرایی را تعریف می‌کند که بعد از اشغال روستا برایش اتفاق افتاده است. اینجا از فعل معلوم به همراه فاعل و مفعول استفاده می‌کند تا دقیق به خواننده نشان دهد که چه کسی و به چه شکل این کارها را انجام می‌داده است. در این ماجرا تکیه اصلی راوی روی جاسوسی است که سرش را از ترس شناخته شدن پوشانده است. او با استفاده از افعال معلوم تمام کارهای او را با جزئیات بیان می‌کند: «خَرَجَ مِنَ الْبَحْرِ. أَيُّ وَاللَّهِ، خَرَجَ مِنَ الْبَحْرِ كَأَنَّهُ مِنْهُ وَطَرَحَتْهُ الْأَمْوَاجُ. تَابَعَتْهُ وَهُوَ يَمْشِي بِسَاقَيْنِ مُشَدَّوَدَتَيْنِ بِاتِّجَاهِ الشَّاطِئِ، يَنْتَنِعُ قَدَمَيْهِ مِنَ الرَّمْلِ وَيُعِيدُ عَرْسَهُمَا فِيهِ وَيَقْتَرِبُ» (همان، ص ۷).

نویسنده در این عبارت خواستگار دوران نوجوانی رقیّه به نام یحیی را ترسیم می‌کند. استفاده از فعل معلوم در این مثال مخاطب را در شناخت بیشتر این شخصیت کمک می‌نماید و احساس رقیّه را به او نشان می‌دهد.

غالب افعالی که در رمان استفاده شده، معلوم است؛ اما اگر از دیدگاه فرکلاف و تحلیل گفتمانی به متن نظر شود، نمی‌تواند خالی از افعال مجهول باشد. جملات فاقد کنشگر، علیت و عاملیت را مبهم رها می‌کنند. در برخی موارد ممکن است این کار برای پرهیز از حشو انجام شود و این در حالی است که اطلاعات از پیش، به نحوی ارائه شده باشد. در موارد دیگر ممکن است هدف، مبهم نمودن عاملیت و علیت باشد (فرکلاف، ۱۳۷۹، ص ۱۹۱): «دَخَلْنَا الْمَنَى. عَرَفَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ عَلَى الْمَرْكَزِ وَبَعْضِ الْعَامِلِينَ فِيهِ وَعَلَى التَّسْهِيلَاتِ الَّتِي تُقَدَّمُ لِلْبَاحِثِينَ» (همان، ص ۳۶۷).

در این بند با توجه به اینکه تسهیلات و خدمات انجام شده برای پژوهشگران از فاعل آن‌ها مهم‌تر است، فعل به صورت مجهول آمده است تا اهمیت کنش بیش از کنشگر آن بیان شود.

بنابراین، در این رمان افعال معلوم، به منظور توصیف اعمال شخصیت‌های داستان به کار گرفته شده است و به خواننده اجازه می‌دهد آن‌ها را واضح‌تر شناسایی نماید. افعال مجهول نیز در بخش‌هایی استفاده شده است که توجه به خود عمل بیش از فاعل آن اهمیت دارد.

## ۸-۱. استعاره

«استعاره‌ها، ابزاری برای فهم هستند و دستگاه تفکر انسان، استعاری است. زبان از آن جهت که

نظامی ارتباطی و مبتنی بر مفاهیم ذهنی است، با تفکر و کنش‌های ما در ارتباط است؛ پس منبع خوبی برای پیدا کردن شواهدی درباره کارکرد نظام شناختی است» (شهری، ۱۳۹۱، ص ۶۱-۶۰). استعاره‌ها، ارتباط تنگاتنگی با ایدئولوژی متن دارند و به وسیله آن می‌توان به کارکردهای نهفته در یک واژه و ارتباط آن با بافت اثر دست یافت.

رمان الطنطورية، گفتمانی اجتماعی میان افراد خانواده است و در آن از واژه، ساختار، نظم، رمز و مؤلفه‌هایی استفاده شده است که به راحتی اجتماعی بودن آن توسط مخاطب درک می‌شود. عنوان این رمان «الطنطورية» است که مفهومی استعاری دارد. طنطوره استعاره از وطن و اصالت و ریشه است:

«يَصْطَحِبُ عَمِّي صَادِقٌ وَيُلْحِقُهُ بِفَرِيقِ الْأَسْبَالِ، يَحْمِلُ لِحْسَنٍ وَرَقًا أَيْضًا مُقَوِّيَّ يَبْسِطُهُ أَمَامَهُ وَهُوَ يَقُولُ: إِرْسِمِ الْخَرِيْطَةَ يَا وَدِد... كَانَ حَسَنٌ مَيِّزَ الطَّنْطُورَةِ بِكِتَابَةِ اسْمِهَا مَحْطٌ أَكْبَرَ مِنَ الَّذِي اسْتَحْدَمَهُ فِي كِتَابَةِ اسْمِ حَيْفَا وَيَاقَا وَالْقُدْسِ وَعَيْنَ مَكَانِهَا بِدَائِرَةِ كَبِيرَةٍ لَوْنُهَا بِالْأَحْمَرِ» (عاشور، ۲۰۱۰، ص ۱۱۹).

در این عبارت دو وجه از ایدئولوژی به چشم می‌خورد: هم به گفتمان جهاد و مقاومت دامن می‌زند و روحیه جهاد را حتی در کودکان به بهترین وجه نشان می‌دهد و هم به اصالت فلسطین گریز می‌زند و اهمیت آن را حتی در نقاشی کودکان به تصویر می‌کشد. شخصیت‌های داستان از همان ابتدا به کودکان یادآور می‌شوند که وطن و ریشه خود را فراموش نکنند.

واژه استعاری دیگر، واژه «کلید» است. کلید یکی از نمادهای پرکاربرد در ادبیات مقاومت فلسطین به ویژه ادبیات داستانی است. پس از اینکه فلسطینیان مجبور شدند خانه و کاشانه خود در شهرها و روستاهای مختلف فلسطینی را ترک کنند، کلید خانه جزو معدود اشیای باارزشی بود که هر خانواده‌ای با خود به تبعیدگاه می‌برد؛ با این امید که آینده‌ای نزدیک به خانه خود بازمی‌گردند؛ اما با طولانی شدن اشغالگری رژیم صهیونیستی، کلید به یک نماد تبدیل شد که در داخل و خارج مرزهای فلسطین دلالت‌های ویژه‌ای دارد (مهدیان طرهبه و کاووسی، ۱۴۰۳، ص ۱۶۴۸). کلید در این رمان استعاره از مالکیت سرزمین، امید و حق بازگشت به سرزمین مادری و مقاومت است:

«لَا حَقًّا سَوْفَ أَعْرِفُ أَنْ أَغْلَبَ نِسَاءَ الْمُخَيَّمِ يَحْمِلْنَ مَفَاتِيحَ دُورِهِنَّ تَمَامًا كَمَا كَانَتْ تَفْعَلُ أُمِّي. الْبَعْضُ كَانَ يُرِيهِ لِي وَهُوَ يُحْكِي عَنِ الْقَرِيَةِ الَّتِي جَاءَ مِنْهَا؛ وَأَحْيَانًا كُنْتُ أُلْحِقُ ظَرْفَ الْحَبْلِ الَّذِي يُحِيطُ بِالرَّقَبَةِ وَإِنْ لَمْ أَرُ



المِفْتَاحُ؛ وَأَحْيَاءُ لِأَلَمْحُهُ... وَلَكِنِّي أَعْرِفُ أَنَّهُ هُنَاكَ، تَحْتَ التَّوْبِ» (عاشور، ۲۰۱۰، ص ۹۳).

وقتی رقیه و خانواده اش مجبور به ترک خانه شدند، او دید که مادرش در خانه را قفل کرده و کلیدش را به گردنش آویخته است. سال های بعد، وقتی مادرش فوت شد، خاله اش کلید خانه را به رقیه داد. بعد که با یکی از زنان اردوگاه صحبت می کند، متوجه می شود نه تنها مادر او، بلکه همه زنان روستا کلید خانه هایشان را با خود دارند؛ این امر نشان از اهمیت وطن دارد. تعلق به وطن و نگه داری از کلید خانه به عنوان جواز ورود به خانه هایشان، دو مکانیسم روانی و بسیار تأثیرگذار در زندگی آن هاست که دارای ارزش تجربی است.

بنابراین، استعاره در این رمان، عمق بیشتری به داستان بخشیده است و مفاهیم پیچیده تری را در ورای واژگان به خواننده منتقل می کند.

### ۹-۱. مکان

از جمله عواملی که در شخصیت و نوع گفتمان یک ادیب اثر دارد، محیط طبیعی و اجتماعی است که ادیب در آن زندگی می کند. محیط طبیعی و موقعیت جغرافیایی در روش زندگی، اخلاق و طبع افراد تأثیر می گذارد (بوملحم، ۲۰۰۸، ص ۵۶). «مکان ها به طور خاص از بن معنایی ساخته شده اند که با معنای شخصیت های ساکن در آن مکان ها پیوند دارد» (فاولر، ۱۳۹۰، ص ۶۱). این رمان به نام یک مکان، یعنی طنزگونه است و داستان از کنار دریا و ساحل طنزگونه آغاز می شود و در مرز طنزگونه هم تمام می شود. این عشق به وطن و سرزمین باعث نوشتن خاطرات رقیه از سرزمینش شد؛ به گونه ای که حتی نام دفترش بانوی طنزگونه بود؛ بنابراین طنزگونه جان مایه اصلی داستان است. در مقابل واژه اردوگاه تداعی کننده آوارگی، بی پناهی و حس ناخوشایند غریبه بودن است. برای رقیه و خانواده اش قبول آوارگی و پناهندگی سخت است؛ اما برای عموی این واژه و این مکان طاقت فرساست. در اردوگاه نمی ماند، به عنوان افراد اردوگاه اسم نمی نویسد، همیشه در انتظار بازگشت به وطن است و خود را پناهنده نمی داند. او به این اسم به شدت حساس است. فرار از واژه پناهنده، یک مکانیسم روانی است که حس ناخوشایند تنفر و فرار از واقعیت منعکس می کند. این موضوع از منظر تحلیل گفتمان انتقادی و بخش توصیفی آن دارای ارزش تجربی است: «بَعْدَ عَامٍ مِنَ الْإِنْتِظَارِ، قَرَّرَ عَمِّي إِسْتِجَارَ شُقَّةٍ فِي صَيْدِ الْقَدِيمَةِ، فَانْتَقَلْنَا إِلَيْهَا. لَمْ نَسْكُنِ الْمُحَيِّمَ، كَأَنَّ بِمَكَانٍ عَمِّي وَلِسَوَاتٍ أَنْ يُعْضَ الظَّرْفُ عَنْ مَعْنَاءِ فَلَايَرِي فِيهِ سِوَى مُحَطَّةٍ» (عاشور، ۲۰۱۰، ص ۸۹).

بعد از آنکه عموی رقیه نمی‌تواند قبول کند به عنوان آواره و بی‌پناه در اردوگاه زندگی کند، در صیدا خانه‌ای اجاره می‌کند. همین کار باعث دلگرمی او می‌شود که پناهنده نیست و همچنان در انتظار زمانی است که به طنطوره بازگردد. حس دلگرمی از اینکه آواره و پناهنده نیست و برای زندگی اش جا و مکان مشخصی دارد، برایش رضایت بخش است.

علاوه بر طنطوره و اردوگاه، نام شهرهای دیگر فلسطین و کشورهای همسایه از جمله لبنان، سوریه و مصر نیز در این رمان استفاده شده است و سفر شخصیت‌ها و آوارگی آن‌ها در این مکان‌ها از تلاش شخصیت‌ها برای یافتن مکانی برای بهتر زیستن حکایت دارد و باعث می‌شود که مخاطب فهم بیشتری نسبت به تجربه تاریخی فلسطینی‌ها پیدا کند.

## نتیجه‌گیری

با بررسی و تحلیل گفتمان انتقادی رمان الطنطورية، نوشته رضوی عاشور در سطح توصیف و ویژگی‌های زبانی و ساختارهای گفتمان مدار نتایج زیر حاصل شد:

• در رابطه با سؤال اول پژوهش مبنی بر ویژگی‌های زبانی رمان، می‌توان اظهار داشت در سطوح واژگانی، واژگان در این رمان دقیقاً همان معنایی را تداعی می‌کند که نقش آن‌ها در جمله ایجاب می‌کند. واژگان تحت تأثیر احساسات قرار گرفته‌اند و جریان‌های عاطفی مختلف تأثیر زیادی بر ساختار متنی رمان گذاشته است. در این رمان واژگان پرکاربرد به منظور آشنا ساختن مخاطب با فضای داستان و شخصیت‌ها استفاده شده است و به فهم تاریخی و سیاسی داستان کمک می‌کند. بهره‌گیری از واژگان و مفاهیم متضاد، احساسات، واقعیت‌ها و تجربیات فلسطینیان را در این رمان به تصویر می‌کشد. نویسنده با استفاده از واژگان غیررسمی در این رمان، باعث می‌شود خواننده با شخصیت‌ها هم‌ذات‌پنداری کند و فضای داستان ملموس‌تر به نظر آید. کاربست ضمائر مختلف نیز در این داستان، مخاطب را با روایات شخصیت‌ها آشنا تر می‌سازد.

وجه اخباری در این داستان، در راستای بیان واقعیت‌ها، وجه امری به منظور افزایش قطعیت سخن و وجه پرسشی افعال برای آشنا کردن مخاطب با مکنونات قلبی شخصیت‌ها استفاده شده است. به کار بستن افعال معلوم و جملات خبری باعث افزایش باورپذیری داستان در ذهن مخاطب شده است. نویسنده با تکنیک استفاده از افعال معلوم، اعمال شخصیت‌های داستان را توصیف نموده و با بهره‌گیری از افعال مجهول، به کنش، بیش از کنشگر اهمیت می‌دهد و از استعاره در جهت انتقال مفاهیم پیچیده و توصیف شرایط مهاجران فلسطینی بهره می‌گیرد. مکان‌ها در داستان، دلالت بر تجربه زیسته فلسطینیان جهت یافتن مکانی امن برای زندگی است.

• در پاسخ به سؤال دوم این پژوهش باید گفت این رمان در چارچوب نظری نورمن فرکلاف، دارای موضوعات و مباحث مهمی از جمله مقاومت، پایداری و وطن دوستی است. رضوی عاشور در ابتدای رمان خود به اشغالگری رژیم غاصب صهیونیست اشاره می‌کند. شخصیت‌های داستان او همیشه در آرزوی بازگشت به وطن هستند و بزرگ‌ترین ایدئولوژی حاکم بر رمان، وطن و بازپس‌گیری سرزمین مادری‌شان است. آن‌ها خواهان زندگی و جامعه‌ای بدون جنگ، درگیری، فقر و گرسنگی و همراه آرامش



هستند. نویسنده اسلوبی متناسب با هدفش برگزیده است. استفاده از گفتمانی بدون تکلف و بی‌آلایش، همراه با تصویرپردازی‌های نمایشی باعث تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب شده است. گفتمان حاکم بر رمان بر پایه وطن، میهن‌پرستی و در تقابل با ظلم و استکبارستیزی است و در آن از مفاهیم هم‌معنا و مرتبط با وطن استفاده شده است که باعث موفقیت نویسنده در سطح روایی شده است. اشاره به اصالت و بازنمایی آداب و رسوم در رمان، بازتاب‌دهنده رابطه رمان با بسترهای تاریخی و اجتماعی است. عنوان رمان بسیار جامع است و با متن سازگاری کامل دارد. الطنطوریة در ساختاری دقیق و مناسب با محتوا، به بسط پیرنگ و شکل‌گیری روایت کمک و یژه‌ای کرده است؛ بنابراین می‌توان ادعا کرد که رمان الطنطوریة، گفتمانی اجتماعی میان افراد خانواده است و در آن از واژه، ساختار، نظم و مؤلفه‌هایی استفاده شده است که به راحتی اجتماعی بودن آن درک می‌شود.

• در جواب به پرسش سوم با توجه به متن مورد نظر، این نتیجه حاصل شد که سطح توصیف نظریه فرکلاف و مؤلفه‌های مورد نظری در رمان می‌تواند بررسی شود؛ پس در واقع الگوی فرکلاف پاسخ‌گوی نیازهای تحلیلی پژوهش حاضر است. نویسنده در رمان وقایع و رویدادها و ویژگی‌های شخصیت‌های رمان را با دقت و ظرافت توضیح داده است. شخصیت‌های داستان، همه در جهت ایجاد گفتمان مشترک مقاومت، به تصویر کشیده شده‌اند. داستان‌پردازی‌های متفاوت برای هر رویداد و شخصیت با جزئیات کامل و در کمال ظرافت ارائه شده است. نویسنده در شکل‌دهی شخصیت‌های رمان بسیار موفق عمل کرده است؛ به گونه‌ای که متن روایی دارای تیپ‌های مختلف از شخصیت‌هاست که احیاناً در تقابل با هم قرار دارند. نویسنده مشخصه‌های یک متن روایی را در شخصیت‌پردازی کاملاً رعایت کرده است و متن از چارچوب کلی طرحی روایی پیروی می‌کند که در آن موقعیت‌های مختلفی وجود دارد.



1. Discourse Analysis.
2. Zellig Harris.
3. Norman Fairclough.
4. Language and Power.
5. Discourse Analysis.
6. Jonathan Culler.
7. Strauss.

## فهرست منابع

۱. بوملحم، علی، (۲۰۰۸)، *فی الأسلوب الأدبی*، بیروت: دارالمکتبة الهلال.
۲. بهرامی رهنما، خدیجه و آریان، حسین، (۱۳۹۹)، «*تحلیل گفتمان انتقادی رمان ماهی‌ها در شب می‌خوابند بر اساس آرای نورمن فرکلاف*»، نشریه متن پژوهی ادبی، دوره ۲۴، شماره ۸۵، صص ۲۸۵-۳۱۴.
۳. حیاتی، زهرا، (۱۳۸۸)، *بررسی نشانه شناختی عناصر متقابل در تصویرپردازی اشعار مولانا*، نقد ادبی، دوره ۲، شماره ۶، صص ۲۴-۷.
۴. خواجه زاده، اسماء، (۱۳۹۷)، *من پناهنده نیستم*، چاپ اول، تهران: انتشارات شهرستان ادب.
۵. شهری، بهمن، (۱۳۹۱)، «*پیوندهای بیان استعاره و انیدئولوژی*»، نقد ادبی، دوره ۵، شماره ۱۹، صص ۷۶-۵۹.
۶. عاشور، رضوی، (۲۰۰۸م)، *أطیاف*، چاپ اول، القاهرة: دار الشروق.
۷. \_\_\_\_\_ (۲۰۱۰م)، *الطنطورية، الطبعة الأولى*، القاهرة: دار الشروق.
۸. \_\_\_\_\_ (۲۰۱۳م)، *أثقل من رضوی*، مصر، قاهره: دار الشروق.
۹. عدالتی نسب، علی، (۱۳۹۵)، *تحلیل گفتمان رمان انقلاب در ادبیات معاصر باتکیه بر تحولات مصر*، پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز.
۱۰. الغالیینی، الشیخ مصطفی، (۱۹۹۳م)، *جامع الدروس العربیة موسوعة فی ثلاثة أجزاء*، الطبعة الثامنة و العشرون، صیدا- بیروت: منشورات المکتبة العصریة.
۱۱. فالور، راجر، (۱۳۹۰)، *زبان شناسی و رمان*، مترجم: محمد غفاری، چاپ اول، تهران: نشر نی.
۱۲. فتوحی رودمعجنی، محمود، (۱۳۹۱)، *سبک شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها*، چاپ اول، تهران: سخن.
۱۳. فرشیدورد، خسرو، (۱۳۸۲)، *دستور مفصل امروز بر پایه زبان شناسی جدید*، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
۱۴. فرکلاف، نورمن، (۱۳۹۹)، *تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه روح‌الله قاسمی*، چاپ سوم، تهران: انتشارات اندیشه احسان.
۱۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹)، *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، چاپ اول، تهران: دفتر مطالعات و برنامه ریزی رسانه‌ها (مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها).
۱۶. قاسم‌زاده، سید علی؛ گرجی، مصطفی، (۱۳۹۰)، «*تحلیل گفتمان انتقادی رمان دکتر نون زنش را بیشتر از مصدق دوست داشت*»، ادب پژوهی، شماره ۱۷، صص ۳۳-۶۳.
۱۷. کریمی دوستان، غلامحسین؛ ایلخانی پور، نگین، (۱۳۹۱)، «*نظام وجهیت در زبان فارسی*»، پژوهش‌های زبانی، دوره ۳، شماره ۱، صص ۹۸-۷۷.
۱۸. کریمی، عباس؛ سبزیان پور، وحید، (۱۳۹۸)، «*خوانش داستان الفقراء بر اساس گفتمان انتقادی فرکلاف*»، پژوهشنامه ادبیات داستانی، دوره ۸، شماره ۲۶، صص ۱۱۱-۹۵.
۱۹. مهدیان طرهبه، روح‌الله؛ کاووسی، سبجان، (۱۴۰۳)، «*نماد کلید در ادبیات مقاومت فلسطین؛ بررسی موردی*

رمان (الطنطورية) اثر رضوی عاشور»، مجموعه مقالات دومین همایش ملی ادبیات مقاومت، صص ۱۶۸۲-۱۶۶۵.

۲۰. میرصادقی، جمال، (۱۳۹۴)، *ادبیات داستانی*، چاپ هفتم، تهران: نشر سخن.

۲۱. یورگسنس، ماریان و فیلیپس، لوییز، (۱۳۹۶)، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، مترجم: هادی جلیلی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات نی.

۲۲. یونسی، ابراهیم، (۱۳۹۲)، *هنر داستان نویسی*، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات نگاه.

23. Brown, K, (2006), *Encyclopedia of Language and Linguistics*, Second Edition, Oxford: Elsevier Ltd.

24. Culler, J, (2002), *Structuralist Poetics*. (1975), London/New York.







دوفصلنامه علمی جستارهای ادب عربی

سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۴

ISSN: 2676-7716

مقاله پژوهشی

## تحلیل گفتمان انتقادی خطبه حجاج بن یوسف بر اساس الگوی فرکلاف

ابراهیم فلاح<sup>۱</sup> ID

جواد معین<sup>۲</sup>

### چکیده

تحلیل گفتمان انتقادی یکی از شاخه‌های مهم نظریه تحلیل گفتمان است که به منظور نشان دادن چگونگی شکل‌گیری گفتمان‌های قدرت، لایه‌های پنهان زبان را در متون کتبی و شفاهی می‌کاود. گفتمان‌شناسی انتقادی نوین علاوه بر عناصر نحوی و صرفی سازنده جمله برای تبیین معنا، عناصر فرامتنی از قبیل بافت موقعیتی، فرهنگی و اجتماعی را نیز در بر می‌گیرد. این پژوهش بر اساس روش توصیفی - تحلیلی به بررسی تحلیل گفتمان انتقادی خطبه حجاج بن یوسف بر اساس نظریه فرکلاف می‌پردازد. هدف اساسی از این کنکاش بررسی متنی کهن در پرتو مفاهیم «تحلیل گفتمان انتقادی» به عنوان رویکردی جدید در تحلیل متون است. به این منظور از تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف استفاده شد تا کارکردهای ایدئولوژیک خطبه حجاج در ارتباط با مناسبات قدرت مشخص شود. در سطح توصیف، ویژگی‌های زبان شناختی خطبه، در سطح تفسیر، بافت موقعیتی گفتمان و بینامتنیت و در سطح تبیین، جایگاه خطبه در ساختار سیاسی عصر بنی امیه، بررسی شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد حجاج در سطح توصیف با استفاده از مجازها، استعاره‌ها، کنایه‌ها و قسم، تأکید، تکرار و هم‌آبی واژه‌ها در پی تبیین اندیشه‌هایش و آشکار کردن قاطعیت خود در کنترل اوضاع بوده است. در سطح تفسیر، از بافت بینامتنی صریح برای ترسیم بافت موقعیت موجود بهره برده و برای قوت بخشیدن به سخنرانی خود از مفاهیم دینی و آیات قرآن استفاده کرده است. در سطح تبیین، با استفاده از مفاهیمی مانند ایدئولوژی و قدرت، هژمونی و بیگانه‌سازی به تقویت و بازسازی ساختار قدرت و ایدئولوژی موجود کمک کرده و از حاکمان بنی امیه در تثبیت قدرتشان دفاع نموده است.

واژگان کلیدی: تحلیل گفتمان انتقادی، فرکلاف، سطوح گفتمان، حجاج بن یوسف، عصر اموی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۳/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۶

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد واحد ساری (نویسنده مسئول).

۲. عضو گروه علمی ادبیات عرب جامعه المصطفی العالمیه خراسان.

fallahabraham@gmail.com

jmocin56@gmail.com

## ❁ مقدمه

نیرو و قوه بیان، اعطای خداوند به بشر است که در قرآن کریم نیز از آن یاد شده است: «الرَّحْمَنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴)» (الرحمن/ ۴-۱). در زمان‌های گذشته به علت فقدان تکنولوژی، خطابه مهم‌ترین وسیله ارتباطی میان مردم بوده است. خطیبان در آن شرایط محیطی و اجتماعی سعی می‌کردند منظور خود را با کمترین اشتباه و کوتاه‌ترین عبارت بیان کنند و نقش برجسته‌ای در تحولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایفا می‌کردند؛ بنابراین خطابه‌ها منابع سودمند و مهمی است که در کشف حقایق تاریخی و سیاسی هر دوره و یافتن ریشه و اساس بسیاری از حوادث و وقایع آن ادوار نقش بسزایی دارد. هدف از تحلیل خطبه حجّاج بر اساس نظریه تحلیل گفتمان انتقادی، یافتن ایدئولوژی در پس این متن است تا ناگفته‌های گوینده و نویسنده روشن گردد (ون دایک، ۱۳۸۳، ص ۴). خطابه‌های عصر اموی از جمله خطبه حجّاج بن یوسف (۴۱-۹۵ ق) از آثار مهمی است که می‌توان با تحلیل آن به اوضاع و احوال سیاسی و مناسبات قدرت در آن عصر پی برد.

## بیان مسئله

خطبه‌ها صرفاً یک سری مباحث نظری و صناعت ادبی نامربوط به فرهنگ و اجتماع نیست؛ بلکه شامل جهان بینی‌ها و ایدئولوژی‌هایی است که سعی دارد اندیشه و رفتار جامعه را اصلاح یا تغییر دهد. برای دستیابی به فهم دقیق‌تر متن خطبه‌ها یکی از نظریه‌های مهم، گفتمان‌شناسی انتقادی است.

این نظریه، نوعی تحلیل کلام است که از مطالعات جامعه‌شناختی ناشی می‌شود و علاوه بر اطلاعات بافت غیرزبانی، اطلاعاتی از سطوح بالاتر، انتزاعی‌تر و عمده‌تر بافت تاریخی، روابط قدرت، ایدئولوژی و گاه جهان بینی، ساخت‌ها و روابط بافت اجتماعی و فرهنگی را در شکل دهی به زبان مؤثر می‌داند (دبیر مقدم، ۱۳۷۸، ص ۴۸؛ آقاگل زاده، ۱۳۸۵، ص ۱۲۰).

در بُعد اجتماعی، عمده‌ترین هدف گفتمان‌شناسی انتقادی کشف راهبردها و ابزارهای گفتمان‌مداری است که منجر می‌شود سلطه و نابرابری در جامعه ایجاد شود و این نابرابری در زبان ظهور یابد (سجودی و احمدی، ۱۳۸۸، ص ۳۸).

در میان روش‌های تحلیل گفتمان، تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف (نورمن فرکلاف، ۱۹۴۱) به موجب شکل و نحوه تحلیل در مقایسه با دیگر روش‌ها دقیق‌تر و کارآمدتر است.

علت انتخاب خطبه حجّاج از یک جهت به نمایاندن اندیشه حاکم در دوره اموی در این خطبه برمی‌گردد و از جهت دیگر به جایگاه و تأثیر زبان برای افزایش قدرت حزب امویان مرتبط می‌شود. با در نظر گرفتن زمان و اوضاعی که این خطبه تحت تأثیر آن گفته شده است، می‌توان لایه‌های زیرین آن را کشف و از اغراض پنهان آن پرده برداشت. نگارنده در این جستار می‌کوشد بر اساس نظریه تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، خطبه حجّاج بن یوسف را بررسی و تحلیل کند تا به سؤال زیر پاسخ دهد:

بنا بر نظریه فرکلاف، ویژگی‌های زبان شناختی خطبه حجّاج بن یوسف در سطح توصیف، تفسیر و تبیین چیست؟

### پیشینه پژوهش

از پژوهش‌های مهمی که تاکنون در حوزه نقد و بررسی خطبه‌های حجّاج نگاشته شده است، به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

جاحظ، (۱۳۱۱)، «البيان والتبيين»: این کتاب امّهات کتب عربی و کتبی است در انواع بیان، همراه با منتخباتی از خطب بلیغ، مواعظ و احوال سخنوران برجسته و مشاهیر اسلام و نیز بسیاری از اشارات تاریخی و فواید بلاغی و تحلیل فن خطابه که به طور تخصصی به خطب حجّاج پرداخته است.

مفتخری، (۱۳۹۳)، «حجّاج و نقش وی در تحکیم و تثبیت خلافت اموی»: در این پژوهش، نویسنده مقاله تنها به نقش حجّاج در تثبیت حکومت امویان پرداخته و هیچ‌گونه تحلیلی نسبت به خطبه‌های وی انجام نداده است.

بلخیری، (۲۰۱۴)، «البيان في خطب الحجاج بن يوسف الثقفي»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده ادبیات دانشگاه محمد خیضر: در این پایان‌نامه، نگارنده به بررسی بیانی خطبه‌های حجّاج پرداخته و به این نتیجه دست یافته است که حجّاج با به‌کارگیری عنصر بیان در خطبه‌هایش بر زیبایی آن افزود و بر مخاطبانش تأثیر گذاشت.

زکی صفوت، (۱۹۳۳)، «جمهره خطب العرب في عصور العریبه الزاهره في العصر الاموی»: در این کتاب نویسنده تنها به جمع‌آوری خطب از دوره پیش از اسلام تا دوره عباسی اول (۲۳۲ ق) پرداخته است و

هیچ‌گونه تحلیل ادبی یا گفتمانی از خطبه‌ها انجام نداده است.

اشرف امین، جاد ابوزید، (۲۰۲۱)، «خطب الحجاج بن یوسف الثقفی مقاربه تداولیه فی ضوء فکرة الافعال الکلامیه»: نویسنده این مقاله، خطبه‌های حجاج را با رویکرد کاربردشناسی در پرتو نظریه افعال گفتاری تجزیه و تحلیل کرده است و به این نتیجه دست یافته است که سخنان حجاج از منابع غنی زبانی محسوب می‌شود.

جزینی و کرمی، (۱۳۹۶)، «به آلیات الاقتناع فی خطب الحجاج بن یوسف الثقفی (دراسه تحلیلیه)»: نویسندگان در این پژوهش به سازوکارهایی پرداخته‌اند که حجاج برای تأثیرگذاری بر مردم به آن تکیه می‌کرد. این نوشتار عناصر بلاغی در خطبه‌های حجاج را بر اساس پژوهش‌های انتقادی اجتماعی جدید بررسی کرده و به این نتیجه دست یافته است که سبک حجاج دارای ویژگی‌های متقاعدکننده بسیاری است که از مهارت بالای او در شناخت مخاطبانش با توجه به ذهنیت و شرایط آن‌ها حکایت دارد.

وجه افتراق و نوآوری این پژوهش با آثار مطرح این است که مقاله حاضر به تحلیل گفتمان انتقادی خطبه حجاج بر اساس الگوی فرکلاف پرداخته و جنبه‌های زبانی و اجتماعی گفتمان را آشکار نموده است.

### چارچوب نظری پژوهش

گفتمان در زبان عربی معادل واژه «خطاب» است و در فرهنگ لغت لسان العرب به معنای «کلام» آمده است (ابن منظور، بی تا، ج ۴، ص ۱۳۵).

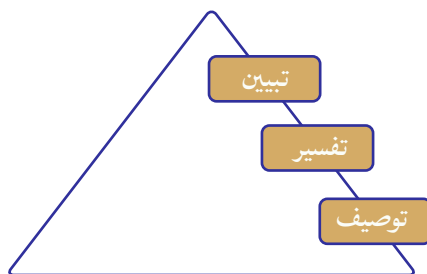
نورمن فرکلاف یکی از شخصیت‌های شاخص در زمینه تحلیل گفتمان انتقادی است. این دیدگاه، رویکرد بینارشته‌ای برای مطالعه گفتمان است و بر نحوه بازتولید قدرت اجتماعی و سیاسی به وسیله متن و گفتگو تأکید می‌کند (شرشار، ۲۰۰۶، ص ۲۳). فرکلاف، تحلیل گفتمان انتقادی را از حوزه زبان‌شناختی به عالم سیاست و اجتماع کشیده و از آن به مثابه ابزاری نیرومند برای تحلیل‌های اجتماعی استفاده کرده است. از نظر فرکلاف، تحلیل گفتمان انتقادی، روشی است که در کنار سایر روش‌ها برای بررسی تغییرات اجتماعی و فرهنگی به کار گرفته می‌شود (آقاگل زاده و غیاثیان، ۱۳۸۶، ص ۴۱-۴۰). تحلیل گفتمان انتقادی بیشتر وجه جامعه‌شناختی دارد و بر نقش قدرت و ایدئولوژی به مثابه شرایط فرامتنی مؤثر بر تحلیل گفتمانی تأکید می‌کند (Wodak, 2001, p.9); لذا در تحلیل متون در درجه اول به مسئله سوءاستفاده از قدرت، سلطه، نابرابری و مقاومت در برابر قدرت پرداخته می‌شود (فاضلی، ۱۳۸۳، ص ۸۸). بنابراین پرسش‌های

اساسی که فرکلاف درباره ویژگی های صوری متن مطرح می کند بررسی مواردی مانند واژه شناسی، الگوهای جمله مانند لازم و متعدی و معلوم و مجهول، اسم سازی، انتخاب میان قیدها یا تضادها، ساختار موضوعی متن و شیوه های انسجام متن را شامل می شود.

فرکلاف در سطح تفسیر معتقد است که از طریق ویژگی های صوری متن، به طور مستقیم، به تأثیرات ساختاری بر شالوده جامعه نمی توان دست یافت؛ چراکه اساساً نوع ارتباط متن و ساختارهای اجتماعی، رابطه ای غیرمستقیم است. فرکلاف سطح تفسیر را ترکیبی از محتویات خود متن و ذهنیت مفسر می داند و مقصود از ذهنیت مفسر راندنشی زمینه ای می داند که مفسر در تفسیر متن به کار می گیرد (همان، ص ۲۱۵). الگوی پیشنهادی فرکلاف تلاش می کند چارچوبی منسجم برای تحلیل متون و گفتمان ها ارائه دهد. در هر صورت مرحله تفسیر را می توان تحلیل متن بر مبنای آنچه در سطح توصیف بیان شده است، دانست که با در نظر گرفتن بافت موقعیت، مفاهیم و راهبردهای کاربردشناسی زبان و عوامل بینامتنی انجام می گیرد (آقاگل زاده، ۱۳۸۵، ص ۱۲۹).

در مدل سه سطحی فرکلاف، مرحله سوم، مرحله تبیین است. تبیین، توصیف گفتمان به عنوان بخشی از یک فرایند اجتماعی است. تبیین گفتمان را به عنوان کنش اجتماع توصیف می کند و نشان می دهد که ساختارهای اجتماعی، چگونه گفتمان را تعیین می بخشند. همچنین تبیین نشان می دهد که گفتمان ها چه تأثیرات بازتولیدانه ای می توانند بر آن ساختارها بگذارند؛ تأییدی که منجر به حفظ یا تغییر آن ساختار می شوند (فرکلاف، ۱۳۷۹، ص ۲۴۵).

در سطح تبیین مفاهیمی مانند ایدئولوژی، هژمونی، قدرت، کنترل و غیریت و بیگانه سازی مطرح می شود تا نشان داده شود که گفتمان چه جایگاهی در ساختار قدرت دارد و هدف از طرح آن، کمک به حفظ وضعیت یا ایجاد تغییر در وضعیت موجود بوده است (فرکلاف، ۱۹۸۹، ص ۱۴۰).



جدول ۱- مدل سه سطحی فرکلاف (قاسم زاده، ۱۳۹۶، ص ۱۵۵)



## ۱. بحث اصلی

### ۱-۱. بافت موقعیتی گفتمان

دو عنصر کلیدی که مستلزم توجه کافی است و در تحلیل یک گفتمان ادبی باید از آن سخن گفت، بافت متن و بافت موقعیت آن است. منظور از بافت متن، این است که یک عنصر زبانی در چارچوب چه متنی وجود دارد و جملات ماقبل و مابعد آن عنصر در داخل متن چه تأثیری در تبلور صوری، کارکردی و معنایی آن دارد (تاجیک، ۱۳۷۹، ص ۴)؛ بنابراین از مفاهیم مهم در تحلیل گفتمان انتقادی، بافت موقعیتی گفتمان است. بافت موقعیتی در مدل سه سطحی فرکلاف در قسمت تفسیر بررسی می‌شود؛ ولی به علت تأثیری که در شکل‌گیری گفتمان دارد، در این مجال بررسی می‌گردد. در بافت موقعیت هم یک عنصر یا متن در چارچوب موقعیت خاصی که تولید شده است، مدنظر قرار می‌گیرد. بافت‌های فرهنگی، اجتماعی، محیطی و سیاسی همه از این نوع هستند (بهرام‌پور، ۱۳۷۹، ص ۱۲۴). مطالعات گفتمانی بر این نکته تأکید دارد که کاربرد زبان و تفکر به صورت کارکردی در تعامل اجتماعی گفتمان متجلی می‌شود (ون دایک، ۱۳۸۳، ص ۷۲).

برای درک بهتر بافت زمانی و مکانی مؤثر در شکل‌گیری خطبه حجاج بن یوسف، شرایط اجتماعی و سیاسی آن دوره بررسی خواهد شد. عوامل تشکیل دهنده بافت گفتمان در این خطبه شامل موارد زیر است:

۱. بافت تاریخی: عصر حکومت بنی‌امیه در سال ۷۵ هجری؛
۲. بافت مکانی: شهر کوفه به فرمانداری حجاج بن یوسف؛
۳. شرکت‌کنندگان در گفتمان: حجاج بن یوسف و مردم کوفه.

این خطبه در سال ۷۵ هجری در کوفه ایراد شده است. در میان امیران بنی‌امیه، حجاج بن یوسف سخنور و خطیب بود و از طرفی بازوی توانمند نظامی عبدالملک به شمار می‌رفت. زمانی که حجاج وارد کوفه شد، عراق در اوج بحران اجتماعی سیاسی بود و بیم آن می‌رفت که شهر از کنترل عبدالملک خارج شود. گسترش ناآرامی‌ها، شورش خوارج و خروج ابن‌الاشعث بر آشفتگی‌های سیاسی اجتماعی افزوده بود. در چنین شرایطی، عبدالملک برای سامان دادن به عراق، خصوصاً کوفه، حجاج بن یوسف ثقفی را به ولایت عراق گماشت.

این انتخاب در آن شرایط، کاملاً هدف‌دار، هوشمندانه و در جهت حفظ و تثبیت قدرت حکومت اموی بوده است؛ زیرا حجاج بن یوسف فرمانداری متکبر و نیرومند و آگاه به شرایط عصر خود بوده است؛

تا آنجا که علی علیه السلام در نهج البلاغه در خطبه ۱۱۶ درباره حجاج بن یوسف می‌فرماید: «أَمَا وَاللَّهِ لَيْسَ لَطَنٌ عَلَيْكُمْ غُلَامٌ ثَقِيفٌ، الذِّيَالُ المَيْتَالُ، يَأْكُلُ خَضِرَتِكُمْ وَيَذِيبُ شَحْمَتِكُمْ» (نهج البلاغه، خ ۱۱۶، ص ۲۲۶) «آگاه باشید، به خدا سوگند پسری از طائفه ثقیف (حجاج بن یوسف) بر شما مسلط می‌گردد که هوس باز و گردن‌کش و ستمگر است، سبزه‌زارها و اموال و دارایی‌های شما را به غارت می‌برد و چربی شما را آب می‌کند». در سال ۷۵، حجاج به عراق رفت و در دو کرسی ایالتی آن (کوفه و بصره) خطبه‌های آتشین تندی خواند که دشمنان بنی امیه و ناراضیان و مخالفان سیاسی-اجتماعی را به تنبیه و مرگ تهدید می‌کرد (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۸، ص ۲۵۵ تا ۲۵۴؛ ابن الاثیر، ۱۴۱۷، ص ۴؛ یعقوبی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۹۳ تا ۱۹۲؛ البلیخی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۵۸؛ ابن عبری، ۱۳۷۷، ص ۱۵۳ تا ۱۵۲). به عنوان نمونه در یکی از سخنرانی‌ها چنین ایراز داشت: «وانه قلدنی علیکم سوطا و سیفا، فسقط السوط و بقی السیف» (یعقوبی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۲۷۳): «عبدالملک بن مروان به من شمشیر و تازیانه‌ای داده است، تازیانه از دستم افتاده و تنها شمشیر باقی مانده است».

بنابراین، نخستین گام با شناخت گوینده متن، یعنی حجاج بن یوسف و فضایی که در آن زیست کرده است، برداشته می‌شود. لازم است برای تحلیل گفتمان انتقادی، بافت موقعیتی تأثیرگذار بر تولید متن شناخته شود. بافت موقعیتی برای شرکت‌کنندگان در هر گفتمان، امری معنادار است. علت معنادار بودن بافت موقعیتی، ذهنیت مشترکی است که این افراد از مکان و زمان در ذهن خود دارند؛ ذهنیت مشترک از پیوستگی معنایی میان اتفاقات و شرایط زمانی و مکانی حاصل می‌شود و نتیجه دانش مشترک شرکت‌کنندگان درباره گفتمان است که از شناخت قبلی آنان نسبت به موضوع سرچشمه می‌گیرد (Widdowson, 2007, p. 19). وجود شرایط زمانی و مکانی و ذهنیت افراد حاضر در آن سخنرانی و همچنین شخصیت حجاج بن یوسف که ترکیبی از بی‌باکی، کینه‌توزی، ستمگری، مستبد و سخنوری بوده است، زمینه مناسب برای بیان خطبه‌ای شیوا و رعب‌انگیز را فراهم آورده است.

## ۲. تحلیل گفتمان انتقادی خطبه حجاج بن یوسف در سطح توصیف

توصیف، اولین سطح از تحلیل گفتمان در تئوری فرکلاف است (Fairclough, 1989, p. 109) که در آن خرده‌لایه‌هایی از جمله: ویژگی‌های ظاهری و ملموس متن همچون انتخاب نوع واژگان، شخصیت‌ها، جملات و ساختار متن بررسی و تحلیل می‌شود. فرکلاف چگونگی ارتباط میان معنا و لفظ را در ساختار زبانی گفتمان بیان می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه کلمات و ترکیب‌های زبانی، ایدئولوژی، ساختار قدرت و روابط سیاسی



را منعکس می‌کند و پدیدآورنده گفتمان چگونه آگاهانه یا ناخودآگاهانه، گرایش‌ها و اعتقادات سیاسی و ایدئولوژیک خود را در کلمات و جمله‌ها آشکار می‌کند. شرایط سیاسی و اجتماعی با متن ارتباط دوسویه دارد و به همین سبب گفته می‌شود که گفتمان به زمینه شکل می‌دهد و از عوامل زمینه‌ای شکل می‌پذیرد (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹، ص ۶۶). خطبه حجّاج بن یوسف یکی از خطبه‌های بلیغ و برگزیده در کتاب‌های ادبی است و دارای اهمیت سیاسی و اجتماعی فراوانی می‌باشد. در این مجال خطبه حجّاج بن یوسف در سطح توصیف، واژه‌ها، مجازها، استعاره‌ها، جمله‌ها، انسجام، ارجاع، تکرار و هم‌آوایی تحلیل می‌شود.

## ۱-۲. واژه‌ها، مجازها، استعاره‌ها و جمله‌ها

بررسی واژگان انتخاب شده می‌تواند برای یک تحلیل گرجفتمانی ارزش خاصی داشته باشد؛ چراکه اساساً هر انتخابی، رابطه‌ای مستقیم با نگرش می‌یابد و نشان از ایدئولوژی انتخاب‌کننده دارد. اثربخشی کلمات و عبارات از ویژگی‌های گفتمان‌های سیاسی است. فصاحت و بلاغت یکی از ویژگی‌های خطبه حجّاج است (فاخوری، ۱۳۶۸، ص ۲۵۵).

حجّاج در آغاز، خطبه خود را با ابیات شعر آغاز می‌کند و در حقیقت، بلاغت خود و حفظ شعر غریب را به تصویر می‌کشد. این امر برای شنوندگان عجیب و موجب رعب و وحشت آنان می‌شود (ضیف، ۱۹۶۰، ص ۸۴-۸۳).

«أنا ابن جلا و ظلّاع الثنایا متى أضع العمامة تعرفونی»

(بغدادی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۵۹).

علت استشهاد حجّاج بن یوسف به شعر این است که شعر اصل و ریشه فرهنگ است و تأثیرش در مردم طولانی است. حجّاج دریافته بود که ترس و تهدید با تصریح تأثیر لازم را ندارد و با کنایه تأثیر بیشتری در جان و روح مخاطب می‌گذارد. در مصرع اول حجّاج صفت «ابن جلا» یعنی «السید» (ابن منظور، بی تا، ج ۱، ص ۵۰۹) را به خودش نسبت داده است؛ یعنی همه افراد مرا می‌شناسند و این گونه اهل کوفه را تهدید نمود. واژه «ظلّاع الثنایا» نیز کنایه از این است که حجّاج قوی و استوار است. هدف حجّاج این بود که اعلام کند قدرت غلبه بر مشکلات را برای رسیدن به هدفش دارد و در وهله اول همه باید از امر و فرمان او اطاعت کنند.

در «متی أضع العمامة تعرفونی»، «عمامه» کنایه از جنگ است. در عرف عربی، عمامه در جنگ پوشیده می‌شود و در صلح از سر برداشته می‌شود (زکی صفوت، ۱۹۵۳، ج ۲، ص ۲۷۵). حجّاج به طور





کنایی بیان کرده است که زمان عمامه گذاشتن است؛ یعنی زمان جنگ است و بر عراقی‌ها لازم است از قدرتش بر حذر باشند.

سپس خطبه‌اش را با ندا آغاز کرد «یا اهل الکوفه». روش حجاج این بود که مردم را به محل زندگی‌شان ندا می‌داد، نه به ارزش‌های دینی و رفتاری. در اسلوب ندای حجاج، توییخ وجود دارد. در ادامه برای توصیف وضعیت بسیار بحرانی و نامطلوب اهالی کوفه از جملات اسمیه که دارای بار اقناعی و برطرف‌کننده شک است، استفاده کرده است (عکاشه، ۲۰۰۵، ص ۸۲).

«یا اهل الکوفه، أما والله إني لأحجل الشترَ بحمله، وأخذوه ينعلِه، وأجزيه بمثله، وأني لأرى أبصاراً طامحه، وأعناقاً متطاولة، وروؤساً قد أينعت وحناناً قطافها، وإني لأصاحبها، وكأني أنظر إلى الدماء بين العمائم واللقى تترقُّق...»

اولین جمله خطبه بعد از ندا، «أما والله» است که از قسم برای تأکید بیشتر استفاده کرده است و بعد از قسم، «إني لأحجل الشترَ بحمله...» جمله اسمیه‌ای است که در ابتدای آن حرف تأکید *إني* استفاده شده است. به کارگیری چنین اسلوبی برای آغاز خطبه در جلب توجه شنوندگان و تأکید بر اهمیت موضوع سخنرانی مؤثر است. «إني لأحجل الشترَ بحمله» در این جمله حجاج بن یوسف از استعاره مکنیه استفاده کرده است. لفظ «شتر» را که یک امر معنوی است، به موجود مادی تشبیه کرده است که قابل حمل است و چشم آن رامی بیند.

حجاج در ادامه خطبه بیان می‌کند: «أني لأرى أبصاراً طامحه، وأعناقاً متطاولة، وروؤساً قد أينعت وحناناً قطافها، وإني لأصاحبها». حجاج در این استعاره مکنیه، کسانی را که خارج از دایره خلافت بنی امیه هستند، به میوه‌های رسیده‌ای تشبیه کرده است که وقت چیدنشان فرارسیده است و حجاج، آن باغبانی است که میوه‌ها را می‌چیند. قصد او از این استعاره، ابراز پافشاری خود در اجرای تهدیدش بوده است.

حجاج بن یوسف در خطبه‌اش از کلماتی که بار معنایی منفی دارد، استفاده کرده است که آن واژه «نفاق» است. در بخشی از خطبه می‌گوید: «یا اهل العراق، ومعدن الشقاق والنفاق» (زکی صفوت، ۱۹۵۳، ج ۲، ص ۲۵۷). منافق در لغت به انسان‌های دوچهره، دورو و در اصطلاح به کسانی می‌گویند که کفرشان را پنهان و ایمان را آشکار می‌کنند (مصطفی و دیگران، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۵۷). این اصطلاح در فرهنگ اسلامی دارای بار منفی و از دیدگاه قرآن مستلزم مجازات است. حجاج بن یوسف با استفاده از این واژه بیان می‌کند که اهل



کوفه ایمان واقعی ندارند و دوچهره هستند؛ این امر زشت و قابل مجازات است. با واکاوی در واژگان خطبه مشخص می‌شود که حجاج بن یوسف برای کنترل اوضاع و تسلط بر مردم کوفه از ابزار دین و مفاهیم دینی مانند «والله» و «امیرالمؤمنین» استفاده کرده است. حکومت بنی امیه به نام دین بر مردم حکومت می‌کرد و به نام دین و به بهانه نفاق و گمراهی مردم را سرکوب می‌کرد.

حجاج بن یوسف در میانه‌های خطبه می‌گوید: «أما والله لأخوّنکم لحوالعصا...»؛ «به خدا سوگند، ای مردم عراق پوست شما را مانند پوست عصا می‌کنم»؛ حجاج، کندن پوست از تن عراقی‌ها را به کندن پوست از عصا تشبیه می‌کند.

او در قسمت پایانی می‌گوید: «وإنی أقسم بالله لأجد رجلاً...» (زکی صفوت، ۱۹۵۳، ج ۲، ۲۹۱ تا ۲۹۰)؛ «به خدا سوگند مردی را نمی‌یابم». در جمله اول، حرف قسم «واو»، لام تأکید و نون تأکید بر سر جمله اسمیه آورده شده است و در جمله دوم علاوه بر حروف تأکید، فعل قسم نیز ذکر شده است. استفاده مکرر و پی در پی حجاج بن یوسف از قسم، تأکید و جملات اسمیه، نمایانگر قاطعیت وی در اجرای تصمیمی است که برای کنترل اوضاع گرفته است. اکنون در این مجال تعداد و انواع جملاتی که در این خطبه استفاده شده، در جدول زیر نشان داده شده است:

جمله	ماضی	مضارع	امر	معلوم	مجهول	اسمیه	فعلیه	شرطی
تعداد	۲۰	۲۴	-	۴۶	-	۱۶	۲۴	۲

جدول ۲: تعداد و انواع جملات در خطبه

تحلیل انواع جمله در خطبه حجاج نتایج زیر را نشان می‌دهد:

۱. زیاد بودن نسبت جمله‌های مضارع به ماضی نشانگر اهمیت وضع حال و آینده در ذهن سخنران و بازتاب دهنده مصمم بودن او در اجرای تهدیدهای خود است.

۲. استفاده بیشتر از جمله‌های معلوم نسبت به مجهول از ویژگی‌های آن دسته از گفتمان‌های سیاسی است که قدرت و سلطه را در دست دارند. سخنران با استفاده از جملات معلوم، اعمال را به انجام دهنده مستقیم آن نسبت می‌دهد و تریبی از آوردن نام فاعل عبارات ندارد؛ زیرا از سوی قدرت حاکم حمایت

می‌شود. به عبارت دیگر، چون حجاج بن یوسف در جایگاه قدرت مسلط بوده است، نیازی نداشته است که از صیغه‌های مجهول استفاده کند.

۳. تعداد جمله‌های اسمیه، بیشتر از جمله‌های فعلیه است. جمله‌های اسمیه در زبان عربی بار تأکیدی بیشتری نسبت به جمله‌های فعلیه دارند و در آغاز، میانه و انتهای این خطبه برای اقناع شنوندگان نسبت به موضوعات مختلف در زمان‌های گذشته، حال و آینده استفاده شده است.

۴. حجاج بن یوسف برای اینکه خطبه خود را از حیث معنایی نیروبخشد، آن را از ذکر مرگ و زدن و کشتن پرمی‌کند و همه این‌ها را به قوت تأکید و قسم و استفهام و دیگر صور بیانی برکسی می‌نشانند؛ به عنوان مثال واژه‌هایی که تهدید و ترس را القامی‌کند، عبارت‌اند از: الشَّرَّ، لأَهْمَلُ، بحمله، أخذوه، أجزیه و....

۵. یکی دیگر از ویژگی‌های ادبی و بلاغی در ساختار جملات، استفاده از سجع است که در این خطبه نیز مشهود است. استفاده از سجع در بخش‌های متعددی از این خطبه سبب شده است که جملات و عبارات آهنگین شود و تأثیر آن بر شنونده بیشتر شود. خطبه‌های حجاج بن یوسف «دارای وحدت موضوعی، افکار مرتب، اسلوب زیبا، جملات متوازن با تکیه بر انواع خیال و سجع زیبا است» (حوفی، ۲۰۰۷، ص ۲۷۴). نمونه زیر از موارد به کارگیری سجع در خطبه حجاج است:

إني والله يا أهل العراق، ومعدن الشقاق والنفاق، ومساوي الأخلاق...

۶. واژگانی که حجاج در خطبه استفاده کرده است، دارای بار ارزشی منفی است. مانند «معدن النفاق»، «مساوی الاخلاق»، «فی الفتن»، «مراقد الضلال». در حقیقت متکلم با استفاده از این واژگان قصد توصیف مردم کوفه با چهره‌ای منفور را داشته است.

۷. نکته بسیار مهم دیگری که باید در رابطه با واژگان به کار گرفته شده در این خطبه لحاظ کرد، این است که اکثر واژگان در زمینه قتل و کشتن است. حجاج چون مردم کوفه را به قتل تهدید می‌کرد، ناچار بود ادوات آن را ذکر کند: «محاربه»، «هدمت»، «کنانته»، «عوداً»، «عیدان»، «سفکت»، «أنهبت».

## ۲-۲. انسجام

انسجام مربوط به مناسبات معنای متن است که موجب وحدت و یکپارچگی آن می‌شود؛ لذا انسجام راناشی از پیوند مجموعه‌ای از واژگان و جملات معنادار می‌دانند. هلیدی و حسن نیز انسجام را مفهومی معنایی می‌دانند که بیانگر روابط موجود در متن است (Halliday and Hassan, 1976, p. 9). هلیدی معتقد است، آنچه که متن را می‌سازد، وجود ابزارهای دستوری (ارجاع، جایگزینی، حذف)، واژگانی (تضاد، تکرار و هم‌معنایی) و پیوندی (افزایشی، سببی، زمانی و تفضیلی) است که شبکه روابط معنایی بین جمله‌ها، بندها و واحدهای گفتمان را تشکیل می‌دهد (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۱۶۰)؛ بنابراین برخی از عوامل انسجام در متن شامل ارجاع، تکرار و هم‌آوایی است که در این خطبه می‌توان مشاهده کرد.

## ۲-۳. ارجاع

منظور از ارجاع، کاربرد انواع مختلف عناصر ضمیری در متن است که با ایجاد ارتباط بین جمله‌های یک متن باعث انسجام آن می‌شود (قاسم‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۱۵۷). استفاده از ضمیرهای مخاطب و متکلم یکی از عوامل انسجام در متن است. حجاج بن یوسف در بخش میانی خطبه برای نقد وضعیت شنوندگان از ضمیر «کم: شما» استفاده بسیاری می‌کند. «لأنکم طالما أوضعتم فی الفتن، واضطجعتم فی مرأقد الضلال، وسننتم سنن الغی...»؛ تعداد ضمایر مخاطب در خطبه فراوان است و برگفتگوی مستقیم دلالت می‌کند (عکاشه، ۲۰۰۵، ص ۷۱). استفاده از ضمایر جزوروش‌هایی است که مخاطب را وادار می‌کند به موضوع سخنرانی توجه کامل داشته باشد و بر آن تمرکز کند؛ زیرا شنونده متن قبلی را در ذهن نگه می‌دارد تا آن را به متن بعدی پیوند بزند.

## ۲-۴. تکرار

منظور از تکرار، واحدهای واژگانی است که مبتنی بر تکرار یک معنای واحد اندیشگانی هستند. یکی از کارکردهای اساسی تکرار را توضیح و تفسیر مضمون شعر، ایجاد خلاقیت و باروری معنا و برجسته‌سازی مضمون دانسته‌اند (قاسم‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۱۶۲). تکرار واژه‌ها در انسجام واژگانی این خطبه، نقش آفرینی می‌کنند. تکرار واژگانی مانند «أما والله، إني والله، وإني أقسم بالله» اهمیت موضوع را نشان می‌دهد. هدف این واژگان ارباب و ترس است که حجاج می‌خواهد به شنوندگان منتقل کند. حجاج بن یوسف در خطبه‌اش از ضمایر «نحن: ما» و «انتم: شما» استفاده کرده است که به مرزبندی‌های سیاسی میان قدرت مسلط و مردم اشاره و تأکید دارد.

## ۲-۵. هم‌آیی

هم‌آیی نیز یکی دیگر از عوامل انسجام در متن به شمار می‌رود. منظور از هم‌آیی یا به هم مربوط بودن، عناصر واژگانی معین در چارچوب موضوع یک متن است که منجر به پیدایش ارتباط بین جمله‌های آن متن می‌شود (آقاگل زاده، ۱۳۹۰، ص ۱۰۸). مجموعهٔ واژگانی در این خطبه شامل کلماتی است که در چارچوب ترس و ارباب قرار دارد؛ مانند: الشَّرَّ، عوداً، محاربه، عدوِّکم، لَأَلْحُوَنَّكُمْ، لَأَضْرِبَنَّكُمْ، سَفَكْتُ، أَنهَبْتُ، هَدَمْتُ و...؛ در این واژه‌ها معانی «ارباب» و «قتل» پیوسته موج می‌زند تا مردم را به اطاعت و شنیدن وادارد.

## ۳. تحلیل گفتمان انتقادی خطبهٔ حجاج بن یوسف در سطح تفسیر

در سطح تفسیر در مدل سه سطحی فرکلاف، به تحلیل نشانه‌های فرامتنی و بینامتنی و ارتباط آن‌ها با نتایج حاصل در سطح توصیف توجه می‌شود؛ بنابراین ابزارهای تحلیل در سطح تفسیر، بافت موقعیتی گفتمان، نوع گفتمان و بینامتنیت است. ذکر این نکته لازم است که بافت موقعیتی گفتمان به قسمت تفسیر مرتبط است و به سبب اهمیت موقعیتی در شکل‌گیری گفتمان، این مفهوم در ابتدا توضیح داده شد. در این مجال مفهوم بینامتنیت بررسی می‌شود.

### ۳-۱. بینامتنیت

بینامتنیت، وابسته به انگاره‌های شبکه، بافت و منسوجی (متنی) درهم‌تنیده از تاروپود «از پیش نوشته»ها و «از پیش خوانده»هاست؛ بنابراین، هرمتنی معنای خود را از رابطه‌اش با دیگر متون دارد (آلن، ۱۳۸۹، ص ۱۷). آثار ادبی در فضای ذهنی و انتزاعی شکل نمی‌گیرد. در مجموع، آثار ادبی بر اساس نظام‌ها، رمزگان، و سنت‌های ایجاد شده توسط آثار ادبی پیشین بنا می‌شود؛ بنابراین متن‌ها، فاقد هرگونه معنای مستقل هستند (همان، ص ۱۱).

فرکلاف دو نوع بینامتنیت را برشمرده است که عبارت‌اند از:

الف. بینامتنیت صریح؛

ب. بینامتنیت سازنده.

بینامتنیت صریح بر به‌کارگیری متون دیگر در یک متن به صورت مستقیم مانند استفاده از علائم نقل قول و مانند آن اشاره دارد. بینامتنیت سازنده بر مفهومی وسیع‌تر دلالت دارد و نشانگر تأثیر محتوایی



گفتمان‌های دیگر در متن است. این نوع بینامتنیت، بیناگفتمانیت نامیده شده است. این مفهوم هنگامی معنا پیدا می‌کند که گفتمان‌ها و ژانرهای مختلفی در یک رخداد ارتباطی واحد با یکدیگر مفصل‌بندی می‌شوند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹، ص ۱۲۸). بدون کمک و استفاده از متن‌های دیگر، نمی‌توان متنی نوشت؛ خطیب نیز از فضای فکری و فرهنگی پیرامون خود متأثر است و برای قوت بخشیدن به سخنرانی خود از مفاهیم دینی و فرهنگی استفاده می‌کند. استفاده از گفتمان‌های پیشین، به شکل مستقیم یا غیرمستقیم انجام می‌شود. حجاج در بخش میانی خطبه سوگند یاد می‌کند که مانند عصا شما را پوست می‌کنم و سوگند یاد می‌کند که تهدیدهایش را انجام خواهد داد و از این آیه در سخنرانی استفاده می‌کند: «فَأَنكُمْ لَكَاهِلٍ وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَّانَهَا اللَّهُ لِبِئْسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (نحل/۱۱۲). منظور حجاج این بوده است که چون شما کفران نعمت کردید، خداوند شما را به فقر و گرفتاری و بحران دچار کرد.

در حقیقت حجاج از آیه برای آگاهی بخشی و هشدار استفاده نموده است و تأکید نمود که اهل عراق سزاوار کيفر و عقوبت هستند. مخاطبی که این گفتمان حجاج را ببیند، به دلیل استنادهای قرآنی آن را می‌پذیرد و نمی‌تواند در برابر آن موضع بگیرد. استفاده از آیه قرآن در میانه خطبه حجاج بن یوسف نشانگر حضور گفتمان‌های موجود در خطبه است. و از نوع بینامتنیت صریح است.

همچنین در خطبه‌ای که برای اهل کوفه ایراد کرد گفت: «زعمتم أني ساحرٌ وقد قال الله تعالى ولا يفلح الساحر وقد أفلحت وزعمتم أني أعلم الاسم الكبر فلم تقابلون من يعلم ما لا تعلمون»؛ «شما پنداشتید که من جادوگر هستم. درحالی که خداوند فرمود: جادوگر رستگار نمی‌شود درحالی که من رستگار شدم و پنداشتید که من اسم اعظم را می‌دانم؛ پس چرا با کسی که می‌داند و شما نمی‌دانید می‌جنگید؟» (صفوت، ۱۹۳۳، ص ۲۸۱). حجاج در این خطبه از آیه ۶۹ سوره طه استفاده نموده است که به صورت مستقیم و بینامتنیت صریح است: «وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» (طه/۶۹). حجاج از محتوای قرآن برای افزودن بار معنایی و افزایش تأثیر بر مخاطبان استفاده کرده است. با لحن سرزنشی و توبیخی شروع به صحبت کرده است و این از وجود گفتمان‌های دیگر در خطبه حکایت دارد.

#### ۴. تحلیل گفتمان انتقادی حجاج بن یوسف در سطح تبیین

مراد از تبیین، بیان چرایی تولید چنین متنی از میان امکانات موجود در آن زبان برای تولید متن و رابطه

متن با گفتمان‌های موجود در جامعه است. تبیین، گفتمان را به عنوان کنشی اجتماعی توصیف می‌کند و نشان می‌دهد گفتمان در بازتولید ساختارها چه تأثیری می‌گذارد. در سطح تبیین، رابطه میان گفتمان با سیاست و قدرت در اشکال مختلف آن تبیین می‌شود. هدف اصلی تحلیل در این سطح، پاسخ به این پرسش است که گفتمان موجود در پی حفظ وضعیت موجود سیاسی و تقویت ساختارهای قدرت است یا در پی تغییر وضعیت موجود است (فرکلاف، ۱۹۸۹، ص ۱۶۶). بنا بر عقیده فرکلاف سطح تبیین، سطحی است که ادامه دهنده تفسیر است (فرکلاف، ۱۳۷۹، ص ۲۴۵ تا ۲۵۰). به طور خلاصه در سطح تبیین از نظر فرکلاف مفاهیمی مانند قدرت، ایدئولوژی، هژمونی و بیگانه‌سازی بررسی و تحلیل می‌شود.

#### ۱-۴. ایدئولوژی و قدرت

ایدئولوژی و قدرت از مفاهیم بنیادین در تحلیل گفتمان انتقادی به حساب می‌آیند. متون در زبان‌شناسی انتقادی، در هر بافتی که باشند، حتماً از لحاظ ایدئولوژیکی ساخت‌مند شده‌اند. این ساخت‌های ایدئولوژیکی اعم از ساخت ایدئولوژیکی «متون» و ساخت ایدئولوژیکی «زبان» می‌توانند به ساخت‌های اجتماعی و فرایندهایی مربوط شوند که سرچشمه اصلی متون خاص هستند (همان، ص ۱۲۳). در تعریف ایدئولوژی آمده است: ایدئولوژی دستگاهی از ایده‌هاست که جهت‌دهنده و معنادهنده به عمل بشری است (آشوری، ۱۳۷۷، ص ۲۱۳).

حجاج در خطبه‌اش می‌گوید: «إِنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَهُ نَعَرَ كِنَانَتَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَعَجَمَ عِيدَانَهَا، فَوَجَدَنِي أَمْرًا عُودًا...» (زکی صفوت، ۱۹۵۳، ج ۲، ص ۲۹۰). خطبه حجاج گفتمانی سیاسی است که به بازسازی و تقویت ساختار قدرت و ایدئولوژی موجود کمک و از حاکمان بنی‌امیه و حکومت امویان و در تثبیت قدرتش دفاع می‌کند. او با این کار قصد دارد گفتمان خود را بر مبنای حکم و در طول او امر خداوند و دین اسلام مطرح سازد که عامه مخاطبان آن را قبول دارند. بدین ترتیب، باور ایدئولوژیک و آموزه‌های نظری درونی می‌شود. حجاج بن یوسف، ادعا می‌کند عبدالملک از جانب خداوند سرور مؤمنان است؛ بنابراین مردم حق اعتراض ندارند؛ چون اعتراض آنان به حکومت، اعتراض به اراده خداوند است.

#### ۲-۴. هژمونی

هژمونی یا اقتدار به معنای نفوذ یک گروه اجتماعی بر گروه دیگر است (Joseph, 2002, p. 8)؛ به این معنا که گروه مسلط، نگرش خود را به جهان و انسان و روابط اجتماعی سرایت دهد و گروه تحت سلطه باید این نگرش را



به عنوان بخشی از نظم طبیعی جهان بپذیرد (حسینی زاده، ۱۳۸۳، ص ۱۸۳؛ عبید، ۲۰۰۵، ص ۶۱ تا ۶۲). اگر یک گفتمان بتواند در مردم باورهایی ایجاد کند که بر اساس آن به طور غیرمستقیم اعمالشان را چنان کنترل کند که به بهترین وجه منافعش را تأمین کنند، با موفقیت توانسته است آن‌ها را از طریق گفتار و نوشتار فریب دهد. در این حالت، اغلب اصطلاح «هژمونی» به کار می‌رود. این اصطلاح بر رهبری، اقتدار و سلطه یک گروه دلالت دارد؛ نه فقط از جنبه اقتصادی، بلکه در تمام جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی نیز دلالت می‌کند. قدرت هژمونیک، مردم را به انجام اعمالی وادار می‌کند که گویی این اعمال، طبیعی، عادی یا مبتنی بر توافق بوده است. هیچ فرمان، درخواست یا حتی پیشنهادی نیز لازم نیست (آقاگل زاده، ۱۳۸۵، ص ۱۰۰).

حاکمان در گذشته از خطبه به عنوان وسیله تبلیغی استفاده می‌کردند. خطبه باعث استفاده از ظرفیت تأثیر کلام و اقناع کردن مخاطب می‌شود (ابوزهره، ۱۹۴۴، ص ۱). حجاج برای تهدید و تشویق شنوندگان از ثواب و مجازات قرآنی بهره جسته و گفته است: «فَإِنَّكُمْ لَكَاهِلٍ وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرِيَةً كَأَنَّ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (نحل/۱۱۲). او برای تثبیت حکومت اموی در ذهن مخاطبان از مفاهیم دینی استفاده کرده است؛ چون این مفاهیم در دل و جان مردم ریشه داشته است و به راحتی آن‌را می‌پذیرفتند. در بخشی از خطبه می‌گوید: «وَإِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ لَا أَجِدُ رَجُلًا تَخَلَّفَ بَعْدَ أَخَذِ عَطَانِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ إِلَّا سَكَفَتْ دُمُهُ، وَأَنْهَبَتْ مَالَهُ، وَهَدَمَتْ مَنْزِلَهُ» (زکی صفوت، ۱۹۵۳، ج ۲، ص ۲۹۱). یکی از روش‌های حجاج در این خطبه، القای رعب و وحشت در جان و دل و روان شنوندگان است. او با استفاده از کلماتی که بار معنایی وحشت‌انگیز دارند، شنوندگان را از عاقبت امور می‌ترساند و با این روش تلاش می‌کند که بر آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی پیروز شود. نوع انتخاب کلمات، جملات و عبارات حجاج در این خطبه هدف‌دار و نشانگر تمایلات سیاسی وی در جهت حکومت اموی است.

تولید معنا و تثبیت آن یکی از ابزارهای مهم گفتمان‌ها برای کسب قدرت و ایجاد ثبات در روابط قدرت و استمرار هژمونی است (کسرایی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸، ص ۳۵). این مهم در نامه ۵۳ حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به مالک اشتر به کار رفته است. در این نامه گفتمان حضرت از طریق تولید معنا و برجسته سازی آن و ایجاد اجماع در سایه استیلای هژمونیک بر سراسر جامعه، طبیعی و مقبول همگان است: «وَأَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سُبْعًا ضَارِيًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخَّ لَكَ فِي



الدِّينِ وَإِمَّا تَطَيَّرَ لَكَ فِي الْحَلْقِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)؛ اما حجاج در خطبه خود با انواع ترفندهای زبانی، شکل‌گیری گفتمان‌ش را تنها از طریق اعمال قدرت میسر می‌کند.

#### ۳-۴. غیریت و بیگانه‌سازی

یکی از مفاهیم مهمی که فهم نظریه گفتمان منوط به آن است، غیریت و بیگانه‌سازی است و نشان‌دهنده مرزبندی‌های سیاسی پدیدآورندگان گفتمان با قدرت‌های رقیب است؛ به این منظور از ضمیرهای «ما» و «شما» و... استفاده می‌شود تا مرزبندی‌های سیاسی بیان شود. حجاج بن یوسف به عنوان نماینده حکومت بنی امیه در کوفه از این مفهوم استفاده کرده است. در این قسمت از متن، ضمائر من و شما در خطبه حجاج مشخص شده است تا این مرزبندی نشان داده شود: «إِنِّي وَاللَّهِ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ، لَأَنْتُمْ طَالَمَا أَوْضَعْتُمْ فِي الْفِتَنِ، وَاضْطَجَعْتُمْ فِي مَرَاقِدِ الضَّلَالِ، وَسَنَنْتُمْ سُنَنَ الْغَيِّ وَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَرَنِي يَا عِطَائِكُمْ أُعْطِيَتْكُمْ...».

## نتیجه‌گیری

خطبه حجاج بن یوسف بر اساس نظریه تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف بحث و بررسی شد و نتایج زیر حاصل شد:

• در بررسی خطبه حجاج در مرحله توصیف متن، روشن شد که در این خطبه، واژگان بار ایدئولوژیک و کنایی و استعاری دارند. زیاد بودن نسبت جمله‌های مضارع (۲۴ مورد) به ماضی (۲۰ مورد) بیانگر اهمیت وضع حال و آینده در ذهن سخنران و بازتاب دهنده مصمم بودن او برای اجرای تهدیدهای خود است. همچنین استفاده کمتر از جملات مجهول (۲ مورد) نسبت به جملات معلوم (۴۶ مورد) همین موضوع را تأکید می‌کند؛ زیرا با استفاده از جملات معلوم، اعمال را به انجام دهنده مستقیم آن نسبت می‌دهد و ترسی از آوردن نام فاعل عبارات ندارد، چون از سوی قدرت حاکم حمایت می‌شود. از جملات اسمیه (۱۶ مورد) چون بار تأکیدی بیشتری نسبت به جمله‌های فعلیه دارند برای اقناع شنوندگان نسبت به موضوعات مختلف در زمان‌های گذشته، حال و آینده استفاده شده است. استفاده بسیار از ضمائر به ویژه ضمیر «کم» در خطبه، مخاطب را وادار می‌کند که به موضوع سخنرانی توجه و بر آن تمرکز کند. همچنین تکرار واژه‌هایی مانند «اما والله، انی والله، انی اقسام بالله» در انسجام واژگانی این خطبه نقش آفرینی می‌کند. از دیگر عناصر انسجام، هم‌آبی است که در این خطبه شامل کلماتی است که ترس و ارباب را القا می‌کنند؛ مانند: «الشر»، «مجار به»، «الاضریتکم»، «هدمت».

• بعد تفسیری در این خطبه، حضور گفتمان‌های دیگر در خطبه است. حجاج از بینامتنیت صریح، یعنی از آیات قرآن و مفاهیم دینی استفاده کرده است و مخاطب به دلیل استناد قرآنی نمی‌تواند در برابر حجاج موضع بگیرد؛ لذا حجاج توانست از فضای فکری و فرهنگی پیرامون خود استفاده کند. از لحاظ بافت موقعیت زمانی و مکانی این خطبه در جوی از فشار سیاسی اموی بیان شده است و حجاج باروش‌های مختلف سیاسی، مانند تهدید و ارباب تلاش کرد مردم را به پیروی از دیدگاه سیاسی حکومت بنی امیه وادار کند. از طرفی وضعیت اجتماعی نابسامان کوفه در زمان ایراد خطبه، ایجاب می‌کرد که وی از تهور و بی‌باکی و بی‌رحمی استفاده کند تا اوضاع کوفه را کنترل کند و بار دیگر برای بیست سال حکومت بنی امیه را برقرار کند.

• در سطح تبیین، روشن شد که حجاج بر طبق نظر فرکلاف از مفاهیمی مانند ایدئولوژی، قدرت، هژمونی و بیگانه‌سازی بهره برده است. از جهت ایدئولوژیک از واژه «امیر المؤمنین» در خطبه‌اش استفاده

کرده است. حجاج ادعا می‌کند عبدالملک از جانب خداوند، سرور مؤمنان است؛ بنابراین مردم حق اعتراض ندارند، چون اعتراض آنان به حکومت، اعتراض به اراده خداوند است. حجاج برای این که مرزبندی‌های سیاسی را بیان کند، به عنوان نماینده حکومت بنی امیه در کوفه از ضمایر «نحن» و «انتم» استفاده نموده است. مفهوم هژمونی در خطبه او با اصطلاحاتی مانند «سفکت»، «أنهبت»، «هدمت» دیده می‌شود که نشان از اقتدار و سلطه دارد. این واژگان بار معنایی وحشت‌انگیز دارند و باعث القای رعب و وحشت در دل مخاطبان می‌شود.

• از تحلیل خطبه‌های حجاج می‌توان این چنین نتیجه گرفت که وی به عنوان فرماندار اموی به تقویت دیدگاه سیاسی و ایدئولوژی حکومت امویان پرداخته است و با استفاده از ابزارهای سیاسی مختلف، مانند تهدید به مرگ، ارباب، تهمت زدن، خوار و خفیف خواندن مردم، مخاطبان را از نظر شخصیتی تخریب و احساس حقارت، کم‌ارزش بودن، ناامیدی و ترس را به آنان القای کرد تا از این طریق سلطه خود را مستحکم و امنیت را برای حکومت امویان تأمین کند. هدف خطب حجاج از منظر تحلیل گفتمان انتقادی، حفظ وضعیت سیاسی موجود و تقویت جایگاه سیاسی طبقه حاکم بوده است.

## فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه.

۱. ابن الاثیر الجزری، ابن الحسن علی بن ابی الکرام محمد بن محمد، (۱۴۱۷ق)، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح یوسف الدقاقه، منشورات محمد علی بیضون، چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲. ابن عبری، گرگیوس بن اهرن، (۱۳۷۷)، *مختصر تاریخ الدول*، مترجم عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۳. ابن منظور، جمال الدین بن مکرم، (بی تا)؛ *لسان العرب*، به تصحیح امین محمد بن عبد الوهاب و محمد الصادق عبیدی، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. ابوزهره، محمد، (۱۹۴۴م)، *الخطابه اصولها تاریخها فی أزهـر عصورها عند العرب*، تحقیق احمد ابراهیم بک، چاپ اول، بی جا: مطبعه العلوم للنشر والتوزیع.
۵. آشوری، داریوش، (۱۳۷۷)، *نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی*، مجله علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۲۸، صص ۲۱۲-۱۸۱.
۶. آفاگل زاده، فردوس؛ غیاثیان، مریم سادات، (۱۳۸۶)، «*رویکردهای غالب در تحلیل گفتمان انتقادی*»، مجله زبان و زبان شناسی، شماره ۵: صص ۵۴-۳۹.
۷. آفاگل زاده، فردوس، (۱۳۸۵)، *تحلیل گفتمان انتقادی*، چاپ اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. آفاگل زاده، فردوس، (۱۳۹۲)، *فرهنگ توصیفی تحلیل گفتمان و کاربردشناسی*، چاپ اول، تهران: نشر علمی.
۹. آلن، گراهام، (۱۳۸۹)، *بینامتنیت*، مترجم پیام یزدانجو، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
۱۰. البغدادی، عبدالقادر بن عمر، (۱۴۱۸ق)، *خزانه الادب لب لباب لسان العرب*، شرح عبدالسلام محمد هارون، چاپ چهارم، قاره: مکتبه الخانجی.
۱۱. البلخی، ابوزید احمد بن سهیل البلخی، (۱۴۱۷ق)، *کتاب البدء والتاریخ*، تحشیه خلیل عمران منصور، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۲. بلخیری، فطیمه، (۲۰۱۴م)، *البيان فی خطب الحجاج بن یوسف الثقفی*، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه ادبیات دانشگاه محمد خیضر.
۱۳. بهرام پور، شعبانعلی، (۱۳۷۹)، *درآمدی بر تحلیل گفتمان*، مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی، به اهتمام محمدرضا تاجیک، چاپ اول، تهران: فرهنگ گفتمان.
۱۴. تاجیک، محمدرضا، (۱۳۷۹)، *گفتمان و تحلیل گفتمانی*، چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.
۱۵. جاد ابوزید، اشرف امین، (۲۰۲۱م)، «*خطب الحجاج بن یوسف الثقفی مقاربه تلاولیه فی ضوء فکرة الأفعال*

۱۶. الحوفی، احمد محمد، (۲۰۰۷م)، *ادب السیاسه فی العصر الاموی*، چاپ دوم، قاهره: نهضه مصر للطباعه.
۱۷. دبیرمقدم، محمد، (۱۳۸۷)، *زیان‌شناسی نظری*، چاپ اول، تهران: سمت.
۱۸. دینوری، محمد بن عبدالله بن مسلم بن قتیبه، (۱۴۱۸ق)، *الامامه و السیاسه*، تعلیق و تحشیه منشورات محمد علی بیضون، چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۹. سجودی، فرزانه؛ احمدی، فاطمه، (۱۳۸۸)، «*تحلیل انتقادی گفتمان روسری آبی*»، پژوهشنامه فرهنگستان هنر، شماره ۱۲، صص ۱۲۸-۱۱۳.
۲۰. شرشار، عبدالقادر، (۲۰۰۶م)، *تحلیل الخطاب الادبی و قضایا النص*؛ چاپ اول، وهران: دارالادیب.
۲۱. صفوت، احمد زکی، (۱۹۵۳م)، *جمهره خطب العرب فی عصور العربیه الزهره*، چاپ اول، مصر: الناشر مکتبه و مطبعه مصطفی البانی الحلبی و اولاده.
۲۲. ضیف، شوقی، (۱۹۶۰م)، *الفن و مذاهبه فی النثر العربی*، چاپ اول، قاهره: دارالمعارف.
۲۳. عبید، حاتم، (۲۰۰۵م)، *فی تحلیل الخطاب*، چاپ اول، صفاقس: کلیه الآداب و العلوم الإنسانیه.
۲۴. عکاشه، محمود، (۲۰۰۵م)، *لغه الخطاب السیاسی دراسه لغویه تطبیقیه فی ضوء نظریه الاتصال*، چاپ اول، مصر: دارالنشر للجامعات.
۲۵. فاخوری، حنا، (۱۳۶۸)، *تاریخ ادبیات زبان عربی*، مترجم عبدالمحمد آیتی، چاپ سوم، تهران: توس.
۲۶. فاضلی، محمد، (۱۳۸۳)، «*گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی*»، پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی، سال ۴، شماره ۱۴، صص ۱۰۸-۸۱.
۲۷. فرکلاف، نورمن، (۱۳۷۹)، *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه فاطمه شایسته پیران، چاپ اول، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
۲۸. قاسم‌زاده، سید علی، (۱۳۹۶)، *همزیستی ادبیات تطبیقی و نظریه‌های ادبی*، چاپ اول، قزوین: انتشارات جهاد دانشگاه قزوین.
۲۹. کسرابی، محمد سالار؛ پوزش شیرازی، علی، (۱۳۸۸)، «*نظریه لاکلا و موف ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی*»، فصلنامه سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۳، صص ۳۳۹-۳۶۰.
۳۰. مصطفی، ابراهیم؛ الزیات، احمد حسن؛ عبدالقادر، حامد؛ النجار، محمد علی، (۱۳۸۵)، *المعجم الوسیط*، چاپ دوم، تهران: مکتبه المرتضوی.
۳۱. مفتخری، حسین، (۱۳۹۳)، «*حجّاج و نقش وی در تحکیم و تثبیت خلافت اموری*»، مطالعات تاریخ اسلام، سال ششم، شماره ۲، صص ۱۵۱-۱۳۷.
۳۲. سید رضی، *نهج البلاغه*، (۱۳۸۰)، مترجم محمد دشتی، چاپ اول، تهران: اوج علم.

۳۳. ون دایک، تئون ای، (۱۳۸۲)، *مطالعاتی در تحلیل گفتمان از دستور متن تا گفتمان کاوی انتقادی*، مترجم پیروز ایزدی، چاپ اول، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
۳۴. یعقوبی، احمد بن یعقوب (۱۴۱۳ق)، *تاریخ للیعقوبی، تحقیق عبدالامیر مهنا*، چاپ اول، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۳۵. یورگنسن، ماریان؛ فیلیپس، لویی، (۱۳۸۹)، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، مترجم هادی جلیلی، چاپ هفتم، تهران: نشر نی.
36. Fairclough, Norman (1989), *Language and power*, London: Longman.
37. Halliday. M. A. K and Roqie Hassan (1976), *chesion in English*. London: London.
38. Joseph, Jonathan (2002). *Hegemony: a realist analysis*, Newyork: Routhedge.
39. Ruth Wodak and Michael Meyer (2001) *methodos of critical discourse analysis*, London: Sage publication, p.12.
40. Widdowson, H. G. (2007), *Discourse Analysis*, Oxford: university- press

المخلص



دراسات في الأدب العربي

السنة ٣، العدد ٥، الربيع والصيف، ١٤٤٧-١٤٤٦


ISSN: 2676-7716

المقال البحثي

## وظيفة اسم أحسن «رحيم» في فواصل سورة البقرة على أساس نظرية الشكل والخلفية



علي بيراني شال<sup>١</sup>

سلمان آزمون علي آباد<sup>٢</sup> 

### المخلص

تُعدّ نظرية «الشكل والخلفية» من المبادئ الأساسية في علم النفس الغشتالي، وقد استخدمها «تالمي» في تفسير الظواهر اللغوية. تُظهر هذه النظرية العلاقة بين الخلفية والمقدمة في إدراك الأشياء بصرياً، وهي علاقة موجودة أيضاً في العبارات والجمل، مما يجعل تفسيرها ممكناً في ضوء هذه النظرية. تُعدّ الفواصل القرآنية التي تتضمن اسم «أحسن» من الحالات التي يمكن تفسيرها وفقاً لهذه النظرية، نظراً لامتلاكها آية «الشكل والخلفية»، حيث إن العلاقة بين الأسماء الحسنى في الفواصل والآيات تشبه العلاقة بين الشكل والخلفية في الإدراك البصري. لذلك، تسعى هذه المقالة، بالاعتماد على المنهج الوصفي-التحليلي، ومن خلال استخدام نظرية «الشكل والخلفية» الإدراكية، إلى تقديم دراسة مقارنة بين هذا المنهج والبلاغة القديمة، بهدف تفسير وظيفة اسم «رحيم» الأحسن ومدى ارتباطه بالآية التي ورد فيها في سورة البقرة. تشير النتائج إلى أن البلاغة القديمة ترى أن الفواصل ترتبط بجزء من الآية فقط، مما يحّد من وظيفتها، ولا يمكن أن تكون معياراً شاملاً لاكتشاف التناسب بين اسم «أحسن» والآية. أما في ضوء النظرية المذكورة، فإن نطاق ارتباط الأسماء يشمل الآية وسياقها أيضاً، مما يؤثر في معناها ويضيف إليها دلالات جديدة. تتمثل أهم وظيفة لاسم «رحيم» في سورة البقرة، بالنظر إلى سياق الآيات، في بثّ الأمل في نفوس العباد وتشجيعهم على العودة إلى الطريق الإلهي، كما يدلّ على لطف الله ومصالحة المسلمين في تشريع الأحكام والتكاليف الإلهية.

الكلمات الرئيسية: الفواصل القرآنية، اسم أحسن «رحيم»، الدلالة الإدراكية، الشكل والخلفية، البلاغة القديمة.

تاريخ الاستلام: ١٤٠٣/٨/٥ هـ ش تاريخ القبول: ١٤٠٣/١٠/١٦ هـ ش

١. أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة خوارزمي-طهران.

٢. طالب دكتوراه في اللغة العربية وآدابها، جامعة خوارزمي-طهران (المؤلف المسؤول).

pirani@khu.ac.ir

salazal71@gmail.com





دراسات في الأدب العربي

السنة ٣، العدد ٥، الربيع والصيف، ١٤٤٧-١٤٤٦

ISSN: 2676-7716

المقال البحثي

## نقد تعريف الفعل بناءً على رواية أمير المؤمنين علي عليه السلام



عبد المجيد علي محمدي<sup>١</sup>

محمد شمعة سوزان<sup>٢</sup>

### الملخص

منذ القدم، ميّز معظم علماء الأدب العربي الفعل عن باقي أقسام الكلام، أي الحرف والاسم، من خلال قيدين أساسيين: المعنى المستقل والاقتران بالأزمنة الثلاثة. إلا أن الدراسات الحديثة تشير إلى وجود أدلة تناقض هذه التعاريف التقليدية. من أبرز هذه الأدلة افتقار الفعل إلى إضافات مثل: تاء التأنيث، الفاعل، المفعول، حروف المضارعة، الضمائر وغيرها، مما يجعل الفعل مركباً، ويُظهر أن تصور الفعل لا يحتاج إلى تصور كلمة أخرى. كما أن بعض الأسماء والحروف تقترب بالزمن، وفي المقابل قد يحدث الفعل دون مرور أي زمن يُذكر، مثل: «فَهَمَّ اللهُ» أو «مَضَى الزَّمَانُ». وهذا يدل على أن الزمن أو المجردات ليست مقيدة بالزمن، ولا يمكن اعتبار هذا الرأي شاذاً. من جهة أخرى، فإن الإمام علي عليه السلام، باعتباره مؤسس علم النحو، لم يُشر في تعريفه للفعل إلى الزمن أو المعنى المستقل، بل عرّفه بأنه: «ما أنبأ عن حركة المسمّى»، وهو تعريف لا يتطابق مع تعريف النحويين التقليدي. تهدف هذه الدراسة إلى تقديم تعريف دقيق للفعل، ونقد الأسس التي اعتمدها النحاة في ربط الفعل بالزمن. وقد تم اعتماد المنهج الوصفي التحليلي، وجمعت المعلومات بأسلوب مكثبي، لإثبات أن أفضل تعريف للفعل هو تعريف الإمام علي عليه السلام.

الكلمات الرئيسية: النحاة، الفعل، المعنى المستقل وغير المستقل، الاقتران بالزمن، الإمام علي عليه السلام.

تاريخ الإستلام: ١٤٠٣/٨/٥ هـش تاريخ القبول: ١٤٠٣/١٠/١٦ هـش

tqmajid@yahoo.com

١. خريج المستوى الرابع من الحوزة العلمية في قم، أستاذ في الحوزة والجامعة (المؤلف المسؤول).

٢. خريج المستوى الأول من الحوزة العلمية في تبريز، طالب في الصف الخامس من الحوزة العلمية "سالار الشهيد عليه السلام" في تبريز.

mohammad313sabz@gmail.com



دراسات في الأدب العربي

السنة ٣، العدد ٥، الربيع والصيف، ١٤٤٧-١٤٤٦

ISSN: 2676-7716

المقال البحثي

## إعادة قراءة تحليلية-نقدية لترجمة أسلوب القصر في الدعاءين (٤٤) و(٤٥) من الصحيفة السجّادية تحليل نموذجي: ترجمة موسوي گرمارودي وأستاذولي



سعيد فخرآرا<sup>١</sup> ID

عليرضا خوئينان<sup>٢</sup> ID

مهدي رضائي<sup>٣</sup>

### المخلص

يُعدّ أسلوب القصر من أكثر الأساليب البلاغية استخداماً وأهميةً في إبراز المحتوى وتأكيد في الخطاب. إذ تُعرض المفاهيم التي يوليها المتكلم اهتماماً خاصاً من خلال هذا الأسلوب، مما يستدعي دقةً عاليةً عند ترجمة هذا الفن البلاغي. يتضمن دعاء الدخول ودعاء الوداع لشهر رمضان نماذج متعددة من أساليب القصر، حيث لا تقتصر على إبراز فضائل الشهر الكريم، بل تُقدّم أيضاً تعاليم إسلامية مهمة. تهدف هذه الدراسة، التي تعتمد المنهج التحليلي-النقدي، إلى فحص الأساليب المشهورة وغير المشهورة للقصر في هذين الدعاءين، مع تقييم دقيق لترجمتي حسين أستاذولي وسيد علي موسوي گرمارودي. وقد أظهرت النتائج أن أداء المترجمين في ترجمة أسلوب «النفي مع الاستثناء»، و«مادة الاختصاص»، و«النفوس»، و«صيغة التعجب»، و«النعمة التخصيصي» كان بنسبة مئة بالمئة، وفي ترجمة أسلوب «الإضافة إلى الضمير»، و«التكرار»، و«الإسناد مرتين»، و«المفعول المطلق النوعي» تجاوزت النسبة خمسين بالمئة، بينما كانت أقل من اربعين بالمئة في ترجمة أسلوب «باب الاشتغال»، و«التعليل»، و«قد»، ولم تُترجم باقي الأساليب إطلاقاً.

الكلمات الرئيسية: أسلوب القصر، الصحيفة السجّادية، ترجمة موسوي گرمارودي، ترجمة أستاذولي.

تاريخ الإستلام: ١٤٠٤/٢/٢٨ هـ. ش تاريخ القبول: ١٤٠٤/٣/٢٥ هـ. ش

١. طالب في المستوى الرابع في الحوزة العلمية، تخصص الأدب العربي- فرع الترجمة البلاغية، مدرسة نواب العلمية العليا، مشهد-إيران. fakhrarasaeed40961@gmail.com (المؤلف المسؤول).

٢. طالب في المستوى الرابع في الحوزة العلمية، تخصص الأدب العربي- فرع الترجمة البلاغية، مدرسة نواب العلمية العليا، مشهد-إيران. alireza39229@gmail.com

٣. مدير قسم اللغة العربية وآدابها في مدرسة نواب العلمية العليا. rezaemahdi59@gmail.com



دراسات في الأدب العربي

السنة ٣، العدد ٥، الربيع والصيف، ١٤٤٧-١٤٤٦

ISSN: 2676-7716

المقال البحثي

## تحليل دلالي لاسم الفاعل، وصيغة المبالغة، والصفة المشبهة



محسن قانعي<sup>١</sup>

حميد عباس زاده<sup>٢</sup>

### المخلص

يُعدّ موضوع المشتقات الصرفية من أبرز الموضوعات استخداماً وأهميةً في الآيات والروايات. ومن بين هذه المشتقات، يحظى اسم الفاعل، وصيغة المبالغة، والصفة المشبهة بمكانة خاصة نظراً لتقاربها المفهومي وكثرة ورودها في النصوص الدينية. تهدف هذه الدراسة الوصفية التحليلية إلى بيان الفروق الدلالية بين هذه الأنواع الثلاثة من المشتقات، والتي تُذكر في المصادر الأدبية بمصطلحات مثل الحدوث والثبوت. فاسم الفاعل يدل غالباً على الحدوث، بينما تدل الصفة المشبهة على الثبوت والديمومة. ومع ذلك، فإن بعض الصفات المشبهة لا تدل على الاستمرار، وبعض أسماء الفاعلين تدل على الثبوت لا الحدوث. تكمن أهمية هذا البحث في تأثيره المباشر على فهم النصوص الدينية وترجمتها، حيث قد يؤدي الخطأ في التمييز إلى نتائج غير دقيقة. لذلك، يبدأ البحث بتعريف المشتقات الثلاثة، ثم يستعرض الفروق بينها بالاعتماد على شواهد لغوية من كتب الأدباء. وتوصل البحث إلى أن الفرق بين الحدوث والثبوت والاستمرار لا يُفهم من الصيغة وحدها، بل من المعنى الذي تحمله الكلمة. فالصفة المشبهة تدل على الثبوت، لكنها لا تعني بالضرورة الاستمرار، كما أن بعض أسماء الفاعلين وصيغ المبالغة تحمل دلالة الثبوت لا الحدوث.

الكلمات الرئيسية: اسم الفاعل، الصفة المشبهة، صيغة المبالغة، الحدوث، الثبوت، الفعل اللازم.

تاريخ الإستلام: ١٤٠٣/٩/١٢ هـ ش تاريخ القبول: ١٤٠٤/٣/٢٥ هـ ش

١. طالب دكتوراه في الجامعة الرضوية للعلوم الإسلامية (المؤلف المسؤول).

٢. أستاذ مساعد وعضو الهيئة التدريسية في الجامعة الرضوية للعلوم الإسلامية.

mohsen2g313@gmail.com

hamidabbasazadeh@hotmail.com



دراسات في الأدب العربي

السنة ٣، العدد ٥، الربيع والصيف، ١٤٤٧-١٤٤٦

ISSN: 2676-7716

المقال البحثي

## تحليل المكونات الخطابية في رواية (الطنطورية) وفق مستوى الوصف في نظرية نورمان فيركلاف



أعظم شمس الدين فرد<sup>١</sup>

السيد مرتضى صباغ جعفري<sup>٢</sup>

ساجدة قائمي<sup>٣</sup>

### المخلص

يُعدّ تحليل الخطاب منهجاً يبيّنياً لدراسة اللغة بوصفها شكلاً من أشكال الأداء الاجتماعي، ويركّز على كيفية إعادة إنتاج السلطة الاجتماعية والسياسية من خلال النص. يهتم هذا المنهج من جهة بعلاقات النص الداخلية، ومن جهة أخرى بالسياق الاجتماعي والسياسي والتاريخي الذي يُنتج فيه النص. أما الخطاب النقدي، فيرتقي بتحليل الخطاب إلى مستوى أوسع، إذ يتجاوز حدود اللسانيات الاجتماعية والنقدية، ويدخل في نطاق الدراسات الثقافية والاجتماعية والسياسية. وقد قدّم الناقد البريطاني نورمان فيركلاف إسهامات بارزة في هذا المجال، حيث تناول النص من ثلاث زوايا: الوصف، التفسير، والتفسير العميق (التبيين). تعتمد هذه الدراسة المنهج الوصفي-التحليلي، وتتناول رواية الطنطورية للكاتبه رضوى عاشور من خلال مستوى الوصف في نظرية فيركلاف، بهدف تحليل الخصائص اللغوية والبني الخطابية في النص. وقد أظهرت النتائج أن الرواية تتميز بخطاب بسيط وسلس، وتتناول موضوعات مهمة مثل المقاومة وحب الوطن، مما يعزز التواصل مع القارئ ويقوّي الخلفية التاريخية والاجتماعية للسرد. وتُظهر الكاتبة في مستوى الوصف قدرتها على بناء الشخصيات، الربط بين المفردات، خلق التناقضات الثنائية، إنتاج صور تمثيلية، واستخدام ألفاظ خاصة لتجسيد أفكارها.

الكلمات الرئيسية: الطنطورية، نورمان فيركلاف، الخطاب النقدي، المكونات الخطابية، مستوى الوصف، رضوى عاشور.

تاريخ الإستلام: ١٤٠٣/٥/١٠ هـ. ش. تاريخ القبول: ١٤٠٣/١٠/١٦ هـ. ش.

١. أستاذ مساعد وعضو الهيئة التدريسية في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة وليّ العصر عليه السلام في رفسنجان (المؤلف المسؤول).

a.shamsoddini@vru.ac.ir

٢. أستاذ مساعد وعضو الهيئة التدريسية في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة وليّ العصر عليه السلام في رفسنجان.

m.sabbagh@vru.ac.ir

٣. خريجة مرحلة الماجستير في اللغة العربية وآدابها من جامعة وليّ العصر عليه السلام في رفسنجان

sajedeghaemi33@gmail.com



دراسات في الأدب العربي

السنه ٣، العدد ٥، الربيع و الصيف، ١٤٤٧-١٤٤٦

ISSN: 2676-7716

المقال البحثي

## تحليل الخطاب النقدي لخطبة الحجاج بن يوسف وفق نموذج فيركلاف



إبراهيم فلاح<sup>١</sup>

جواد معين<sup>٢</sup>

### الملخص

يُعدّ تحليل الخطاب النقدي أحد الفروع الأساسية لنظرية تحليل الخطاب، ويهدف إلى الكشف عن كيفية تشكّل خطابات السلطة من خلال تفكيك الطبقات الخفية للغة في النصوص المكتوبة والشفوية. يتجاوز هذا المنهج العناصر النحوية والصرفية، ليشمل السياق الثقافي والاجتماعي والسياسي الذي يُنتج فيه الخطاب. تعتمد هذه الدراسة المنهج الوصفي-التحليلي، وتتناول خطبة الحجاج بن يوسف الثقيفي من خلال نموذج نورمان فيركلاف في تحليل الخطاب النقدي. الهدف الأساسي من هذا البحث هو دراسة نصّ قديم في ضوء مفاهيم "التحليل النقدي للخطاب" بوصفه منهجاً حديثاً في تحليل النصوص. ومن أجل ذلك، تم اعتماد نظرية فيركلاف في التحليل النقدي للخطاب لتحديد الوظائف الأيديولوجية لخطبة الحجاج بن يوسف في علاقتها بالبنى السلطوية. فعلى مستوى الوصف، تمّت دراسة الخصائص اللغوية للخطبة؛ وعلى مستوى التفسير، تم تحليل السياق الموقف للخطاب والتناص؛ وأما على مستوى التفسير العميق، فقد تمّ بحث مكانة الخطبة ضمن البنية السياسية لعصر بني أمية. وتُظهر نتائج البحث أنّ الحجاج، على مستوى الوصف، استخدم المجاز والاستعارة والكناية والقسم والتأكيد والتكرار وتلازم الألفاظ في سبيل توضيح أفكاره وإبراز حزمه في السيطرة على الأوضاع. أما على مستوى التفسير، فقد استفاد من التناص الصريح لتصوير السياق القائم، كما استعان بالمفاهيم الدينية وآيات القرآن الكريم لتعزيز خطابه. وعلى مستوى التفسير العميق، ساهم باستخدام مفاهيم مثل الأيديولوجيا والسلطة والهيمنة والتغريب في تعزيز وإعادة إنتاج بنية السلطة والأيديولوجيا السائدة، كما دافع عن حُكّام بني أمية في سعيهم لتثبيت سلطتهم.

الكلمات الرئيسية: تحليل الخطاب النقدي، فيركلاف، مستويات الخطاب، الحجاج بن يوسف، العصر الأموي.

تاريخ الإستلام: ١٤٠٣/٣/٢٥ تاريخ القبول: ١٤٠٣/١٠/١٦

١. عضو الهيئة التدريسية في جامعة آزاد - فرع ساري (المؤلف المسؤول).

٢. عضو الهيئة العلمية لقسم الأدب العربي في جامعة المصطفى العالمية - فرع خراسان.

fallahabrahim@gmail.com

jmoicin56@gmail.com



Semiannual Journal Inquiries into Arabic Literature  
Vol. 3, No.5 – Spring & Summer 2025-2026  
ISSN: 2676-7716

Research Article

## A Critical Discourse Analysis of Ḥajjāj ibn Yūsuf's Sermon Based on Fairclough's Model

Ebrahim Fallah<sup>1</sup> 

Javad Moein<sup>2</sup>



### Abstract

Critical Discourse Analysis (CDA) is a significant branch of discourse theory that explores the hidden layers of language in written and oral texts to reveal how power discourses are constructed. Modern CDA, in addition to analyzing the syntactic and morphological elements that constitute a sentence, also includes metatextual elements such as situational, cultural, and social contexts. This research employs a descriptive-analytical methodology to conduct a critical discourse analysis of Ḥajjāj ibn Yūsuf's sermon, based on Fairclough's theoretical framework. The main goal of this study is to examine an ancient text through the lens of critical discourse analysis as a modern approach to textual analysis. To this end, Fairclough's model is applied to identify the ideological functions of Ḥajjāj's sermon in relation to power dynamics. At the descriptive level, the linguistic features of the sermon are examined; at the interpretive level, the situational context and intertextuality; and at the explanatory level, the sermon's position within the political structure of the Bani-Umayya era.

The findings indicate that at the descriptive level, Ḥajjāj employs rhetorical devices such as metonymy, metaphor, allusion, oath, emphasis, repetition, and word collocation to convey his intentions and assert control. At the interpretive level, he utilizes explicit intertextuality to frame the current context and draws upon religious concepts and Quranic verses to reinforce his speech. At the explanatory level, he contributes to the reinforcement and reconstruction of existing power and ideological structures through the use of concepts such as ideology, power, hegemony, and alienation, thereby defending the Umayyad caliphs in consolidating their authority.

**Keywords:** Critical Discourse Analysis (CDA), Fairclough, Discourse Levels, Ḥajjāj ibn Yūsuf, Bani-Umayya Era.

Date Received: 1403/03/25 | June 14, 2024

Date Accepted: 1403/10/16 | January 6, 2025

1. Faculty Member of Islamic Azad University, Sari Branch, Iran.

fallahabraham@gmail.com

2. Member of the Arabic Literature Scientific Group in Al-Mustafa International University, Khorasan, Iran.

jmoein56@gmail.com





Semiannual Journal Inquiries into Arabic Literature

Vol. 3, No.5 – Spring & Summer 2025-2026

ISSN: 2676-7716

— Research Article —

## An Analysis of Discourse-Oriented Components in the Novel *Al-Ṭanṭūriyah* Based on Norman Fairclough's Descriptive Level of Discourse Analysis

Azam Shamsoddini Fard<sup>1</sup>

Seyyed Morteza Sabbagh Jafari<sup>2</sup>

Sajedeh Ghaemi<sup>3</sup>



### Abstract

Discourse Analysis (DA) is an interdisciplinary approach that examines language as a form of social practice, primarily focusing on how texts reproduce socio-political power. It addresses both intra-textual relations and contextual dimensions—situational, social, political, and historical. Critical Discourse Analysis (CDA) elevates Discourse Analysis (DA) by extending its scope beyond mere sociolinguistics, integrating it into cultural and political studies and adopting an explicitly critical lens. Norman Fairclough, an English critic and analyst, has published articles that show that his main concern is critical discourse analysis. Fairclough examines the text from three perspectives: description, interpretation, and explanation. This study adopts a descriptive-analytical method and focuses specifically on the descriptive level of Fairclough's model to examine the linguistic features and discourse-oriented structures in *Al-Ṭanṭūriyah*, a novel by Radwā 'Āshūr (1990). The results of this research indicate that this novel, with its simple and fluent discourse and important themes such as resistance and patriotism, establishes a good connection with the audience and strengthens the historical and social context of the story. At the level of description, the author seeks to explain her thoughts through characterization, Lexical cohesion, binary oppositions, dramatic visual imagery and using domain-specific vocabulary.

**Keywords:** *Al-Ṭanṭūriyah*, Norman Fairclough, Critical Discourse Analysis (CDA), Discourse-Oriented Components, Descriptive Level, Radwā 'Āshūr.

Date Received: 1403/05/10 | July 31, 2024

Date Accepted: 1403/10/16 | January 6, 2025

1. Assistant Professor and Faculty Member, Department of Arabic Language and Literature, Vali-e-Asr University of Rafsanjan.

a.shamsoddini@vru.ac.ir

2. Assistant Professor and Faculty Member, Department of Arabic Language and Literature, Vali-e-Asr University of Rafsanjan.

m.sabbagh@vru.ac.ir

3. M.A. Graduate in Arabic Language and Literature, Vali-e-Asr University of Rafsanjan.

sajedeghaemi33@gmail.com





Semiannual Journal Inquiries into Arabic Literature  
Vol. 3, No.5 – Spring & Summer 2025-2026  
ISSN: 2676-7716

Research Article

## "A Semantic Analysis of the Active Participle (Ism al-Fā'il), Intensive Form (Ṣiġhat al-Mubālagħah), and Permanently-Linked Adjective (Ṣifat Muṣhabbahah)"

Mohsen Ghanei<sup>1</sup>

Hamid Abbaszadeh<sup>2</sup>



### Abstract

Among the most significant and frequently encountered topics in Qur'anic verses and Prophetic traditions (ḥadīths) is the study of morphological derivatives (mushtaqqāt sarfiyah). Specifically, the active participle (ism al-fā'il), intensive form (ṣiġhat al-mubālagħah), and permanently-linked adjective (ṣifat muṣhabbahah) hold a distinguished position due to their conceptual proximity and high frequency in Qur'anic verses and Prophetic traditions (ḥadīths). This descriptive-analytical study aims to elucidate the semantic distinctions among these three derivative forms, which are traditionally characterized in classical Arabic literary sources by the concepts of occurrence (ḥudūth) and permanence (thubūt).

Conventionally, ism al-fā'il denotes ḥudūth (temporality or occurrence), while ṣifat muṣhabbahah is understood to signify thubūt (permanence) and dawām (continuity or endurance). However, closer analysis reveals that some ṣifat muṣhabbahah do not inherently imply endurance, and conversely, certain ism al-fā'il and ṣiġhat al-mubālagħah forms express permanence rather than transience. This semantic subtlety is crucial for the accurate comprehension and translation of religious texts, as misinterpretations can lead to unacceptable conclusions. The study thus first defines the three derivatives, then examines their distinctions through empirical evidence from classical Arabic grammarians' works. This study explains the differences between ḥudūth (occurrence), thubūt (permanence), and dawām (continuity). Key findings demonstrate that: Ṣifat al-muṣhabbahah implies thubūt but not necessarily dawām (continuity); Certain ism al-fā'il and ṣiġhat al-mubālagħah forms express thubūt rather than ḥudūth; The most important indicator for diagnosis is attention to meaning.

**Keywords:** Active Participle (Ism al-Fā'il), Permanently-Linked Adjective (Ṣifat Muṣhabbahah), Intensive Form (Ṣiġhat al-Mubālagħah), Occurrence (Ḥudūth), Permanence (Thubūt), Intransitive Verb (Fi'l Lāzim).

Date Received: 1403/09/12 | December 2, 2024

Date Accepted: 1404/03/25 | June 15, 2025

1. Ph.D. Student of Razavi University of Islamic Sciences.

mohsen2g313@gmail.com

2. Assistant Professor and Faculty Member of Razavi University of Islamic Sciences.

hamidabbaszadeh@hotmail.com







Semiannual Journal Inquiries into Arabic Literature  
Vol. 3, No.5 – Spring & Summer 2025-2026  
ISSN: 2676-7716

Research Article

## A Critical-Analytical Reassessment of the Translation of Uslūb al-Qaṣr (Exclusivity Rhetoric) in Supplications (44) and (45) of Al-Ṣaḥīfah al-Sajjādīyah (Case Study: Translations by Mūsawī Garmārūdī and Ostādwalī)

Saeed Fakhrara<sup>1</sup>

Alireza Khoieenan<sup>2</sup>

Mahdi Rezaei<sup>3</sup>



### Abstract

The rhetorical uslūbs (Methods) of qaṣr (exclusivity) stands as the most frequently employed and crucial instrument for highlighting and emphasizing the content of discourse. Concepts deemed of particular significance by the speaker are conveyed through this stylistic method; hence, its translation necessitates heightened precision. Supplication for Ramadan's Arrival and Farewell, which encompass various forms of qaṣr, not only underscore the virtues of the holy month (Ramadan) but also impart certain Islamic etiquettes.

This study, employing a critical-analytical methodology and a rhetorical approach, examines both well-known and less common forms of qaṣr in these two supplications, meticulously evaluating the translations rendered by Hossein Ostādwalī and Seyyed Ali Mūsawī Garmārūdī.

The conducted analyses reveal that the overall performance of both translators in rendering the uslūb (method) of "negation + exception," "exclusivity particle," "nafs (self)," "exclamatory form (ṣīghat al-ta'ajjub)," and "restrictive adjectives (na't taḥṣīṣī)" was one hundred percent. For the uslūb of "addition to pronoun," "repetition," "double attribution (isnād marratayn)," and "categorical cognate accusatives (maf'ūl muṭlaq naw'ī)," their performance exceeded fifty percent. In translating the uslūb of "bāb ishtihāl," "causation (ta'līl)," and "qad," their accuracy was less than forty percent, and for other uslūbs, it was zero percent.

**Keywords:** Exclusivity Rhetoric (Uslūb al-Qaṣr), Al-Ṣaḥīfah al-Sajjādīyah, Mūsawī Garmārūdī's Translation, Ostādwalī's Translation.

Date Received: 1404/02/28 | May 17, 2025

Date Accepted: 1404/03/25 | June 15, 2025

1. Level 4 Seminary Student. Specialty: Arabic Literature with a focus on Rhetorical Translation. Nawwab Higher Seminary, Mashhad, Iran.  
fakhrarasaeed40961@gmail.com

2. Level 4 Seminary Student. Specialty: Arabic Literature with a focus on Rhetorical Translation. Nawwab Higher Seminary, Mashhad, Iran.  
alireza39229@gmail.com

3. Head of the Department of Arabic Language and Literature. Nawwab Higher Seminary, Mashhad, Iran. rezaeemahdi59@gmail.com






Semiannual Journal Inquiries into Arabic Literature  
Vol. 3, No.5 – Spring & Summer 2025-2026  
ISSN: 2676-7716

Research Article

## A Critique of the Definition of 'Verb' Based on the Narration of Imam 'Alī ibn Abī Ṭālib (PBUH)

Abdolmajid Alimohammadi<sup>1</sup>   
Mohammad Shamsoozan<sup>2</sup>



### Abstract

For a long time, most scholars of Arabic literature have distinguished the verb from other parts of speech—namely, the particle and the noun—based on two criteria: independent meaning and association with the three tenses. However, further investigation reveals evidence to the contrary. Among these pieces of evidence is the verb's dependence on additions such as the feminine marker (tā' al-ta'nīth), the subject (fā'il), the object (maf'ul), imperfect verb prefixes (ḥurūf al-muḍāra'ah), and attached pronouns, and so forth. This not only makes the verb a composite element but also demonstrates that when conceiving verbs, there's no need to imagine another word. Furthermore, some particles and nouns are indeed associated with tense, and conversely, a verb's action sometimes occurs without the slightest passage of time, as in "فَهِمَ اللَّهُ" (God understood) or "مَضَى الزَّمَانُ" (Time passed).

It is established that the essence of time or abstract entities are not limited by temporal constraints, and this significant argument cannot be considered an anomaly. Moreover, Imam Ali (PBUH), as the founder of Arabic grammar, did not refer to temporality or independent meaning in his definition of the verb. Instead, he defined the verb as "مَا أَتْبَأَعُنْ حَرْكَةَ الْمُسَمَى" (that which informs of the movement of the named entity), a definition that doesn't correspond with those provided by traditional grammarians. This article aims to present a correct definition of the verb and to critique the evidence and foundations of grammar concerning the verb's association with and dependence on tense. Utilizing a descriptive-analytical method and collecting information through library research, this article seeks to substantiate the best definition of the verb, namely, that provided by Imam Ali (PBUH).

**Keywords:** Arabic Grammarians (al-Nuḥāt), Verb, Independent and Dependent Meaning, Association with Tense, Imam Ali (PBUH).

Date Received: 1403/05/28 | October 27, 2024

Date Accepted: 1403/10/16 | January 6, 2025

1. Graduate of Level 4, Qom Seminary. Professor at Seminary and University.

tqmajid@yahoo.com

2. Graduate of Level 1, Tabriz Seminary. 5th-year student at Salar-e Shahidan (PBUH) Seminary, Tabriz.

mohammad313sabz@gmail.com





Semiannual Journal Inquiries into Arabic Literature


Vol. 3, No.5 – Spring & Summer 2025-2026

ISSN: 2676-7716

Research Article

## The Function of the Divine Name 'Al-Raḥīm' in the Verse-Endings of Sūrat al-Baqarah: An Analysis Based on Figure-Ground Theory

Ali Pirani Shal<sup>1</sup>

Salman Azmoon Aliabad<sup>2</sup> 



### Abstract

Figure-Ground theory, a foundational principle of Gestalt psychology, was employed by Leonard Talmy to explain linguistic phenomena. This theory delineates the dynamic relationship between foreground and background in visual perception—a relationship that extends to language, shaping the interpretation of syntactic structures. Qur'anic verse-endings (fawāsil) incorporating the Most Beautiful Names (al-Asmā' al-Ḥusnā), particularly al-Raḥīm, exemplify this figure-ground structure, where the Name's interplay with its verse mirrors perceptual dynamics.

Utilizing a descriptive-analytical approach within the cognitive framework of figure-ground theory, this study conducts a comparative analysis with classical Arabic rhetoric (al-balāgha al-qadīma) to examine the function and relational scope of al-Raḥīm in Sūrat al-Baqarah.

The findings reveal that classical rhetoric confines the semantic relationship of verse-endings to isolated segments, offering an incomplete criterion for evaluating congruence. Conversely, figure-ground theory expands this scope to encompass the entire verse and its context (siyāq), enriching exegesis with nuanced semantic dimensions. Contextually, al-Raḥīm in this sūra primarily instills hope in believers and encourages their return (tawba) to the divine path, while signifying God's grace (lutf) and the underlying wisdom (hikma) in divine legislation for the greater good (maslahat) of the Muslim community.

**Keywords:** The Divine Name 'Al-Raḥīm', The Verse-Endings of Quran, Figure-Ground Theory, Cognitive Semantics, Classical Arabic Rhetoric (al-Balāgha al-Qadīma).

Date Received: 1403/08/05 | October 27, 2024

Date Accepted: 1403/10/16 | January 6, 2025

1. Associate Professor in Department of Arabic Language and Literature, Kharazmi University of Tehran.

pirani@khu.ac.ir

2. Ph.D. Candidate in Arabic Language and Literature Kharazmi University of Tehran (Corresponding Author).

salazal71@gmail.com

## **Abstracts**

In the name of Allah  
the most gracious, the most merciful



### Semiannual Journal Inquiries into Arabic Literature

Vol. 3, No.5 – Spring & Summer 2025-2026

In accordance with Article 13 of the Press Law ratified by the Islamic Consultative Assembly, the publication license for the Journal of Arabic Syntactic Inquiries —a Persian-language scholarly journal specializing in Arabic Language and Literature, published semiannually with nationwide distribution—was issued in 2025 (1402 SH) under license number 85440 by the Ministry of Culture and Islamic Guidance under the auspices of the Navvab Higher Seminary.

"The views expressed in the articles are not necessarily the views of the journal."

ISSN: 2676-7716

Publisher: Navvab Higher Theological Seminary  
(Supported by the Khorasan Seminary) ■ Managing Director:  
Mahdi Rezaei ■ Chief-in-E: Javad Moein ■ Director  
Editorial Secretary: Alireza Khoainian ■ Copy Editor: Ali  
Nouraei ■ Layout Designer: Mobin Oddin Mardani ■  
Address: Mashhad, beginning of Shirazi Street, next  
to the Holy Shrine. Navvab Higher Islamic Seminary.

E-mail: [ALR.Pajoohesh@H-Navvab.ir](mailto:ALR.Pajoohesh@H-Navvab.ir)

[ALR.JOURNALS.HOZEHKH.COM](http://ALR.JOURNALS.HOZEHKH.COM)